

دیوان مهدی احمدی

کتاب چهارم

شعرهای اون‌جوری

شناسنامهٔ کتاب



نام کتاب: دیوان مهدی احمدی

کتاب چهارم: شعرهای اون‌جوری

شاعر: مهدی احمدی (ـ ۱۳۶۰)

تاریخ نشر: اسفند ۱۳۹۷

sherhayeoonjoori@gmail.com

beytolqazal.blogfa.com

جوجهٔ چلچله

قهوهٔ تلخ شکر خواهد یافت
دل یخ‌بسته شرر خواهد یافت

گوش شیطانی ملاها کر
دختر از عشق خبر خواهد یافت

عشق وقتی که رهش بسته شود
زود یک راه دگر خواهد یافت

دیر یا زود تنی نوبالغ
خنده‌ای وسوسه‌گر خواهد یافت

سال‌ها رازی از او دزدیدند
راز را یک‌شبه درخواهد یافت

لانه امن است، ولی یک‌روزی
جوجهٔ چلچله پر خواهد یافت

چه بخواهد، چه نخواهد حاجی
دخترش دوست‌پسر خواهد یافت

به من گفت از عشق با من بگو
و در راز شب‌بو تأمل بکن
بدو گفتم ای جان، عجب نکته‌ای
میون کلومت، یه کم شل بکن

گربه‌ای در دکان سیرابی
یا سگی در دکان قصابی
یا که شیخی کنار مؤمنه‌ای
این سه را بهتر است دریابی

یافتم

بنده بدون حرفی اضافی
دارم برایت یک اعترافی

یک شب که سرمست لم داده بودم
زیر پتویی، روی لحافی

الحمدلله، بعد از چهل سال
من نیز دیدم پستان و نافی

من کشف کردم چیز شگفتی
الله اکبر، چه اکتشافی

فهمیدم آن شب در غایت بهت
زن جای دودول دارد شکافی

کافر مبیناد چیزی که دیدم
در فیلم‌های پورنوگرافی

آیدا در زایشگاه

گفتم که تویی به راز شب‌بو آگاه
ره‌توشهٔ مرد شاعری در دل راه

من احمد شاملوی این دورانم
در آینه‌ام تو آیدایی ای ماه

بنشین که برایت غزلی خواهم خواند
با قافیهٔ اشک و ردیف تمساح

سبک فدریکو گارسیا مارکزی است
اشک خود من را که درآورده، نگاه

گرمت شده؟ خب لباستو... اوه، نترس
من عاشق آسمانی‌ات هستم، آه

یک شعر سپید عسلی هم دارم
با دیدن تو سرودم این را ناگاه

این هم که کلاسیک‌ترین شعر من است
تک‌بیت بلندی است که سرخ است و سیاه

نُه ماه گذشت و بچه گیج است که واه
چی شد که درآورد سر از زایشگاه

شب مهتاب

آنچه شب در خود استتار کند
خندهٔ ماه آشکار کند

خواب را نور ماه می‌دزدد
گرگ را نور ماه هار کند

ماه وقتی که پابه‌ماه شود
چون زنی حامله ویار کند

تا سرک توی خانه‌ها بکشد
حقهٔ تازه‌ای سوار کند

هوسی خفته را بشوراند
دلکی تشنه را خمار کند

مرد را خندهٔ شب مهتاب
می‌تواند که بی‌قرار کند

چه کسی قادر است موقع مد
موج دیوانه را مهار کند

شب شیدایی شکارچی‌ای است
تا در آن آهویی شکار کند

شب مهتاب فرصت خوبی است
تا که یک مرد شاهکار کند

تا زن خویش را رها کند و
با زن دیگری فرار کند

گر تو را اشکال آید در نظر
پس تو شک داری در انشق القمر
تازه کن ایمان، نه از گفت زبان
ای هوی را تازه کرده در نهان

مولوی

پاسخ منکران معجزه‌ها

ای که گفتی جهان بدون خداست
دین برای الاغ‌های دوپاست

انبیا یک گروه کلاش‌اند
قصهٔ معجزات بی‌معناست

نور ایمان ندیده‌ای گویا
علت کفر گفتنت این‌جاست

باسن دوست‌دخترم ماه است
رد شق‌القمر بر آن پیداست

پس از این‌جا نتیجه می‌گیریم
خمس حق مسلم فقهاست

شیخ ما نیز آدم خوبی است
و دو دو تا مسلماً شش تاست

گوز عاقل به در آید از کون
گوز بی‌عقل ولی از دهن است
گوز دادن وسط مهمانی
بهتر از حرف چرندی زدن است

عاشقی کردن شبیه پوشک است
هر زمان جیبت ز بیخ و بن تهی است
اولش پاک و لطیف است و سپید
لحظه‌ای دیگر ز بیخ و بن گهی است

باغ آرزو

وای، این منظره مثل رؤیاست
باغ نیلوفری گل‌پریاست

چون تماشای غروب دریا
از دل پنجرهٔ یک ویلاست

ماه در برکهٔ آب است و بر آن
بوسهٔ دم به دم ماهی‌هاست

بر لب بام بیابان طبس
گنبد رنگ‌به‌رنگ میناست

باد از بادهٔ آزادی مست
آذرخش شب طوفان و بلاست

شب بی‌خوابی یک مرداب است
کودک گمشدهٔ یک دریاست

غرش مست پلنگی در کوه
ردپای شتری بر صحراست

بچه‌خرگوش سپیدی در دشت
با دو تا چشم همیشه‌شهلاست

عرق شرم شقایق وقتی
وسط باغ هم‌آغوش صباست

درک یک مرغ مهاجر که سفر
از کجا تا به کجا تا به کجاست

بتی از چوب چناری بیدار
مونس هر شب مردی تنهاست

نیروانای درون راهب
روح تندیس عظیم بوداست

آتش آبچکان زرتشت
در دل چشمهٔ آناهیتاست

روشن‌آرای شب شازده‌ای است
گلپر گونهٔ گلگون گداست

در دل دخترک بی‌پایی
حسرت بازی گرگم‌به‌هواست

پرچم کشور شادی در باد
قرن‌ها دورتر از میهن ماست

باغ بی‌برگی شعر اخوان
که خزانی است، ولی نامیراست

جملهٔ خستهٔ بابا نان داد
موی جوگندمی یک باباست

عصر یک روز عرق‌سوز و دراز
آجر آخری یک بناست

پینهٔ پنجهٔ آن کارگری است
که شبی موی زنش را آراست

شکوهٔ کلفت بیماری از
حکم نفرینی دیوان قضاست

عرق دست زن فاحشه‌ای است
شرم عریان تنش از فحشاست

ردپای گل سرخی بر پشت
سایهٔ آیهٔ نازای زناست

نیش شیطان گرانجانی که
چارده قرن سیاه است خداست

ماغ گوسالهٔ در مسلخگاه
پرسش زلزله‌آسای چراست

جبر کوبندهٔ دین است و در آن
هر چرا صاحب صدها زیراست

کاکل برهٔ قربانی عشق
رنگ خون است و جنون است و حناست

خط مرموز کتابی کهن است
راز آن تا به ابد ناخواناست

مثل الهام تمام یک شعر
توی یک لحظهٔ ناب یکتاست

نغمهٔ گمشده‌ای از شیداست
شعر سانسورشده‌ای از نیماست

شاه‌بیت غزلی از حافظ
نازنین همهٔ دوران‌هاست

عطر انگور تن مغبچه‌ای است
عرق سرگل مردی ترساست

دون ژوان بودن زنبور عسل
گیج یک بازی طاقت‌فرساست

هر گل و طعم تک او، اما
بهترین بوی زمین بوی وفاست

پری چشمهٔ مرغابی‌هاست
عاشق حس هوسناک شناست

در کویر دل سرمازده‌ای
برق گیرای نگاهی گذراست

بر لب تشنهٔ یک مرد غریب
بوسهٔ مشک سیاه سقاست

بوسهٔ آخر شب بر چشمی است
که زرافشانی صبح فرداست

اسمس کردن یک «با من باش»
به کسی آن‌طرف این دنیاست

وحشت از یک نهٔ بنیانکن یار
شوخی دلهره‌ها با دل ماست

بازی چشم پسرهای محل
بر تن دخترکی بی‌پرواست

داف تکدانهٔ طنازی که
بر سرش بین پسرها دعواست

بند رختی که بر آن لولی‌وار
دامن دختر همسایه رهاست

اولین تجربهٔ بوسهٔ عشق
در شبی خلوت و بی هولِ ولاست

سرخی گونهٔ سوزان هوس
هیزی وسوسه‌انگیز حیاست

مهر ماتیک زنی بر لپ مرد
راوی قصهٔ عشقی رسواست

نورباران دو پستان جوان
چون دو تا گنبد خندان طلاست

زائر تشنهٔ بین‌الحرمین
بوسه‌ای بر وسط پستان‌هاست

راز نوبالغ یک دخترک است
دم به دم با تن او در نجواست

لحظه‌هایی است در انسان بودن
که همین راز مگو راز بقاست

بهت آن لحظه که گل می‌شکفد
خندهٔ معجزه‌ای بی‌همتاست

حس نویافتهٔ شیرینی است
لمس یکجای تمام اعضاست

خیره بر رقص لبان یک زن
شوق لب‌خوانی یک ناشنواست

خواب خیس پسری نابیناست
که صدا توی صدا توی صداست

حس آن لحظه که عاشق شده‌ای
درک این نکته که این زن زیباست

و چنین شد که به پا خاست کسی
او که تا لحظهٔ آخر برپاست

شاه شمشادقدان تاج نهاد
سربه‌زیر تن من سربه‌هواست

ظاهراً شاعر ما مسخ شده
اسب آبی شده و فکش واست

دل و دین و خرد و جانش شد
پلویی که جلوی یک ملاست

هی از این شاخه به آن شاخه پرید
جوجه‌گنجشک غزلخوان شیداست

چت شده مغز من و توی کماست
جت شده عقل من و توی فضاست

کهکشان دور سرم می‌چرخد
جام جادوی جنون واویلاست

چی شده باز شلوغش کردم؟
من خودم را بکشم نیز رواست

نظری سوی خودت کن جانا
تا ببینی چه خبرها آن‌جاست

خواهرم، چادر تو شل شده و
جز دماغت دهنت هم پیداست

هلو

اخم‌هایت شکوفه‌های هلوست
دیر یا زود میوه توی گلوست

دود افشاگر تنورهٔ تن
گره حلقه‌حلقهٔ ابروست

آتش خفته زیر خاکستر
چشم خندان دختری اخموست

نهٔ دختر که می‌شود بععععععله
در همان مایه‌های آی لاو یوست

تن طناز و ناز یک دختر
مثل هر سکه‌ای همیشه دو روست

شانس در هر دو روی این سکه‌ست
شیر و خط طاقباز یا دمروست

هر کسی یک سلیقه‌ای دارد
هر دو سو در مذاق من نیکوست

یک طرف قرص ماه شیری‌رنگ
دوقلو چون دو نیمهٔ لیموست

طرف دیگر تنش اما
مثل خط شیار پیچ دوسوست

هفت خط پیاله‌ای زرین
در کف ساقی کمان‌ابروست

هفت خطی که شد فقط یک خط
خط لبخند دختری پرروست

خط نت‌های بی‌سرانجامِ
آخرین عاشقانهٔ یک قوست

روی برفی که تازه آمده است
جای سم قشنگ یک آهوست

مثل گلبرگ‌های یک لاله
یک معمای سرخ تودرتوست

از ازل یک فرشتهٔ خونین
پرده‌دار حریم حرمت اوست

در دلش مثل بوتهٔ خشخاش
شیره‌ای رازناک و عنبربوست

بادهٔ تابناک تاک تن است
می‌چکد از هزار روزن پوست

خم خمخانه‌های ساحره‌هاست
جام معجون وروره‌جادوست

گاه چون لپ دختران بی‌مو
گاه چون روی مردها ریشوست

آب جادوی خیس زندگی است
سبزه و گل همیشه بر لب جوست

هرچه لب‌تشنه‌تر، لبش ترتر
جوی جویای هفت دریا اوست

در نماز شب دو آدم مست
آب پاکیزه‌ای برای وضوست

این‌جهانی‌ترین نشانهٔ عشق
تپش قلب و لرزش زانوست

بردن دخترانه باختن است
داف بازنده داف بر سکوست

نفر قهرمان روی تشک
دختر سخت‌جان زیر پتوست

کار سختی است دم زدن از عشق
زیر یک مرد که نود کیلوست

قصهٔ دختری کنار پسر
قصهٔ آشنای سنگ و سبوست

سنگ زیرین آسیا بودن
هنر این سبوی کوچولوست

عشق معنای ساده‌ای دارد
روح پنهان رازهای مگوست

حاصل جمع هیش‌های جهان
غزلی می‌شود که مثل هلوست

من که سر درنیاورم به دو کون
گردنم زیر بار منت اوست
حافظ

گر تو سر درنیاوری به دو کون
من به یک نصفه‌کون شوم مجنون

ماه در تشت آب

ماهِ در تشت که کون پسر است
معنی ناب تصوف باشد

وقتگیر است که کس پف بکند
کون ولی خلقتش از پف باشد

در حریم حرم کون رفیق
دوست مشتاق تشرف باشد

هدفی را که به این نزدیکی است
نزنی، جای تأسف باشد

هر رفیقی که تعارف بزند
گر بگویم نه، تعارف باشد

دوست آن است که هنگام نیاز
یار بی شرم و تکلف باشد

فعل ترکیبی یاری دادن
محتمل نیست تصادف باشد

در همین فعل رفاقت کردن
جای یک عمر توقف باشد

باسنی کعبهٔ مقصود من است
که فقط منتظر تف باشد

پرچم کشور عشق آن شرتی است
که چو پیراهن یوسف باشد

هزل خوار مدارید و هزالان را به چشم حقارت منگرید.

عبید زاکانی ـ رسالهٔ صد پند

شعر هفتاد پند

دختری دلبر و بلا بکنید
پسری تکپر و اوا بکنید

چیز زنگارخورده‌تان عشق است
کم به این طفلکی جفا بکنید

مثل کبریتِ بی‌خطر شده است
تن‌لش‌ها، از او حیا بکنید

هوس جنگ تن‌به‌تن دارید؟
بیرق عشق را هوا بکنید

عقل یک مرد توی شرت وی است
عقل خود را عملگرا بکنید

شیخ گوید که چیز ما شر است
تا توانید شر به پا بکنید

در نماز دراز انسان‌ساز
به امام تن اقتدا بکنید

چیز آدم همیشه پیروز است
جنگ بی‌فایده چرا بکنید

قصه‌های فشار قبر الکی است
کم خیالات نابجا بکنید

تا به کی در هوای باغ بهشت
مثل خل‌ها خداخدا بکنید

عرعر خر به آسمان نرسد
پس چرا این‌همه دعا بکنید

سوی ریش و سبیل هر آخوند
گوز جانانه‌ای رها بکنید

پای خود را درست تا زانو
توی حلقوم شیخنا بکنید

بوی حلوای شیخ می‌آید
فکر یک آش پشت‌پا بکنید

بر سر گور جن غار حرا
کلبهٔ عشق را بنا بکنید

حوری نسیهٔ بهشتی را
پای نقدینه‌ای فدا بکنید

داف زیبای باوفایی را
توی یک جای باصفا بکنید

هرکجا جعبهٔ هلو دیدید
بهترین را شما سوا بکنید

دختران را یکی یکی بکنید
بیوه‌ها را دو تا دو تا بکنید

بیوه‌ها و زنان شوهردار
هر دو خوب‌اند، هر دو را بکنید

با دو خواهر اگر رفیق شدید
هر یکی را جدا جدا بکنید

دوست، همسایه، عابر گذری
هم غریبه، هم آشنا بکنید

دوست‌دختر به دوست قرض دهید
یار را کاروانسرا بکنید

خواجهٔ لامکان اگر هستید
یار را توی سینما بکنید

با خرید هزارها کاندوم
خویشتن را به‌کل گدا بکنید

جیبتان چون سر لنین خالی است؟
فکر یک یار بورژوا بکنید

کمر بیل‌خورده‌تان ریده؟
با دوپینگ ویاگرا بکنید

عسل خامه‌دار باکره را
اول صبح و ناشتا بکنید

در کاخ هوس پلمب شده؟
یا علی، با کلنگ وا بکنید

هر طرف بنگرید وجه خداست
از جلو یا که از قفا بکنید

دل دلدارتان همین که گرفت
توی آن دول دلگشا بکنید

هات‌داگ تنوری خود را
نذر دافی خوش‌اشتها بکنید

کودک ماهروی کنعان را
توی یک چاه کله‌پا بکنید

سوی سوراخ مار ول بدهید
توی تونل تراموا بکنید

مثل آخوندهای عصر اتم
عنتری راهی فضا بکنید

گنج نابرده‌رنج می‌خواهید؟
فکر عمامه و عبا بکنید

صیغهٔ جفت‌وتاق می‌خواهید؟
شیخ و ملا شوید تا بکنید

جنده یک خواهر مکرمه است
دو سه تا اَل که توش جا بکنید

خواهران نمازشب‌خوان را
سر هر سجده سجده‌گا بکنید

زن نگیرید یا همان اول
فکر یک معدن طلا بکنید

ادعا کون بچه را جر داد
پس شما کم‌تر ادعا بکنید

آی زن‌ها، دِ یالا بدهید
آی مردان، دِ یالا بکنید

عاشقی از دو حال بیرون نیست
حال را یا دهید یا بکنید

زندگی یک دم است، این دم را
صرف فعل بگابگا بکنید

از دم صبح ابتدای بلوغ
تا ته شام انتها بکنید

آبرو را به باد معده دهید
آشکارا و در خفا بکنید

کان کون‌اند کوچه‌های شما
همه را دست بر قضا بکنید

با پسرها لواط مثل نبات
با زنان چون عسل زنا بکنید

بره‌ای رام می‌شود هر ببر
اگرش چاردست‌وپا بکنید

بهتر از شاملو شدن خواهید؟
فکر یک گله آیدا بکنید

دختران سپیدگو را با
دختران غزلسرا بکنید

غسل در جام عشق می‌خواهید؟
توی آب زنی شنا بکنید

خویشتن را به ایدز، درد یلان
مردومردانه مبتلا بکنید

عاشق از حکم عقل مستثناست
کم دو دو تا چهار تا بکنید

به فقط یک زن اکتفا نکنید
خانه‌تان را حرمسرا بکنید

همهٔ تخم‌مرغ‌هاتان را
داخل یک سبد چرا بکنید؟

خواهر دوست خواهر ما نیست
صبر دارید، ای بسا بکنید

شوق یعقوب و صبر ایوب است
که بدان باید اتکا بکنید

کردنی را نکرده ول کردید؟
هرچه ناکرده را قضا بکنید

داف ترشیدهٔ حریصی را
بعد تاریخ انقضا بکنید

درد عشقی کشیده او که مپرس
درد بدبخت را دوا بکنید

پیرزن‌ها به لطف محتاج‌اند
عمل خیر بی‌ریا بکنید

کار و تفریح را یکی کرده
زن همکار خویش را بکنید

هم بتول و سکینه و صغری
هم پریسا و پانته‌آ بکنید

ساختار است اسم و رسم زنان
کله را توی محتوا بکنید

به همه قول ازدواج دهید
و به این قول خود وفا بکنید

فمینیست دوآتشه بشوید
تا به این حقه کارها بکنید

جلق را از قلم نیندازید
اندکی هم تکی صفا بکنید

گرچه یک دست بی‌صداست، ولی
کار را به که بی‌صدا بکنید

پند آخر: هنوز یک پسرم
من نکردم، ولی شما بکنید

در جواب مدعی گوید

ای که گفتی ادب نمی‌دانی
مایهٔ ننگ شعر ایرانی

شدی از دست شعر من عصبی؟
وای مامان، چقد تو باادبی

من که رک گفته‌ام که عین یه خر
آشو با جاش می‌خورم جیگر

تو چرا شعرهامو می‌خونی؟
کرم داری خودت؛ برو اونی

ادبو داشتی؟ نگفتم کون
اوووووووف، اون، اونِ خوشگل و دون‌دون

تو چه دانی که کدامین دلبر
عاقبت قلب تو را برباید
عشق چیزی است شبیه یک گوز
زورکی نیست، خودش می‌آید

دلدار من چو کیر مرا زیر شرت دید
گفت از چه وقت نام دم موش کیر بود؟
گفتم فریب ظاهر هر چیز را نخور
اسکندر کبیر به قامت حقیر بود

گنج مراد

در قم چه وفور نعمتی ما داریم
این‌جا همه‌جور شیخ و ملا داریم
چپ، راست، میانه، عین آن عضو شریف
یک وحدتِ در کثرت زیبا داریم

این وحدتِ در کثرت ناب وطنی است
این گنج مراد قرن‌ها گورکنی است
از ماست که بر ماست که در ما هم هست
در رودهٔ ما رفته که خونین و عنی است

برگ افتادهٔ باغ تاریخ

من هم از نسل جلقی شصتم
که به تاریخ شیعه پیوستم

ای فلانِ فلان‌فلان‌شده‌ام
آخر از تو چه طرف بربستم؟

نکند دستگیرهٔ کونی؟
تو بگو، من مطیع دربستم

کرم از کون بی‌حیای من است
که سوسیسی نموده سگ‌مستم

بادی از آن‌طرف نمی‌آید
به خدا بنده کوی بن‌بستم

تا تو آتش به اختیار شدی
بنده بی‌اختیار برجستم

تا تو بدخواب و بی‌قرار شدی
لحظه‌ای برقرار ننشستم

جلق در پای تو بیفشانم
خدمتی که برآید از دستم

احسن الخالقین خدای من است
احسن الجالقین خودم هستم

چرا ایرانیان خیلی خرند؟

حضرت عباسی این ایرانیان
نوبر اندر نوبر اندر نوبرند

در تمام عمر رام و سربه‌زیر
خلق کالأنعام پای منبرند

خمس مال خویش را با دست خویش
سوی بیت شیخ دزدی می‌برند

در نُه دی توی سرما، زیر برف
هم گلو، هم کون خود را می‌درند

آزمند پول نفت و گاز خود
چشم بر دست چلاق رهبرند

نامهٔ زشت گدایی توی دست
در پی ماشین رهبر پرپرند

هر چرایی صاحب زیرایی است
جز چرا ایرانیان خیلی خرند

توی ایران، طویلهٔ خرها
علم فرع است و اصل سرمایه‌ست
علم در مغز مرد بی‌مایه
کیر در شرت مرد بی‌خایه‌ست

در پردهٔ عشاق

زدن پرده جگر می‌خواهد
رفتن آن‌سوی خطر می‌خواهد

کشتن برهٔ قربانی عشق
یک عدد شمر دگر می‌خواهد

تیر خود را وسط خال زدن
آدمی حرمله‌تر می‌خواهد

پرده مثل بت ابراهیم است
جمع ایمان و تبر می‌خواهد

بچه‌سازی است، نه بچه‌بازی
بعداً این بچه پدر می‌خواهد

عشقبازی عملی پیچیده‌ست
صد مدل فن و هنر می‌خواهد

رقص جانانهٔ سرمستانه
کمری مثل فنر می‌خواهد

یار شیرین‌حرکاتم، برخیز
رقص تانگو دو نفر می‌خواهد

شیخ ما خرمگس معرکه است
هر محل یک سرِخر می‌خواهد

گلهٔ آدمیان در هر عصر
چندتایی بز گر می‌خواهد

شیخ ما گفت خداوند کریم
عفت از نوع بشر می‌خواهد

گفتم ای شیخ محل، مسئلهٔ
دخترت دوست‌پسر می‌خواهد؟

ناز شستش

فرشید و مجید و مصطفی را کرده
جمشید و امید و مرتضی را کرده
عباس و ابوالفضل و حسین و حسن و
سجاد و جواد و مجتبی را کرده

پروین و پریسا و پری را کرده
سیمین و سهیلا و زری را کرده
تا هفت هزار متری مسجدمان
هر دختری و هر پسری را کرده

فرزانه و زیبا و عسل را کرده
پروانه و رؤیا و غزل را کرده
ملای محل دو روز پیش آمده است
من در عجبم، کل محل را کرده

سگ نیست، چگونه این‌همه پاچه گرفت؟
بد کرده، ستمگرانه و قاطع و سفت
ارشاد و نصیحت که نکرده، نُچ نُچ
چی کرده؟ طرف معجزه‌ای کرده شگفت

هر گل‌پسر تپل‌مپل ملا شد
هر دخترک دستهٔ گل ملا شد
ملای محل معجزهٔ اسلام است
چون عفت یک محل به‌کل ملا شد

گل‌سنگ

پسرانی همه با هم در جنگ
منگ افیون و خیالاتی بنگ

عاشق عشوهٔ جادویی پایپ
کشتهٔ غمزهٔ خونریز سرنگ

پایپ‌ها جام‌جم این نسل‌اند
تا ببینند در آن شهر فرنگ

دخترانی همه تن‌پژمرده
همه دلخور، همه از دم دلتنگ

همه پنهان، همه در پردهٔ شب
لای چادر، همه با هم یکرنگ

دختران متهم این عصرند
خمرهٔ وسوسه‌انگیز شرنگ

پیکری زنده کفن‌پیچ شده
روح رسواشدهٔ صدها انگ

گل تنهای لگدکوب شده
زیر سم عربی بی‌فرهنگ

شیر و خورشید دوتایی با هم
بازجویی شده، گشتند آونگ

شیر بیمار شکار سگ شد
بی نیازی به فشنگ و به تفنگ

با کسوفی به درازای قرون
مرده کاکل‌زری هفت‌اورنگ

تف به این گربهٔ زاهد، ایران
تف به این بیرق ننگین سه‌رنگ

رنگ خون و لجن و ریش فقیه
وسطش پنج خراش یک چنگ

تیغ چنگال اریب کرکس
قیچی چنگ مهیب خرچنگ

رد شلاق به پیشانی عشق
داغ خونابه‌چکان نیرنگ

پنج تن روی عبایی سوراخ
پنج بیلاخ، ولی تنگاتنگ

دستبندی به مچ لرزانِ
رستم و بیژن و سهراب و پشنگ

پوزخند عرب و هندی و روس
به روان‌های قباد و هوشنگ

مهر دیرینهٔ پرکینهٔ سیک
ماهی مرده‌ای از ساحل گنگ

خالکوبی‌شدهٔ سینهٔ ماه
عکس روباه دغلباز و زرنگ

که به خال لب ناموس وطن
شد گرفتار و غزل گفت جفنگ

گورکن حاکم هر جا بشود
نقش پرچم بشود بیل و کلنگ

واکس پوتین زدن از شیخ آموز
با همان پنجهٔ یک‌لنگهٔ لنگ

ژست آقایی یک پیرغلام
حس دانایی یک مغز مشنگ

زمزم و کوثر و نفت آلودند
دامن میهن ما را با ننگ

ناشکوفاست گل و سبزه در این
دشت بی‌گندم بی‌یوزپلنگ

آسمانی که در آن ساری نیست
و خلیجی که از آن رفته نهنگ

سخت خالی است در این بهت سیاه
جای یک شعر شباهنگ قشنگ

شاعرا، قبل تو حافظ جنگید
نوبت توست، غزل گوی و بجنگ

خنده بر زخم تن خویش بزن
خنده‌ای خسته، ولی شادآهنگ

غزلی زنده سرودن هنری است
با دلی مرده و آلوده به زنگ

زندگی از دل سنگ آوردن
هنری ناب که دارد گل‌سنگ

واپسین ساعت شب

هر شب خبر از سوختن یک نفر است
از سکتهٔ یک کارگر جان‌به‌سر است
یک بار دگر حجله سر کوچهٔ ماست
این خودکشی تازه‌جوانی دگر است

هر جیغ جگرسوز که این دوروبر است
خون‌ضجهٔ یک جانور شعله‌ور است
دردا که دل‌آزارترین ساعت شب
آن ساعت واپسین قبل از سحر است

قصهٔ زندگی

یک همسر اغواگرِ نوعاً خودخواه
یک شوهر نان‌آورِ با سر در چاه
یک صحنهٔ عاشقانهٔ گاه‌به‌گاه
یک تقه، دو تا تقه، سه تا تقه و آه
یک شیعهٔ مرتضی علی هم در راه

این قصهٔ زندگی است، خیلی کوتاه
بازیگر این قصه شوم؟ اینو نگاه
اعمال عجیب و شاق از بنده نخواه
آن قسمت بچه‌مچه؟ صد سال سیاه
آن قسمت تقه‌مقه؟ خب، بسم الله

خندۀ وحی

داماد که دلدادۀ مادرزاد است
در فن شریف دلبری استاد است
آقای عروس تشنۀ خندۀ وحی
از گل‌پسران دهۀ هشتاد است

هر سطر کلام وحی لیموناد است
در آیه به آیه‌اش طنینی شاد است
قرآن به روایت سعید طوسی
منظومۀ عشق خسرو و فرهاد است

کس‌شعر

گرچه در سکس‌سرایی کردن
هیچ‌کس نیست حریف بنده

لیک در عالم واقع، دردا
که در این شرت کثیف بنده

نیست چیزی که به دردی نخورد
به‌جز این عضو شریف بنده

پهلوان‌پنبهٔ روی تشک است
عضو بی‌حال و ضعیف بنده

عضو خوش‌خواب و سیاه و دمغ و
شل و باریک و نحیف بنده

تف به این قافیه، ریدم به ردیف
حیف از این شعر لطیف بنده

که چنین مسخره گیر افتاده
تا ابد توی ردیف بنده

حس من می‌گه که خوانندهٔ شعر
تو دلش داره به من می‌خنده

شعر بنده کس‌شعره؟ جداً؟
خاک عالم به سرم، شرمنده

کس‌شعری که سرودم امشب
بره تو کون زن خواننده

برگی از دفتر دانایی ما

نام انگولک خویش استنجاست
لقب جلق حلال استبراست

حیف اسپرم که از شانس بدش
نطفهٔ طفلکی یک ملاست

جیب آخوند حدیثی است دراز
که سر دیگر آن غار حراست

جیب او پرشدنی نیست که نیست
شیخ بیل گیتس شود باز گداست

کون آخوند هلالی شیعی است
عشوهٔ سجدهٔ او واویلاست

حاجی گمشده در صحرا را
جهت باسن او قبله‌نماست

چیز آخوند أنا العماری است
که فقط قسمت مارش پیداست

داف پا منبر ملای محل
عفتش یک دو سه بر باد فناست

بینی محترمه می‌داند
چه خبرهای خوشی زیر عباست

به همان مهر و نشان نیست که بود
دختری که جلوی حاج‌آقاست

آنچه باید بشود خواهد شد
آتش شهوت ملا گیراست

آتش و پنبه که خلوت بکنند
پنبه جان است که جزو شهداست

در هر آن چیز که پایین‌تنه‌ای است
شیخ‌ها هرچه بگویند خطاست

مصلحت نیست، حرام است، بد است
پاسخ مضحک هر استفتاست

قدغن‌ها هیجان‌انگیزند
در زبان فعل نکن بی‌معناست

هر نکن مادر صدها بکن است
واژه‌ای بکر بدین‌سان زایاست

صخره با فعل نکن کوه شود
چشمه با فعل نکن یک دریاست

سخت ممنوع که شد آسان است
زشت وقتی قدغن شد زیباست

سیب آنگاه که ممنوعه شود
مایهٔ خارش کون حواست

راز شیرین گناهان این است:
زهر با فعل نخور زولبیاست

دختری ناز که گیرت افتاد
آنچه گویند روا نیست رواست

مریم باکرهٔ بی‌کله
آخرین معجزهٔ این دنیاست

گوش من گرچه به حرف یار است
دلم آن‌جاست که شرتش آن‌جاست

آن مثلث که میان ران‌هاست
دعوت پرکشش برموداست

دکمه تا دکمهٔ شلوار نگار
پله تا پلهٔ عرش اعلاست

مرحبا جامهٔ بابا طاهر
تار و پودش هیجان است و حیاست

و به هر دلبرکی می‌آید
جامهٔ شیک‌ترین دخترهاست

هفت تا شهر خراباتی عشق
کندن هفت لباس لیلاست

روسری، مانتو و پیراهن
راه جر دادن هر جامه جداست

کندن هر قلمش را فنی است
تاپ و شلوار سوا، شرت سواست

کندن سوتینی با دندان
آخرین مرحلهٔ عشق، فناست

بهترین شانس تماشا مالِ
سیفون خانهٔ مینا ایناست

باسن داف نودکیلویی
گرچه گویند خدا نیست، خداست

میوه وقتی برسد می‌افتد
سینهٔ دخترکان استثناست

بوسهٔ باکره‌ای مست بلوغ
بهترین مزهٔ پای ودکاست

خواب آرام و عمیق کودک
حسرت هر شب مامان باباست

پریود شد زنتان در شب وصل؟
بخت بیلاخ‌نشان بخت شماست

علم و فضلی که در این‌جا دیدی
برگی از دفتر دانایی ماست

عروس شعر ایران

گمانم چشم‌هایم مثل آهوست
بلای جان من این چشم و ابروست

دماغم بی عمل هم آسمانی است
لبم گیلاس و لپم آلبالوست

صدایم چون صدای قمریان است
دو دستم بال‌های یک پرستوست

دو ساقم ساقه‌های سوسن و یاس
دو رانم لاله‌های سرخ خودروست

لبوی داغ داغ سینه‌هایم
چو پستان‌های کال یک پری‌روست

ولی آنِ تن من زیر ناف است
نه این‌سو، آنِ من در آن‌یکی‌سوست

فلش دارد به سویش مهره‌هایم
همان قسمت که نرم و صاف و بی‌موست

برو پایین، برو، خب خب، رسیدی؟
زیادی نه خره، آن‌جا که زانوست

بیا بالا، بیا، خب، بعله، این‌جاست
عدالت کفه‌های این ترازوست

اگر وزن یکی‌شان هفت کیلوست
یقیناً آن‌یکی هم هفت کیلوست

شبیه پستهٔ خندان دو نیم است
همین گردی که طعمش مثل گردوست

چه شیرینم، چه مامانم، چه نازم
چه سکسی بازجویم داردم دوست

اگرچه این زمان باتوم روسی
نصیب شاعران پارسی‌گوست

ولی چون بازجویم از ته دل
خمار شاعران بچه‌پرروست

مرا با چیز ایرانی نموده
که هر چیزی به جای خویش نیکوست

شبیه هندوانه قاچ‌قاچم
که این لامصبش انگار چاقوست

عروس شعر ایران خون‌چکان است
که شاداماد من از بیخ یابوست

اگر یابوی نر بسیار هات است
جناب بازجو یابوتر از اوست

میان پنجه‌های چون پلنگش
تن دردانهٔ من آبلمبوست

مرا خسروترین فرهاد مجنون
شبیه سیب شیرین خورد با پوست

کنون این دستمال خونی شعر
نثار پای آن آقای ریشوست

زمان گفتن این شعر هم... او و وخ
هنوز آن چیز لامصب همان توست

به من می‌خندی ای خواننده؟ باشد
گروه بازجوها در تکاپوست

به جرم خواندن وبلاگ بنده
پس از من نوبت کون تو گوزوست

شانس من مثل یک الاغ نر است
که به چیزم همیشه چیز نمود
دست در شرت هر زنی بکنم
احتمالاً دوجنسه خواهد بود

موش کوچولو

دریغا، موش کوچولو
دریغا، آرزوهای خودش را زود باور کرد
گمان می‌کرد خیلی رند و باهوش است
ولی طفلک نمی‌دانست در دنیای آدم‌ها
پنیر مفت و مجانی
فراخوانی به جایی در فراسوی فراموشی است
پنیر مفت و مجانی
پنیر مرگ خاموش است
پنیر مفت و مجانی
فقط توی تله‌موش است

زنانی که از ماهی ارزان‌ترند

برای آن ماهی‌فروش هموطن که ناموس‌فروش نبود

عرب‌زادگان عرب‌پرورند
که دیری است شاهان بر منبرند

خبرهای ولگرد ایران زمین
همه دردناک‌اند و شرم‌آورند

پر از خون و کابوس‌های سیاه
پر از داستان‌های ناباورند

شبانگاه، وقتی که مردان شهر
دل‌افسردهٔ دود و خاکسترند

کنار خیابان به صف می‌شوند
زنانی که از ماهی ارزان‌ترند

به دیناری از پول نفت خودت
تن خواهران تو را می‌خرند

به ساطوری از معدن آهنت
دل دختران تو را می‌درند

خلیج عرب‌های پیروزمست
همانان که دینار می‌آورند

همانان که چون گاو پروار نر
در این دشت‌های کهن می‌چرند

اگر نفت آن مال روسیه است
اگر ماهی‌اش را به چین می‌برند

چرا نام آن فارس باشد فقط؟
چرا مردم از نام آن نگذرند؟

تو ای زن، به دردت بسوز و بساز
که مردان شهرت همه ابترند

امیدی به مردی جوان و عرب
ببندیم، شاید به ما بنگرند

صد الحمدلله در مملکت
دعای فرج را همه ازبرند

مارال

تن مارال عجب مالی بود
انگ تمرین نمدمالی بود

تن خیس از عرقش انگاری
شبنمی روی گل قالی بود

از می ناب جوانی سرمست
مثل یک جام کریستالی بود

عرق ارمنی و ماست‌خیار
حس مستی سبک و عالی بود

سینی نقره و قلیان دوسیب
در هوا خلسهٔ سیالی بود

شب مهتابی زیبایی بود
حس بی‌حالی باحالی بود

بازی وسوسه در جریان بود
چه جدالی و چه فینالی بود

فال حافظ زدم و این بدجنس
چه پدرسوخته رمالی بود

«نیت خیر مگردان» آمد
طبق معمول عجب فالی بود

من و مارال، دو تا لخت‌وپتی
جای یک مرد فقط خالی بود

گشت ارشاد را علم کردی
تا هراس از تو را یدک بکشیم

دو به دو جرم مشترک نکنیم
تک به تک درد مشترک بکشیم

گِل بگیریم قلب مردان را
روی مغز زنان لچک بکشیم

دوست داری که در عوض ما هم
توی شرت زنت سرک بکشیم؟

النکاح سنتی

خواهر خانم‌دماغی پای منبر رفته بود
دیدن او کار دست شیخک کس‌لیس داد

شیخ از آن بالای منبر با دو چشم برزخی
سایز ساق و ران و کون و سینه را تشخیص داد

النکاح سنتی و حاج‌خانم صیغه شد
تا اذان ظهر پس‌فردا به او سرویس داد

بانگ هل من ناصری، لبیک هل من فاکری
پرسش لب‌تشنه‌ای را یک جواب خیس داد

خواهر بیچاره اهل کوفه هم اصلاً نبود
شیخ ما هم دست او باتوم پرساندیس داد

ظاهراً باید به ملای محل در علم سکس
توی دانشگاه سوربن کرسی تدریس داد

هرچه را دانستنش در حرفهٔ او شرط بود
این دهن‌سرویس یاد حضرت ابلیس داد

جک و لوبیا

فکر و ذکر پسرک یک چیز است:
لوبیایش جک سحرآمیز است

در دلش زلزله‌ای یک‌بند است
در تنش چک‌چکه‌ای یکریز است

سرش از بوی سبویی سرمست
لبش از عطر خمی لبریز است

زرد و نارنجی و سرخ است بلوغ
باغ سودازدهٔ پاییز است

برهٔ گمشده در رؤیاهاست
لای یک مه که غلیظ و لیز است

کشف هر راز نهان در دل مه
یک شکار هیجان‌انگیز است

گرچه آقای معلم گفته
گل‌پسر، دست نزن که جیز است

چشم و گوشش پسرک وا شده و
دست او یکسره زیر میز است

شعر تَرتَر

یک خر بی‌جفت خرتر می‌شود
ماده‌تر یا این‌که نرتر می‌شود

مانع ارضای هر میلی شوند
آتش آن شعله‌ورتر می‌شود

مرغ عشق تلخ و تنهای قفس
پر به پر پرخاشگرتر می‌شود

بر زغالی فوت وقتی می‌کنند
دم به دم آتش‌به‌سرتر می‌شود

یک فنر وقتی فشارش می‌دهند
هی فنرتر در فنرتر می‌شود

هرکجا دختر پسر دور از هم‌اند
فرد دخترتر پسرتر می‌شود

جنگ هفتاد و دو ملت الکی است
همه را عذر بنه دلبر من
همه دربارهٔ تو هم‌رأی‌اند
جنگ هفتاد و دو تا عن با زن

دختری گر به میل و رغبت خود
آمد و در کنار تو بنشست
با «نخیر» و «نمی‌شه» گول نخور
دخترک از خود تو مست‌تر است

آیه‌های لایه‌لایه

آیه:

زنان کشتزار شمایند، پس
ز هر سو که خواهید وارد شوید

تفسیر:

اگر مردی از شش جهت حمله کرد
حرام است از دست او در روید

تأویل:

حقوق زنان فتنهٔ دشمن است
هدف، خواهران گلم، روشن است

هدف... بعله خانم، همان منکر است
صحیح است، بسیار شرم‌آور است

اگر هفته‌ای را دو یکشنبه بود
اگر پنبه خواهرزن انبه بود

اگر در هوا خانه می‌شد که ساخت
اگر می‌شد آخوندها را شناخت

اگر عمهٔ بنده هم چیز داشت
سبیلی دل‌انگیز و نوک‌تیز داشت

اگر گوجه‌ها گل‌کلم می‌شدند
زن و مرد هم مثل هم می‌شدند

حقوق برابر، زهی حرف مفت
به بالا نظر کن، به پایین بیفت

به این حرف بی‌معنی دلخراش
به طرز غلاظ و شدادی بشاش

غلط‌های مردان که مال تو نیست
غذای یکی سم آن دیگری است

اگر بی‌غذایی، گهت را نخور
چو سردرد داری، سرت را نبر

نظر بر سرابی عبث دوختی
به یک پیرزن رقص آموختی

خداوند خر را چه نیکو شناخت
که لج کرد و شاخی برایش نساخت

اگر هر الاغی دو تا شاخ داشت
به یک جای ما هر دو را می‌گذاشت

به ریشی که اصلاً نداری نخند
به هر دسته‌بیلی دخیلی نبند

از آن رو که طناز و خوشگل شدی
در این مملکت اصل مشکل شدی

چنین شو که مردان چنانت کنند
بگیرند و توی فلانت کنند

عسل کن خودت را زن بوالهوس
که فوری ببلعد تو را هر مگس

اگر چادرت را نچسبی درست
شود میخ اخلاق از بیخ سست

نگهبانی از هفت میمون مست
ز پاییدن یک زن آسان‌تر است

به لطف همین گشت ارشاد ماست
که ایران‌زمین دشت آباد ماست

اگر بر سری روسری یک‌وری است
طرف چون بز بی‌حیای گری است

که یک گلهٔ مرد را گر کند
بسا شرت و شلوار را تر کند

در این کشور شیعه زشت است خب
که مردی شود در خیابان جنب

الا کشتزاران روی دو پا
چنین است تعریف دین از شما

کلام خدا را به جان بشنوید
که شاید بغل‌خواب غلمان شوید

چنین گفت الله تکواندوکار:
الف لام میم و طهٔ دسته‌دار

گاو

او که در کار بزک‌دوزک دین می‌کوشد
پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می‌پوشد

کارش البته بدون هدفی والا نیست
گاو را با متد تازه‌تری می‌دوشد

خار با طعم گل سرخ، که با خوردن آن
جای شیر از بدنت خامه‌عسل می‌جوشد

شیخ زالوی مهیبی است که تا هستی و هست
شیرهٔ جان پریشان تو را می‌نوشد

آرزو

خانه‌ای کوچک و از گنج قناعت لبریز
باغی و چشمه‌ای و مزرعه‌ای حاصلخیز
همسری دلبرک و بانمک و شورانگیز
میز تحریر و کتاب و قلم و کاغذ نیز

پروانه

اشک‌هایت چشم‌هایت را چه زیبا کرده‌اند
هفت دریا عشق را در خویش معنا کرده‌اند

گونه‌ها را با گلابی تازه آبی داده‌اند
چشم‌ها را با شرابی کهنه شهلا کرده‌اند

اشک‌ها شعر تر شورند و با هر چکه‌ای
نغمه‌ای مستانه را دزدانه نجوا کرده‌اند

قصهٔ شب‌زنده‌داری‌های عصر غار را
با نوای تازه‌ای در بوق و کرنا کرده‌اند

گفته بودی عاشق مردی نخواهی شد، ولی
کرده‌هایت گفته‌ها را خوب رسوا کرده‌اند

گفته‌ها چون عاقلی بزدل کنار ساحل‌اند
موج را از توی ویلایی تماشا کرده‌اند

کرده‌ها چون عاشقی جاهل، ولی دریادل‌اند
در شب طوفان شنایی بی‌محابا کرده‌اند

زندگی یک لحظه است و خیلی از هشیارها
سال‌ها این لحظه را امروز و فردا کرده‌اند

دوستت دارم دو تا واژه‌ست و دیگر هیچ چیز
این دو را صد مرتبه پایین و بالا کرده‌اند

پیش خود صد مرتبه صغری و کبری چیده‌اند
عشق را یغمای صد آیا و اما کرده‌اند

عشق تک‌فرزند دلبند دلی دیوانه است
لوح بختش را خدایان مهر و امضا کرده‌اند

لحظهٔ زاییدن این کودک مهتاب‌رو
تک تک اعضا چه جانفرسا تقلا کرده‌اند

هرچه شیداتر بسوزی، دلرباتر می‌شوی
شمع را تاب و تب این راز شیدا کرده‌اند

میل زیبایی و زایایی و شور زندگی
گل به گل باغ تماشا را شکوفا کرده‌اند

آرزوهایی یکی از دیگری مستانه‌تر
در دل ابریشمین کرم غوغا کرده‌اند

دختری که دست و پای خویش را گم کرده است
شانه‌های او پر پروانه پیدا کرده‌اند

دُر دریای درخشان دری

شعر یک دلبرک خرحشری است
ددری در ددری در ددری است

نوبر باغ بهاری ابدی است
شمع شکرانهٔ آتش‌به‌سری است

بخت بارآور باران‌آور
پر پروانهٔ پیرانه‌سری است

شعر شیدای شرابی ـ شکری
می گیرای تگرگی ـ تگری است

حس لمس تن هر واژهٔ آن
مثل همبستری تک‌نفری است

شعر با کاغذ آن خوردنی است
اگرت ذائقه‌ای گلشکری است

برترین زیور بانوی هنر
دُر دریای درخشان دری است

جام خیام و شراب حافظ
نوع سکرآور شعر بشری است

فارسی نیشکری شعله‌ور است
از هر آن عیب که جویند بری است

در زمانی که عقیم و زشت است
شعر زایایی و زیبانگری است

این الفبای شکوفایی ماست
کیمیای تری و باروری است

شیر و خورشید وطن خون‌جگرند
دورهٔ دولت دور قمری است

لرزهٔ آخری زلزلهٔ
سیزده‌قرنهٔ اثنی‌عشری است

باغ بی‌برگی ما سوخته است
دورهٔ بی‌بری و بی‌ثمری است

دور درماندگی و بی‌دردی است
عصر خاکستری بی‌هنری است

چه بلایی سرمان آوردند؟
این چه بی‌شورشی و بی‌شرری است؟

شعر می‌گویم و آسیمه‌سرم
شرط شاعر شدن آسیمه‌سری است

خودکشی کار شقایق‌ها نیست
گرچه اوضاع دقایق تبری است

شاعران وطنی باخبرند
جنگ در خط مقدم خطری است

جرئتش را که ببازد شاعر
برگ و بار اثرش بی‌اثری است

مژدهٔ سرزدن فرداها
بانگ سرزندهٔ مرغ سحری است

کفتر نامه‌بری نوسفرم
مقصدم باغچهٔ جن و پری است

پر اگرچند به بادی بند است
فارغ از دردسر دربه‌دری است

لب آن بام نشستم که بر آن
ماه در دلبری و جلوه‌گری است

گور بابای خبرهای زمین
حالیا بی‌خبری خوش‌خبری است

طبق تاریخ در این بخش زمین
هرچه جز نظم دری رهگذری است

تا بجنبیم به خود می‌بینیم
نوبت بودن ما هم سپری است

شعر می‌ماند اگر شاعر آن
مثل یک مرغ مهاجر سفری است

راز مانایی ما آدم‌ها
زندگی در دل و جان دگری است

گوسفندها

حقیر اندر حقیر اندر حقیریم
ولی داریم، چون طفل صغیریم

به هر عصری و دور هر امیری
خر آمادهٔ کار امیریم

وطن تاراج گرگان است، اما
شبیه گوسفندان سربه‌زیریم

درون مغز سرشار از تهی‌مان
هراسان از سؤالات نکیریم

چنان ترسان که انگاری قرار است
دقیقاً در همین لحظه بمیریم

به جای هر کتاب سبز و آباد
خراب خواندن جوشن‌کبیریم

که شاید قلعه‌های حوریان را
به شمشیر دعاهامان بگیریم

به دنبال بهشتی ناکجایی
در اوهامی اساطیری اسیریم

چه راحت آنچه را خواهان آنیم
به جای واقعیت می‌پذیریم

الاغ دوپا

لابد از شهر خویش بی‌خبر است
که چنین در مدینه دربه‌در است

در تماشای این جهان کور است
هر نگاهی که آن‌جهان‌نگر است

دین ما توی مغز ما شاشید
ذهن ما توی شاش غوطه‌ور است

هر الاغی مدافع حرم است
به خیالش که صاحب هنر است

توی سوریه جنگ ما سر چیست؟
یک عدد اسکلت که در خطر است

مردمان می‌روند و می‌میرند
غافل از این‌که خونشان هدر است

خوش‌خیالانه باوری دارند
که پس از مرگ عالمی دگر است

نره‌خر را بگو که بعد از مرگ
باغ فردوس غرق ماچه‌خر است

خوش‌خوشانک کنار سبزه و جوی
طعم آن کارها چنان شکر است

نفسش بستهٔ تلنبهٔ توست
ماچه‌حوری که سخت خرحشر است

جو بجو، سکس کن، هوار بکش
آن چمنزار انگ عرّوعر است

پوزخندی زند که خر خودتی
زر بی‌خود نزن که بی‌ثمر است

من خر روضه‌ات نخواهم شد
خر شدن لایق بنی‌بشر است

ای شگفتا که این الاغ دوپا
گاهی از هر خری الاغ‌تر است

گوش‌های دراز یک خر هم
موقع حرف‌های مفت کر است

آدمیزاد مفت خر گردد
و بدین خر شدن چه مفتخر است

یک ششم از حیات هر مؤمن
حیف‌ومیل محرم و صفر است

توی عصر فضا هنوز این خر
دشمن شمر و خولی و عمر است

نفتمان مزد گورکن‌ها شد
روضه‌خوانی ضرر سر ضرر است

در زمان همین دعا خواندن
عمر تو مثل باد در گذر است

اسکلت را رها بکن در گور
که توسل به مرده بی‌اثر است

گیرم آن مرد مرده شیر خداست
تو خری زنده‌ای که باربر است

نشنیدی که در مثل گویند
خر زنده ز شیر مرده سر است؟

پادشاه آرزوها

شعر من تا بر تن من جوشن است
جان من تا جاودان رویین‌تن است

در هجوم تیرهای تیرگی
چشم من بر روی ماهش روشن است

بی‌قراری‌های جان شاعران
چون ویار یک زن آبستن است

هر غزل در لحظهٔ زاییدنش
مثل یک نوزاد گرم شیون است

توی گوشم گریه‌های کودکم
همچنان آواز بشکن‌بشکن است

شعر تر چون دختری ناخورده‌مست
با شراب هر هوس تردامن است

دلبری دلخواه، اما دمدمی است
گاه رام است و زمانی توسن است

با غم نان و هراس پاسبان
گرچه بار شاعری مردافکن است

گم نخواهم کرد راه خویش را
تا چراغی در دلم چشمک‌زن است

آرزویی مادر هر شعری است
مادر هر شعر شیرین یک زن است

گفتن آن پادشاه شعرها
پادشاه آرزوهای من است

کیمیای عشق شعرم می‌کند
شعر بودن به ز شاعر بودن است

گل سرخ باغ بالا

لذتی وحشی
رخوتی شیرین
مشت لرزانم
می‌رود پایین
خون‌عرق‌کرده که باید حالا
به گل سرخ شکوفا شدنت فکر کنم
ولی آن‌قدر تو پاکی لیلا
که خجالت‌زده باید به تنت فکر کنم

ای قوم به حج رفته، کجایید؟ کجایید؟
دردا و دریغا که همه توی فضایید

خر آسیاب

تا جهانگرد مشرقی باشد
خشک‌مغز ببوی بی‌دردی

یک بیابان خشک و خاک‌آلود
می‌شود مقصد جهانگردی

تو بگو، با چنین زنی چه کنیم؟
چه بگوییم با چنین مردی؟

زین سفر غیر تبلت شیکی
چه رهاورد نیکی آوردی؟

راستی، خوب شد که له نشدی
زیر بن فهد ناجوانمردی

تکه‌ای از شهاب‌سنگی بود
آنچه رفتی زیارتش کردی

تو خر آسیاب اعرابی
گرد یک تکه سنگ می‌گردی

پوشیدن پیراهن آستین‌کوتاه توسط دانشجویان پسر از لحاظ شرع حرام است؛ چون پوست آرنج پسرها مانند بیضهٔ آن‌هاست. زمانی که دختران دانشجو به پوست آرنج آقایان نگاه می‌کنند، مانند این است که پوست بیضه را می‌بینند و این باعث لذت و تحرکات جنسی در دختران دانشجو می‌شود و حرام است.

نمایندهٔ ولی فقیه در دانشگاه یزد

هر زمان آرنج بد معنا شود
موجب تحریک خانم‌ها شود

خایه‌آسا مایهٔ رسواییِ
همسر شیدای حاج‌آقا شود

خواهر شیطان آتش‌پاره‌اش
گر بگیرد، بمب آتشزا شود

مادر بیمار رو به موت شیخ
با شوک جانانه‌ای احیا شود

چرت و شرت بچه‌هایش جر خورد
چشم و گوش اهل بیتش وا شود

سوژه‌استمنای فرزند ذکور
دخترش را سوژه‌استشها شود

فکر و ذکر اهل بیت شیخنا
وقف ریدن بر سر تقوا شود

در فلان‌جاشان سپوزد آتشی
ای بسا در شهر واویلا شود

دورهٔ خانم‌دماغان بگذرد
عفت بینی‌نشان ملغا شود

بدترینِ منکرات مؤمنات
دیدن آرنج تخم‌آسا شود

در بسیج خواهران هر محل
فتنهٔ آرنجی‌ای برپا شود

کون اسلام و تشیع فاکناک
کون فقه جعفری خرگا شود

وربیفتد دورهٔ عدل علی
شیوهٔ نوشین‌روان اجرا شود

ملت ما بی‌نیاز از عالمِ
فن استبرا و استنجا شود

بی‌نیاز از این‌که در عصر فضا
دختر نه‌ساله‌ای افضا شود

این‌که سوژه‌خنده‌های تلخ ما
حرف‌های این و آن ملا شود

این‌که هر سالی دو ماه از عمرمان
یاس ناسیراب عاشورا شود

این‌که خاک تابناک این وطن
فاضلاب باقی دنیا شود

بر سرآید دورهٔ خمس و زکات
شیخ‌ها را دسته‌بیل اهدا شود

توی کون شیخک تاریک‌بین
تیرهای برق روشن جا شود

حوزه‌ها با بولدوزر ویران شوند
بلکه ایران خانه‌ای زیبا شود

آفرین بر مغز دوراندیش شیخ
یک نوبل باید به وی اعطا شود

لیکن این فتوا برایم مبهم است
کاش مغز بنده هم گیرا شود

آخر این آرنج صد سال سیاه
خاک پای خایه‌های ما شود

چون‌که این‌ها سایه‌های خایه‌اند
کی کپی با اصل خود همتا شود

همچنان تمثیل غارند این دو تا
چشم دل با آن دو تا بینا شود

در سرابی عکس آبی دیده است
هرکه با آرنج ما شیدا شود

چیزهای بهتر از آرنج هم
توی دست‌وبال ما پیدا شود

شامل حال جمیع مؤمنات
این دو بیت ناب مولانا شود:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش
می‌رود بر روی صحرا مرغوش

ابلهی صیاد آن سایه شود
می‌دود چندان که بی‌مایه شود

آرنج

آرنج که عقل آفرین می‌زندش
صد بوسهٔ مهر بر جبین می‌زندش
این کوزه‌گر دهر چنین آرنجی
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

آرنج شما را که خدا طرح انداخت
مانند کدام عضو آقایان ساخت؟
سری است در این خلقت خلاق خدا
کان را به‌جز این شیخ بلا کس نشناخت

آن شیخ که با عقل خداداد آمد
آرنج که دید، خایه‌اش یاد آمد
در سجده که آستین او بالا رفت
محراب به فریاد اُ یس گاد آمد

آرنج شما سلاح ابلیس شده
چون مایهٔ تحریک نوامیس شده

آرنج شبیه خایهٔ مردی را
دیشب زن شیخ دیده و خیس شده

زان روز که با بیضه ملازم شده است
آرنج تو بدجور مهاجم شده است
هر بار که تی‌شرت به تن داشته‌ای
طفلک زن شیخ سکس‌لازم شده است

آرنج شما نعمت تخماتیکی است
در هر خم او نکتهٔ بس باریکی است
هر تیر که در کمان ابرو دارد
سوی ننهٔ شیخ محل شلیکی است

آرنج من امروز عیان خواهد شد
مادینه به ارگاسم‌رسان خواهد شد
تی‌شرت اگر به تن کنم، دختر شیخ
نُه جای تنش آبچکان خواهد شد

هر خواهر نازی که به من می‌نگرد
از جای خودش سه متر بالا بپرد
آن لحظه که آرنج مرا می‌بیند
با شور و شعف شرت خودش را بدرد

آرنج پر از چین و چروک است و رواست
او لعبت شیرین تُرُش‌روی شماست
ابرو گره انداخته، چون مدعیان
بیم است طمع برند دیس حلواست

آرنج نگویید، بگویید هلو
ای وای، هلو، بپر برو توی گلو
دیوانه‌کننده است و خواهرجرده
آن لحظه که خیس می‌شود وقت وضو

هنگام وضو و مسح دست چپ و راست
در بین خر شیعه و سنی دعواست
فرموده اِلی المَرافِق الله عزیز
این آیهٔ خایه‌ای چه درگیری‌زاست

آرنج شما چرا دو تا شد، نه سه تا؟
زیرا که دو تخم داری ای حاج‌آقا
الله قرینه‌ساز خیلی نازی است
احسنت به عقل طرب‌انگیز خدا

اعضای بسیج مملکت خوشحال‌اند
از یک هیجان خاص مالامال‌اند
مِن بعد به جای خایه‌مالی کردن
آرنج جناب شیخ را می‌مالند

ما ملت وارفتهٔ چون شیربرنج
بر صورت ما زنند با سیلی سنج
مِن بعد به جای واژهٔ بی‌خایه
باید که بگویند به ما بی‌آرنج

آرنج که ترکیب شود با خایه
یک واژهٔ تازه می‌شود: آرایه

این معجزهٔ هزاره صادر گشته
از یک خرد هزار و شونصدلایه

ای سعدی عصر و حافظ دورهٔ ما
تشبیه بلیغ را رساندی به خدا
این زادهٔ یک نبوغ فوق بشری است
آرنج کجا و کیسهٔ بیضه کجا

من عمق کنایه را نمی‌فهمیدم
ایهام سه‌لایه را نمی‌فهمیدم
تا شیخ نگفته بود، والله که من
آرایهٔ خایه را نمی‌فهمیدم

آرنج هزارتو، خدایا توبه
آویخته از دو سو، خدایا توبه
آخوند – پناه بر خدا – شیطان است
با فکر خراب او، خدایا توبه

آرنج اگرچه شد تماشاگه راز
کی می‌رسد او به بیضهٔ لنگ‌دراز
بیهوده شلوغ کرده‌ای حاج‌آقا
از تپهٔ موش کور یک کوه نساز

ای شیخ، گناه تازه‌ای زاییدی
آن روز که هنگام تکلم ریدی
در بین سؤالات نکیر آمده است:
در عمر خود آرنج کسی را دیدی؟

ای چیز در آرنج شل ملعونت
در کشور آرنجی بی‌قانونت
زندان و شکنجه‌ات به آرنجم شیخ
شعر همه‌آرنجی من در کونت

راه قدس از روی ما رد می‌شود

دردم از پول است و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم

زیر دست شیخ‌های خرفلان
این ما جر خورده و آن نیز هم

شیخ مادرفاکرالدین می‌کند
اسهل‌الاسلام حیوان نیز هم

کون ملا از دل ما پاک‌تر
دست ما از کون ایشان نیز هم

نوکران روس سرور می‌شوند
چاکران انگلستان نیز هم

دستمالی می‌شود در مملکت
خایه‌های خایه‌مالان نیز هم

شیخ از آن آغاز دزدی بوده است
دزد ماند تا به پایان نیز هم

بس‌که ایران کیرباران می‌شود
قهر کرده برف و باران نیز هم

بدرقم ریدند بزشیخان گر
خربسیجی‌های نادان نیز هم

عنقریب این گند گه خواهد رسید
تا خود پاریس و میلان نیز هم

پول نفت بی‌زبان مملکت
در فلسطین است و لبنان نیز هم

راه قدس از روی ما رد می‌شود
از مسیر شرت مامان نیز هم

این زمان باتوم روسی می‌کنند
توی کون پور دستان نیز هم

گرگ وقتی بازجویی می‌کند
وادهد انسان سگ‌جان نیز هم

در فرار مغزها راهی شدند
مغزهای پنتیوم وان نیز هم

سگ جناب شیخ را داگی کند
گربه‌سانان بیابان نیز هم

بر زبانش ذکر دشمن دشمن است
چرت و پرتی شبه‌هذیان نیز هم

مادرت، ای شیخ، عصمت دارد و
ساق و ران و ناف و پستان نیز هم

این‌که می‌گویند آن خوش‌تر ز کان
والده آن دارد و کان نیز هم

بیداری آب

راه خود را رود خیلی زود پیدا می‌کند
هر زمان آغوش دریا را تمنا می‌کند

آب وقتی فی‌البداهه ساز رفتن می‌زند
چک‌چک یکریز او در دشت غوغا می‌کند

سنگ‌ها را سخت و سرمستانه از جا می‌کند
همچنان سنگر به سنگر راه را وا می‌کند

زنده و توفنده وقتی دل به راهی می‌زند
با کدامین صخرهٔ خارا مدارا می‌کند

اشتیاق دیدن نادیده‌های زندگی
قطره‌های آب را این‌گونه شیدا می‌کند

هیچ آبی بدتر از یک آب خواب‌آلوده نیست
آب را ادراک و بیداری گوارا می‌کند

میهن ما خرابه‌ای شد و شیخ
همچنان در غم خرابۀ شام
کار بیهوده: حفظ یوزپلنگ
اوجب الواجبات: حفظ نظام

موس شمشیر فرد بی‌خایه‌ست

دستمان داده سیخ و سنگی را
پایپ و سیگاری و سرنگی را

تا ببینیم لای آتش و دود
خواب‌های خوش‌آب‌ورنگی را

تا نفهمیم هیچ دردی را
تا نبینیم هیچ ننگی را

تا سواری دهیم مثل خری
روبه ناکس زرنگی را

بر بتی بی‌وقار سجده بریم
و ببوسیم دست لنگی را

گورکن سخت دوست می‌دارد
این‌چنین مرده‌های منگی را

هر عنی با دو لایک بازی کرد
نقش گودرز یا پشنگی را

چون گشادی که آخ می‌گوید
تا درآرد ادای تنگی را

موس شمشیر فرد بی‌خایه‌ست
تا درآرد ادای جنگی را

وه، چه جانانه می‌توان گایید
کون انسان کس‌مشنگی را

با غریو سگان پوشالی
گربه کردند هر پلنگی را

چه نیازی است تا کسی بکِشد
خایهٔ فرد خایه‌فنگی را

وسط کارزار فالو کن
صفحهٔ دختر قشنگی را

زیر یک قلب تیرخورده بزن
شعر سهرابی جفنگی را

جمله‌ای از شریعتی بگذار
حال کن لایک بی‌درنگی را

کسی که خانهٔ خود را بسوزد
فقط یک بار خود را گرم کرده
کسی که تا به جر دادن سپوزد
فقط یک بار کون نرم کرده

همه بیت‌الغزل معرفت

شاعرم، شعر و شعورم شیداست
همه ذرات تنم در غوغاست

جیب من مثل سر شیخ تهی است
دل دیوانه‌ام اما داراست

می‌سرایم غزلی بی‌تنبان
که همه بندوبساطش پیداست

همه بیت‌الغزل معرفت است
غزلی که هنر هورمون‌هاست

شعر بالینی رندانه به از
شعر آیینی با روی و ریاست

شاعر بیت امیرالشعرا
به خیالش غزلش باقلواست

حرف او مثل خودش بی‌مایه
شعر او مثل خودش بی‌مبناست

گند آروغ دروغی رسواست
تف به گور پدر مولاناست

شوق یک مؤمنه در کسب ثواب
سفر معنوی‌ای زیر عباست

پسری گیج و جگرسوخته در
حجلهٔ حجرهٔ یک حاج‌آقاست

دستبندی به مچ ستار است
مثل شلیک غزل رو به نداست

قلعه‌ای توی هوا ساخته است
واحد مسکن مهرش مأواست

شعر او قبل خود بدبختش
مثل گوزی شده، بر باد فناست

شعر من گرچه کمی اون‌جوری است
با همه بی‌ادبی باتقواست

شعر بی عطر تن دخترکی
مثل ویلای بدون ژیلاست

نگو کلفت پخی بوده داریوش کبیر
ستایش عظمت‌های رفته مرده‌خوری است

درفش کاوه که روزی بزرگ بود، الآن
شبیه مغز تو و دول من فقط دکوری است

من و تو غیرتمان کو که مادر میهن
همیشه جندهٔ ملای کیرداییناسوری است

دختر خوشگلِ بی‌روبنده

هرکجا عشق کنه خربنده
تو همون‌جا خره رو می‌بنده

خره ماییم و طرف هم آقاس
اون که گور همه‌مونو کنده

هست افسار همه هموطنان
توی دست شل این راننده

نظرش از نظر ما دوره
بالأخص از نظرات بنده

نظر ما به مثل شاش خره
نظر اونه که ارزشمنده

جسمش اوراقیه، اما عقلش
داخل کارتنشه، آکبنده

ما که بزغالهٔ گوساله شدیم
اونه که فاضل و دانشمنده

باز تحریم، خدا رحم کنه
شیخ یک‌دنده زده تو دنده

هر زنی پیش یه آخوند بره
هست یک گوجه کنار رنده

مثل الهام که دور سر شیخ
مثل یک فرفره شد چرخنده

زنه تا چشم بذاره رو هم
مثل یک مرغ شده پرکنده

هر زنی نرخ خودش رو داره
داف پا منبر آقا چنده؟

شعر بی‌درد سرودن امروز
کار یک شاعر خالی‌بنده

شعر سانسورشده می‌دانی چیست؟
دختر خوشگلِ باروبنده

خوردن حرف خودت گه‌خوریه
من که عمراً بخورم، شرمنده

هنر معرکه‌ای رو بلده
آدمی که به خودش می‌خنده

هست نوزاد خفته در بستر
قدردان محبت مادر
به تو روزانه می‌دهد پاداش
نیم کیلو عن و دو لیوان شاش

درس زندگی

بهترین استاد درس زندگی
حضرت شیخ المشایخ باسن است

پیر من هرچند باشد زیر من
جای او بر تخم چشمان من است

دوش گفتم: هارد سکس روزگار
بی‌تف و بی‌وازلین و روغن است

این که توی کون من جا کرده است
کیر نه، این لعنتی تیرآهن است

گفت: وقتی زندگی می‌گایدت
شل گرفتن بهتر از جر خوردن است

با دم شیر او که بازی می‌کند
مزهٔ رنجاندنش را می‌چشد
هر کسی کیر مرا بیدار کرد
زحمت خواباندنش را می‌کشد

روشنایی‌باوری

آفتاب آزادی بارآوری است
ساغر سکرآور جان‌پروری است

روز حتی از میان روزنی
باز همچون خندهٔ افسونگری است

با لعاب آفتاب کامیاب
بر لب گل خندهٔ زیباتری است

دشت وقتی نورباران می‌شود
هر گلی را رنگ و بوی دیگری است

سبز و سرخ و آبی و زرد و بنفش
رنگ شادآهنگ هر گل نوبری است

زندگی درک همین زیبایی است
این شعور روشنایی‌باوری است

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
آدم چه زود از زن خود خسته می‌شود
بعد از چهار ماه زنش جای خواهر است

سنت دومین امام

هر شیخ که تو شمال ویلا داره
یا حجرهٔ دنجی پرِ ژیلا داره
البته برای همهٔ این کارا
یک کیسهٔ پر از اون دلیلا داره

این سنت دومین امامه، ای جون
هر کس که بگه چرا، عوامه، ای جون
بر شیخ حلاله طبق یک توبره قال
هر چیز که بر بنده حرامه، ای جوووووووووون

خودستایان ناز خود را می‌خرند
لیک کون دیگران را می‌درند
عیب‌های دیگران را دیده و
مال خود را هم ز خاطر می‌برند

بر باد رفته

دوران ما عروسی است کز یاد رفته باشد
ناکام مانده باشد داماد رفته باشد

در ماه سبز خرداد مردم قیام کردند
تا بلکه این فقیه جلاد رفته باشد

پایان سرخ خرداد شلیک تیرها بود
تیر آن زمان که آمد خرداد رفته باشد

عشق و شباب و رندی مجموعهٔ مراد است
آن‌موقعی که گشت ارشاد رفته باشد

تا دلبران شیرین سهم حلال شیخ‌اند
باتوم توی کون فرهاد رفته باشد

خانم‌دماغ طفلک تا چشم وا نماید
تا خایه‌های شیخ شیاد رفته باشد

توی کلاس قرآن تا ثبت‌نام کردی
کون جنابعالی بر باد رفته باشد

نزد سعید طوسی شاگرد بِســ.. نگفته
تا بیخ جزء آخر استاد رفته باشد

سجیل دسته‌بیلی است، تولید می‌شود تا
در کون نسل شصت و هفتاد رفته باشد

چنین کنند بزرگان

بنا به قول بزرگان بکن‌بکن هنر است
ملات کاخ تمدن همین نم کمر است

بنا به گفتهٔ سقراط من نمی‌دانم
سروش معبد دلفی چگونه باخبر است

که در کنار پسرهای خوشگل آتن
چو بحث بر سر عشق است، شرت بنده تر است

بنا به قول ارسطو تراژدی یعنی
کسی که پیر شده‌ست و هنوز یک پسر است

عقیدهٔ دیوژن جالب است، می‌گوید:
خمار حالت داگی است هرکه سگ‌حشر است

دکارت گفته که ما می‌کنیم، پس هستیم
و کانت گفته فقط او که می‌کند بشر است

هگل نوشته که ایش لیبه دیش دی شایسه
که می‌شود: سخن عشق پاک گوز خر است

چه خوب گفته دریدا که شرت را بدرید
و نیچه گفته ابرمرد مرد پرده‌در است

لنین نوشته زن بورژوا حلال شماست
و مارکس گفته که مرد کننده کارگر است

به قول خانم آرنت سکس یک ظلم است
زن خدازده زیر است و شوهرش زبر است

جناب شکسپیر از زبان هملت گفت:
اوفیلیا، کمر شل چقدر دردسر است

بنا به گفتهٔ ولتر زنی که بیمار است
سریع‌تر بکنیدش که عمر در گذر است

بنا به گفتهٔ بودا برهنگی زیباست
اوشو نوشته زن لخت خوش‌لباس‌تر است

برهنگی مد شیک زمان میمون‌هاست
ز داروین شده نقل و درست و معتبر است

بنا به گفتهٔ ناپلئون کبیر این چیز
درفش فتح مبین است و پرچم ظفر است

بنا به گفتهٔ لورکا لبان ماتیکی
شبیه کهنهٔ قرمز برای گاو نر است

فروید گفته بکن، هی بکن، دوباره بکن
که عمر مرد بدون بکن‌بکن هدر است

بنا به گفتهٔ آدلر درست گفته فروید
و یونگ گفته کلام فروید پرگهر است

ز ساختارگرایان روس منقول است:
حشرترین زن دنیا زن لچک‌به‌سر است

بنا به گفتهٔ اسمیت او که پول گرفت
اگر خفن نکنیدش ضرر سر ضرر است

سوسور نوشته که هر جمله‌ای که می‌گویید
اگر سه کاف ندارد، کلام بی‌اثر است

کیر که‌گارد نوشته در اول اسمم
شکوه قلهٔ زیبای عشق مستتر است

فوکو نوشته پسا در پسامدرن‌ترین
کمر برای بشر حالت پسافنر است

به گفتهٔ گراهام بل زنی که می‌خارد
همیشه مشترک ناز مورد نظر است

بنا به گفتهٔ استیو جابز منشی خوب
به یک اشارهٔ من طاقباز یا دمر است

بنا به گفتهٔ بیل گیتس سایت مستهجن
بهانهٔ طرب‌انگیز جلق کاربر است

مسیح این وسط اما به راه دیگر رفت
که هرکه پیرپسر مانده است بی‌پدر است

بنا به گفتهٔ زرتشت نیک یعنی سکس
و مرد نیک به کردار نیک مفتخر است

مطهری که تمدن رهین منت اوست
نوشته است که این سنت پیامبر است

شریعتی، پدر معنوی کس‌خل‌ها
نوشته است ابوذر ابوی روی ذر است

ز قمشه‌ای بشنو: سکس مثل سمفونی است
در آخ و اوخ زن آواز وحی جلوه‌گر است

قرائتی نظر شاعرانه‌ای دارد:
سرین مؤمنه هنگام سجده چون قمر است

بنا به گفتهٔ پورازغدی پسر کردن
چنانچه کاندومتان چینی است پرخطر است

سعید طوسی ما گفته آیه‌های خدا
به سوی خایهٔ دلبر چه خوب راهبر است

معظمٌ له ما خواب سکسی‌ای دیده
که سرور صد و پنجاه میلیون نفر است

برای نیل به اهداف عالی ایشان
وظیفهٔ من عمار سکس مستمر است

وظیفهٔ تو که آتش به اختیارتری
جماع ددمنشانه ز شام تا سحر است

ترامپ گفته به آقا، بترس ای بز گر
که بدرقم ببعی می‌شود بزی که گر است

بنا به گفتهٔ الهام جان چرخنده
فلان عشق من از چیز خر رشیدتر است

بدون مغز و پروستات و خایه کار خداست
که برد تیر تنش از خلیج تا خزر است

فروغ گفته که یک بسته قرص تأخیری
اگر به خانهٔ من آمدی، کنار در است

ز سیبویه سؤالی شده که فاعل کیست
جواب داده جماعش شبیه جانور است

جنید گفته که اوفی ز حلق یک صوفی
هزار حج پیاده‌ست و بوسه بر حجر است

بنا به گفتهٔ عین‌القضات هرکه نکرد
مشخص است که یک آدم عن لچر است

به قول شیعه هر آن‌کس که می‌کند علی است
به قول اهل تسنن نخیر، او عمر است

به قول محتشم از معجزات مذهب ما
وفور جا و مکان در محرم و صفر است

به قول شاه شهید از همه بلاد زنی
سوار سرسرهٔ شاعرانهٔ قجر است

حکیم طوس نوشته که جنگ تنگاتنگ
فشار نیزهٔ خونین درون یک سپر است

به قول رابعهٔ بنت کعب چرمینه
به سوی کعبهٔ دل عارفانه در سفر است

بنا به گفتهٔ خیام یار یک کوزه‌ست
که خیس بادهٔ تن در کنار یک تبر است

به قول شیخ اجل، سرور نظربازان
صفای چشم‌چرانی شفای هر بصر است

به آسمان نظری آتشین و سکسی داشت
جناب مولوی انگار کون‌حق‌نگر است

شفا ز گفتهٔ شکرفشان حافظ جوی
بر این رواق زبرجد نوشته‌ای به زر است

که جز نکویی اهل کِرِم نخواهد ماند
کَرَم نمای و کِرِم زن که بچه خون‌جگر است

درست اگر نکند مدعی، خدا بکند
حدیث هول قیامت سوسیس شعله‌ور است

بگیر طرهٔ مه‌چهره‌ای و روضه مخوان
که گوش آدم عاقل برای روضه کر است

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
که تخم‌های بزرگان قشنگ این‌قدر است

دست‌ها را تا توانی باز کن... آ... بیش‌تر
آفرین، منظور من تقریباً این است، این‌قدر

و بنده، شاعر عصر جهاد جلق‌نشان
برای تو غزلی گفته‌ام که چون شکر است

دروغ شاعر و آخوند جایز است، ولی
اگر که راست بگوییم مزه‌اش دگر است

نه من خودم بکنم، نه شما بکن هستید
که وعظ بی‌عملان یک درخت بی‌ثمر است

به قول شخص خودم سکس با الههٔ شعر
برای آدم بی‌بته بهترین هنر است

بوی کیری در دماغ او خوش است
گر به عشق بیوه‌زن دل می‌نهد
تا دم مرگش کس یک بیوه‌زن
بوی کیر شوی اول را دهد

بزم موش و گربه

گرد هر تحفهٔ خوش گرمی بازاری هست
جنس اگر خواستنی بود، خریداری هست

روی هر دست بده دست بگیری هم هست
بغل فرد بدهکار طلبکاری هست

یک خر خوب اگر هست، سواری هم هست
هرکجا باربری هست، بر او باری هست

گرگی آن‌جاست که یک برهٔ مامانی هست
شیری آن‌جاست که گوسالهٔ پرواری هست

لاشه‌ای باشد اگر، دوروبرش لاشخوری است
پیش هر پینوکیو روبه مکاری هست

دور چیزی که به کش رفتن آن می‌ارزد
دزد طراری و تردست دغلکاری هست

هرکجا دخترک بی‌مخ زیبارویی است
در کنارش پسر مخ‌زن قهاری هست

هوس ماه عسل کرده دلم، دلبرکم
زیر کندوی عسل خرس عسل‌خواری هست

با همین ظاهر جنتلمن من گول نخور
پس این چهره چه دانی که چه افکاری هست

سنگ‌پایی به درازای قرون و اعصار
در دل هر پسر ساکت توداری هست

گام پایانی طرحی که کشیدم جایی است
که به پای تو نه شرتی و نه شلواری هست

در دلم خندهٔ بی‌شرم پدرسوخته‌ای است
بر لبم لاس هوسبار هدفداری هست

جمله‌ای از چگوارا، غزلی از حافظ
بهر هر پیچ تو در جعبه‌ام آچاری هست

بازی عشق چه فینال فجیعی دارد
که در آن لحظه نه رحمی و نه هشداری هست

موش را گربه به یک بزم فرا می‌خواند
که بیا پیش خودم، با تو مرا کاری هست

درون گوش‌های نازنینی
که معشوق همه رانندگان است
میان بوق ماکسیما و پیکان
تفاوت از زمین تا آسمان است

کنش وقتی که باشد واکنش هست

کنش وقتی که باشد واکنش هست
به هر جایی پلو باشد خورش هست

خبرهایی اگر زیر لحاف است
صدای آخ و اوخ و خش‌ّوخش هست

به سوی کشمکش با نازنینی
چو شل شد بند تنبانش، کشش هست

به هر جا خواهر ناز و ملوسی است
کنارش یک فقیه چیزکش هست

به هر جا بوی خون و گند و گه بود
نشان از شیخ‌های ددمنش هست

به هر جا شاعری آزاده دیدی
بدان در جیب او تنها شپش هست

بدان توی سرش خیلی خیال است
بدان توی تنش خیلی تنش هست

چنان سوراخ شد روحش که دانست
چه دردی در ضمیر آبکش هست

بدان‌سان سوخت ماتحتش که دریافت
چه سوزی توی کون دودکش هست

برای کون شاعر را دریدن
به‌غیر از آن روش خیلی روش هست

تقدیر من است غلت خوردن
در دامن چرک مام میهن
آن کرم که هست موطنش عن
پروانه نمی‌شود اصولاً

خاک عالم بر سر ایرانیان

شیخ ما تا دسته و تا بیخ و بن
می‌کند، اما به ما گوید نکن

حکمت این قول و فعل شیخ چیست؟
این که معلوم است خب: زیرا که چون

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
أنتم أنعامٌ و شیخٌ راکبٌ

روده‌های شیخ ما یک معجزه‌ست
از خود قم ریده تا واشنگتن

ذهن ما را خوب مشغولانده‌اند
با تماشای همین تلویزیون

باز شد دروازهٔ کون وطن
باز ما محو رئال و بارسلون

ادعای ما نه تنها کون خر
پاره کرده کون فولاد و بتن

ادعا: اندازهٔ یک کهکشان
خایه‌ها: اندازهٔ یک میکرن

فرق ذهن غربیان و ذهن ما
فرق خورشید است با لامپ نئون

آنچه از فرهنگ غرب آموختیم
یک کراوات است با یک پاپیون

فایل نوحه توی لب‌تاپ اپل
می‌شود اِند مدرنیزاسیون

خاک عالم بر سر ایرانیان
کامیون در کامیون در کامیون

دولت دیروز اسهال شدید
مملکت در دست مردی فالگیر

دولت امروز دزدی با کلید
چاه نفتی توی جیب هر وزیر

غصهٔ نودولتان را کم خورید
هر دو دولت را به دودولت بگیر

بچه است و کنجکاوی‌های او
در حق بنده گمان بد مبر
دست در شرتت از آن رو می‌کنم
تا ببینم دختری یا که پسر

خرشانسی خاتون

ای خوشا خاتونِ توی مثنوی
ماجرای عشقی‌اش رشک‌آور است

گرچه اِند شانس کیری گفته‌اند
گیر کردن زیر کیر یک خر است

لیکن او از دید من خرشانس بود
شانس ما از شانس او کیری‌تر است

توی این ایران جرواجر شده
شانس کیراکیر چیزی دیگر است

طعم کیر خر اگرچه کیری است
بهتر از طعم عصای رهبر است

خانم‌جان

شمردم فحش‌ها را دانه دانه
که دریابم کدامین زان میانه

سزاوار جناب شیخنا نیست
نثار مادرش کردن روا نیست

ولی دریافتم هم‌میهنانم
به شکلی کز بیانش ناتوانم

به خانم‌جان عمیقاً لطف دارند
و از من خوب‌تر هم می‌شمارند

ببخش ای شیخ، اما می‌توان گفت
– و حرف راست را باید پذیرفت –

به پاس این‌همه فقر و مذلت
و از کون کردن مامان ملت

تمام فحش‌های مادرانه
به سوی مادرت رفته نشانه

شعورمان که عنی شد، همه حقیر شدیم
اورانیوم که غنی شد، همه فقیر شدیم

گرسنه‌ایم و به ما کیک زرد داد آقا
چه خوب مسخرهٔ این شغال پیر شدیم

بخواب کورش بدبخت تا نبینی ما
به دست روس‌جماعت چه خوب کیر شدیم

چیز معمم شیخ حق مسلم ماست

این یکی با اون دو تا می‌شه سه تا
هر سه تا مال شما ای شیخنا

هم کلاهک داره و هم دسته‌ای
هسته داره مثل بمب هسته‌ای

کل این حق مسلم مال تو
بلکه قدری خوش بشه احوال تو

کلهٔ جدت، بیا و مرگ من
هی نرین تو طول و عرض این وطن

ای تو جالینوس و افلاطون ما
لطف کن بیرون بکش از کون ما

تورم مثل کیری رفت بالا
خداوندا، به داد کون ما رس
در آن کشور که ملا حاکم اوست
فقط شلوار پایین آید و بس

چو خویشتن نتواند که مِی خورد قاضی
ضرورت است که بر دیگران بگیرد سخت

سعدی

سگ باغ هلو

اگرچه بازنشسته‌ست کیر تو ای شیخ
سهی‌قد تن ما می‌شود سه‌سوته بلند

بیا و لطف کن و آن عصای تیزی که
به کون خود نپسندی، به کون ما نپسند

دو روز نوبت ما بود توی این دنیا
دو روز نوبت ما را کشیده‌ای تو به گند

عنم به امر به معروف و درس اخلاقت
جناب گربۀ زاهد، به ریش خویش نخند

تو مثل شوهر بی‌کیر یک زن هاتی
که تازه هست عن‌آقا حسود و غیرتمند

درون باغ هلو او سگ نگهبانی است
نه می‌خورد، نه گذارد که دیگران بخورند

او که هر وقت نمازش جلوی چشم شماست
نیم ساعت سر هر سجدهٔ خود کون به هواست
یا هوس کرده که کونی بدهد یا این‌که
پدر سگ‌پدر کل پدرسوخته‌هاست

خره

خر اگه بار طلا هم ببره
اگه تا عرش خدا هم بپره

اگه عمامه بذاره به سرش
اگه نعلین و عبا هم بخره

روضه‌خونی بشه و رو منبر
حلق و کونش رو یه‌جا هم بدره

زحماتش همه از دم هدره
چون خر طفلک ما باز خره

درد پیری درد بی‌درمانی است
هیکلت اسقاط می‌گردد به‌کل
پیرمرد از پله‌ها افتاد و گفت:
پیر شُل بدتر بُود از کیر شُل

زن خود را اگر نگایی تو
دیگری شک نکن که می‌گاید
هرکجا ازدواجِ بی‌عشقی است
عشقِ بی‌ازدواج می‌آید

در این سرگل زندگانی، جوانی
یکی پند بشنو ز من ای فلانی
به هر کس که مدیون شدی، گو به تخمم
به کیرت نباید که مدیون بمانی

فیلم سوپر ببین که جان بینی

فیلم سوپر ببین که جان بینی
آنچه نادیدنی است آن بینی

تا به اندازه‌ای که سیر شوی
ناف و پستان و ساق و ران بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد
وانچه خواهد دلت همان بینی

رازهای شکوه خلقت را
در تن دختری جوان بینی

در دعای اُ مای گاد طرف
از خداجویی‌اش نشان بینی

به تخیل مجال اگر بدهی
خویش را شخص دون ژوان بینی

چشم و گوش تو باز خواهد شد
تا جهان‌های بی‌کران بینی

خوب دقت بکن که فرمولِ
خلقت خویش را عیان بینی

یک نما بیش نیست قصهٔ عشق:
یک فلان توی یک فلان بینی

آیینهٔ خدای‌نما

خواهر مؤمن محجبه‌ام
اجنبی‌های مرده را نپرست

حاجت از پنج مرده می‌خواهی
این‌چنین زشت و خوارمایه و پست؟

به خران واگذار ادیان را
ای خوش آن‌کس که از خریت رست

سجده کن جانب الههٔ عشق
بی‌قرار و برهنه و سرمست

با تنی تفته و عرق‌کرده
باید احرام عشقبازی بست

مست و منگ از شراب هورمون‌ها
گیج و لرزان جلو بیاور دست

هیچ چیزی به ناز چیز پسر
به دل هیچ دختری ننشست

پنج تن را رها بکن در گور
سه تن آل شرت را عشق است

آن دو تایی که توی سوتین‌اند
این سه تایی که توی شرت من‌اند
روی هم رفته پنج تن هستند
روی هم هم نرفته پنج تن‌اند

آن‌چنان با جان و دل انجام ده
آنچه را داری هم‌اکنون می‌کنی
که تو گویی دختر دردانه‌ای
زیر تو خوابیده و کون می‌کنی

مانیفست

سخن از کون و کفل باید گفت
از ممه – عزوجل – باید گفت

مستِ هشیار به شعرت بنگر
فقط از بوس و بغل باید گفت

نانجیبانه نباید نق زد
دلفریبانه غزل باید گفت

کام خواننده چرا تلخ شود
غزلی مثل عسل باید گفت

از تن مثل گل نسترنِ
دختر بچه‌محل باید گفت

هرکه گفت آخوند مادرقحبه است
نسبتی داده که زشت و نارواست
حضرت آخوند مادرقحبه نیست
مادر مجموع مادرقحبه‌هاست

هن ناقصات العقل و الدین

گرچه آن مجنون گهر بارید و گفت:
«عقل و دین زن‌جماعت ناقص است»
بس‌که بی‌دینان خر را دوست داشت
زد رکورد زن گرفتن را شکست

منطق شرم سست و بی‌پایه‌ست
مرد کمرو همیشه کم‌مایه‌ست
پانزده پلهٔ طلایی بخت
هفت من رو و هشت من خایه‌ست

لباس بی‌لباسی

زن زیبا به هنگام تولد
چه نیکو جامه‌ای آورده با خود
لباس یاس‌ها و گل‌پری‌ها
لباس اولین و آخرین مد

اگرچه بی‌قرار و بی‌حواسی
چه خوب آس خودت را می‌شناسی
تو می‌دانی که در چشمان یک مرد
تو وقتی بی‌لباسی خوش‌لباسی

هیچ موقع وقت خود را بی‌جهت
صرف صحبت با مشنگ خر نکن
گر خری در روی تو عرعر کند
خر نشو، در روی او عرعر نکن

دو گروه‌اند که در میهن ما
راستش را به شما می‌گویند:
مردم تندمزاج عصبی
و کسانی که به‌کل هالویند

کار را یک مرد اگر دیدی نکرد
شک نکن یک مرد دیگر می‌کند
چون همین‌طوری است که هر دختری
عفتش را یاس پرپر می‌کند

زن آینده‌تو قبلاً یه سفر
سانفرانسیسکوی شاهانه ببر
روش شیره خریدن اینه:
اول انگشت بزن، بعد بخر

همه‌چی ممکن است، هنگامی
که ندانی چه چیز می‌گویی
حرف تو منطقی است... البته
توی سبک رئال جادویی

عدل الهی

خداوندا، تو که رب العبادی
تویی که مظهر انصاف و دادی

چرا در بین شرق و غرب عالم
ترازوی خودت را کج نهادی؟

سر تقسیم نعمت‌هات ریدی
به ما نفت و به آنان عقل دادی

عطا کردی به آنان کون تنگی
به ما انداختی کون گشادی

به آنان نیچه و سقراط و ولتر
به ما پورازغدی بی‌سوادی

به آنان وینستون چرچیل دانا
به ما ملای معتاد جوادی

چنانچه خویش را عادل بخوانی
فقط گه خورده‌ای، آن هم زیادی

در بیابان، زیر مردی خرحشر
گیر اگر کردی و افتادی دمر

چون نمی‌آید ز تو کاری دگر
فعلاً از کون دادنت لذت ببر

باسنت را وی بدرد سربه‌سر
پس خودت با جیغ حلقت را ندر

هر زمانی خشمگینی از کسی
بی‌شتابی بشمر از یک تا به صد
بعد هم خیلی متین و باوقار
فک او را خرد کن با یک لگد

روزگاری خوش فرا خواهد رسید

مردمانی خسته و افسرده‌ایم
در بهار زندگی پژمرده‌ایم

ما همان خرشیعیان ساکنِ
کشوری ویران و صاحب‌مرده‌ایم

بر سر یک سفرهٔ خوش‌آب‌ورنگ
سال‌ها شامی خیالی خورده‌ایم

با امید مرگ یک ملای پیر
زندگانی را به پایان برده‌ایم

مثل بیماری روانی خویش را
با سکوتی هولناک آزرده‌ایم

باز فصل انتخابات آمده
دیگر از هر وعده‌ای سرخورده‌ایم

وعده‌ای مانده که ما خوش‌باوران
مثل خرها دل به آن نسپرده‌ایم؟

روزگاری خوش فرا خواهد رسید
گرچه تا آن‌وقت دیگر مرده‌ایم

سوپر شرقی

اولین باری که فیلم سوپری دیدم
فکر کردم لابد این افراد بیمارند

بعد در سیمای ملی شیخ را دیدم
کز دهان هی گروگر گلواژه می‌بارند

با خودم گفتم خدایا، شرقیانی که
غربیان را فاسد و بیمار پندارند

منگ معجون کدامین نوع افیون‌اند؟
گاو پروار کدامین نوع افکارند؟

سوپراستاران غربی داخل یک کون
می‌گذارند و از آن تصویر بردارند

روبروی دوربین آخوندهای شرق
توی کون ملتی تا دسته بگذارند

او که عمرش را سر علم و هنر بنهاده است
دسته‌بیلی گویی او در کون خود جا داده است
بعد مثل یک خر نر، از خریت مستِ مست
با کمال حدت و شدت خودش را گاده است

قرص خواب و قرص مسهل را اگر با یکدگر
خورده باشی، می‌شوی تا صبح در گه غوطه‌ور
قرص خواب اسلام باشد، قرص مسهل فلسفه
گه اراجیف مدرن این مسلمانان خر

رهبر ما آن نوجوان سیزده‌ساله‌ای است که زیر تانک می‌رود،
بدون این‌که بداند تانک دقیقاً یعنی چی.
امام خمینی

حسین نفهمیده

ظاهراً این حسین فهمیده
معنی تانک را نفهمیده

فکر کرده که تانک هم حاجی است
رفته زیرش گرفته خوابیده

بعد دیده که اووخ، تا حالا
حاجی او را چنین نگاییده

چیز حاجی کجا و لولهٔ تانک
لوله را تا چشیده لرزیده

طفلکی توی جبهه‌ها چیزی
با چنین طول و عرض کی دیده

سوزشش را که نوش‌جان کرده
توی شلوار خویش شاشیده

تازه حالی شده که ای بابا
گاو او مثل این‌که زاییده

جنگ جنگ است و بچه هم تنگ است
بچه ونگیده است و جنگیده

اشهد خویش را چنین خوانده:
اشهدُ أنَّ لا... و گوزیده

قُتِلوا فی سَبیل تانک شده
مثل گه روی خاک چسبیده

در بهشت او بخاطر سوزش
کون خود را به عرش کوبیده

توی کوثر پریده از کون‌سو
آی جیغیده، آی جیغیده

رهبر ما شده؛ چرا؟ چون‌که
گه‌خوری کرده او نسنجیده

هر دو تا رهبر صغیر و کبیر
قد هم عاقل‌اند و فهمیده

آن‌یکی توی خویش شاشیده
این‌یکی توی مملکت ریده

گاه هنگام شبیخون از عقب
بادی از شیپور جنگی می‌جهد
غم مخور، زیرا حکیمان گفته‌اند
گوز دلبر بوی عنبر می‌دهد

معضل شاش و گه به تنهایی
نیمی از حجم فقه جعفری است
نیمهٔ دیگرش هم البته
فوت‌وفن‌های سکس و دلبری است

نعرهٔ گربهٔ گیرافتاده

بین حکام وطن جانوری نیست که نیست
گرگ و کفتار و سگ و جغد و خری نیست که نیست

شیخ ما مثل زن بولهب است: از دستش
کون خونین‌شدهٔ شعله‌وری نیست که نیست

توی حلقوم گشادی که فقیهان دارند
بخشی از نان شب کارگری نیست که نیست

توی هر حوزهٔ علمیه که دایر شده است
روبه سگ‌پدر خرحشری نیست که نیست

توی آن کاخ که هر شیخ بلایی دارد
نازنین دختری و گل‌پسری نیست که نیست

خواهری رند که او را همه بینی بینی
نیمه‌شب زیر لحافش خبری نیست که نیست

شیخ خشک است، ولی دخترکش چون موم است
در سراپای وجودش فنری نیست که نیست

فرز و چابک‌حرکات است و به یک چشمک من
طاقباز و ببعی یا دمری نیست که نیست

قلم گوشتی و جوهر خونی تا هست
توی دیوان تنش شعر تری نیست که نیست

می‌زند شاخ هر آن چیز که شاخی دارد
توی تک‌شاخ تن من خطری نیست که نیست

چیز خونریز من ار سرخ برآمد چه عجب
خجل از کردهٔ خود پرده‌دری نیست که نیست

خنده بر بخت پریشان هنری معرکه است
طنز را ضجهٔ آتش‌به‌سری نیست که نیست

با عسل بیش‌تر از سرکه مگس می‌گیری
در کلام عسل‌افشان هنری نیست که نیست

خوردن حرف خودت تلخ غذایی باشد
لیک در گفتن حرفت شکری نیست که نیست

زیر دندان سگی گربه اگر گیر افتاد
بر لبش عربدهٔ شیر نری نیست که نیست

پرندگان مهاجر

پرندگان مهاجر همیشه بی‌تاب‌اند
خمار بال زدن زیر نور مهتاب‌اند

مسافران سبکبار بی‌وطن هستند
چهار هفته فقط میهمان تالاب‌اند

برای مرغ مهاجر سکون غم‌انگیز است
فقط زمان سفر سرخوش‌اند و شاداب‌اند

هوا هوای ز جا کندن و رها شدن است
دوباره خواب سفر دیده‌اند و بی‌خواب‌اند

همیشه مقصدشان مبدأیی دوباره شود
و باز در پی کشفی دوباره و ناب‌اند

خواب شیرین

در لباس روز میلاد خودش
با همان ناز خداداد خودش

سویم آید رام و شورانگیز و مست
چون عروسی سوی داماد خودش

می‌خرامد مثل کبکی خوش‌خرام
می‌نشیند پیش صیاد خودش

می‌زداید از دل من زنگ غم
با طنین خندهٔ شاد خودش

این‌چنین شیرین شهر قصه‌ها
می‌رود در خواب فرهاد خودش

نوشداروی تمام زخم‌ها

شعرهای فارسی چون کیمیاست
هر دلی با لمس یک بیتش طلاست

رودکی با این که نابینایی است
ساربان کاروانی بادپاست

بوی جوی مولیان تا جاودان
در مشام جان انسان آشناست

کاروان حله‌ای از سیستان
ارمغانش طیلسانی پربهاست

پهلوان پهلوانان رستم است
نام او تا هست، ایران بی‌بلاست

در شبی چون چاه بیژن تنگ و تار
در منوچهری امیدی مه‌لقاست

شعرمست ساقی‌ای فرزانه‌ایم
کوزهٔ خیام در دستان ماست

بین گل‌های قشنگ و رنگ‌رنگ
انوری یک کاکتوس دلرباست

گر فلک چون خط ترسا کژرو است
شعر خاقانی چنان سروی است راست

خسروی شیرین شعر فارسی است
سلطنت شعر نظامی را سزاست

هفت شهر عشق را عطار گشت
در فنای سرخوشش راز بقاست

نردبان نغمه‌خوان مولوی
پله پله تا ملاقات خداست

بوده است آواز ملاحان چین
بس‌که لحن شعر سعدی خوش‌نواست

طعم شیرین تخلص در غزل
در خطاب شکرین سعدیاست

خواجه حافظ را چه باید نام داد؟
بر بلند بی‌نشانی‌ها رهاست

بلبل خوش‌لهجهٔ دستان‌سراست
شاهبازی بر فراز ناکجاست

دانه‌چین سفرهٔ پیر مغان
آشیانش روی دوش میتراست

معنی تکدانهٔ آزادگی است
پادشاهی در لباس یک گداست

رند عالمسوز روزافروز شعر
عاشق یک‌لاقبای بی‌ریاست

آنِ با موی و میان دیوان اوست
هر غزل یک فال نیک دلگشاست

در شرابش طعم هر دم تازه‌ای است
تا در ایران محتسب فرمانرواست

خاکجایش خطهٔ شیراز نیست
در دل دلدادگانش پاکجاست

در عبید و خنده‌های سکسی‌اش
گونهٔ دیرآشنایی از حیاست

پاسخ شیرین شیرین‌عقل‌ها
پوزخند تلخ ایرج میرزاست

شعر پروین، اختر چرخ ادب
نوعروس شرمناک کبریاست

شعر بدنام گل‌اندام فروغ
تک‌صدای دختران بی‌صداست

سنگ تیپاخوردهٔ تهران، امید
بانگ هر سازی که می‌سازد رساست

سربلندا دل که بعد از بامداد
نام شیرینان شعری آیداست

آخرین خورشید شاید سایه است
سایه‌سار ارغوانش باصفاست

رفتن آن‌سوی افق‌ها سخت نیست
تا در این ره پیر کدکن رهنماست

من یقین محکمی دارم که شعر
نوشداروی تمام زخم‌هاست

تا جهان باقی است، شعر فارسی
مرزبان سرزمین آریاست

برف

برف باریده است بر در و بام
ای زمستان نورسیده، سلام

برف نو، خندهٔ سپید امید
بزدای از دلم غم ایام

من و این لحظه‌های بارآور
من و این خنده‌های شیرین‌کام

هفتهٔ اول زمستان است
آسمان مهربان، زمین آرام

شده هر کوچه و خیابانی
مثل یک دلبر سپیداندام

بوسهٔ کفش‌های من بر برف
عاشقی کرده است گام به گام

ای نسیم خنک، بیا با من
شادمان توی کوچه‌ها بخرام

شاد باشید، برف آمده است
ای خوشا این جهان بدین هنگام

هنوز

هنوز بانی لبخند گاهگاه منی
هنوز روزنهٔ شام روسیاه منی

هنوز هر هوسم از تو طعم می‌گیرد
هنوز سیب‌ترین مزهٔ گناه منی

هنوز چشمهٔ الهام شعرهای تری
هنوز مادر هر بیت توی راه منی

هنوز مبدأ پویاترین قدم‌هایی
هنوز مقصد جویاترین نگاه منی

به آسمان نظری پرستاره دوخته‌ام
خسوف کرده‌ای اما هنوز ماه منی

گل

دوباره خواب که بودی، الهه آمده و
میان دفتر شعرت گلی گذاشته است

نه، اتفاق عجیبی که نیست، این بدجنس
همیشه شوخی ناجور با تو داشته است

دوباره محو گلت می‌شوی، چه رؤیایی است
گلی که با قلمی خون‌چکان نگاشته است

درون باغ بسا چیزها که می‌رویند
که هیچ وقت در آن‌جا کسی نکاشته است

رباعی‌ها

از باغ بلوغ هرکه گل می‌چیند
آن روی سگ نکیر را می‌بیند
جوری به جنازه لطف دارد که طرف
تا روز جزا در کفنش می‌ریند

آن ماه که در دایرهٔ مینایی است
دروازهٔ رو به غرب دخترداییِ است
از دوش به یادگار دردی دارد
کامروز نصیب من فقط لاپایی است

هر مال اضافه بر نیازی که تو راست
یک پنجم آن نثار حلق فقهاست
چون آلت من مثل خودم بیکار است
خمسش که سه سانت می‌شود... شیخ کجاست؟

هر واژه که شیخ شهر می‌فرماید
گندی به هوای شهر می‌افزاید
مدفوع کسی چو عزم معراج کند
از راه دهان او برون می‌آید

اندیشهٔ ملای گه‌اندیش گهی است
فحوای رساله‌ها کمابیش گهی است
تا با متد شیخ طهارت نکنی
ناریده بدان، کون تو از پیش گهی است

آن زن که نماد ذات خربندهٔ ماست
الهام به دور شیخ چرخندهٔ ماست
بزغالهٔ گوساله که آن یارو گفت
گاهی چه دل‌آزار برازندهٔ ماست

در واحد خواهران دو تا داف لوند
در بخش برادران دو بی‌خایهٔ گند
گاییده امام مادر اینان را
با هم همه خواهر و برادر شده‌اند

هنگام سپیده‌دم خروس سحری
دانی که چرا همی‌کند نوحه‌گری؟
یعنی به خدا تو کفم ای زن‌قحبه
می‌میری اگر مرغ برایم بخری؟

با دلبرکی مطیع باید آن کرد
تا درد وصال را بر او آسان کرد
با دلبرکی چموش باید چه کنیم؟
کاری که جناب شیخ با ایران کرد

هی زور زدم، زور زدم، زور زدم
اون‌جور که فاز می‌ده، اون‌جور زدم
با یاد زن دوم ملای محل
یک جلق اساطیری پرشور زدم

ما مردم ایران همگی خر هستیم
یک مشت نفهم خاک بر سر هستیم
یک پیر خرفت روی ما جا خوش کرد
حقا که خر یک خر دیگر هستیم

در کارگه کوزه‌گری بودم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویای خموش
هر یک به زبان حال با من می‌گفت:
چیزی به کف آور و بنه چیزی توش

فرزانهٔ شهر، عارف وارسته
علامهٔ دهر، شاعر برجسته
آقای الاغ با همان دست چلاق
یک خیک لقب را به دم خود بسته

چون مام وطن ماچه‌سگی هرجایی است
عمری است که کار او پدرسگ‌زایی است
چون سرور ما نوکر یک پوتین است
پس نوکر ما سرور یک دمپایی است

خیری نرسید از اوباما یا بوش
ای کاش عمو ترامپ، این اسب چموش
یک جفتک سفت توی کونت بزند
تا جا بشود موشک سجیلی توش
این مصرع پنجم اضافی هم روش

ای شیخ که خیلی گلی و آقایی
تو معجزه‌ای شگفت و بی‌همتایی
با هیکل ناقص و پروستات مریض
تا دسته تمام خلق را می‌گایی

هر جا سخن از عرعر یک حاج‌آقاست
تا بیخ یکی است گوشهٔ چپ با راست
اجماع عموم علما دانی چیست؟
این عرعر دسته‌جمعی ملاهاست

این چیز که یک افعی رعب‌انگیز است
بی نفخهٔ صور مست رستاخیز است
مانند درفش کاویانی شده است
دیری است مترسک سر جالیز است

ترویج حجاب با ون و گشت و اسید
تبلیغ عزا با روش شمر و یزید
چنگال معمم خدا: حاج‌آقا
قرآن دوپای عصر ما: حاج سعید

با کون من و شما چه بد تا کردند
در صنعت هارد سکس غوغا کردند
از شیشهٔ نوشابه و باتوم گذشت
سجیل و شهاب را به ما جا کردند

هر بار که روی منبرش بنشیند
بر هیکل ما مستمعان می‌ریند
با عینکی از گه که به چشمش زده است
کون همه را شیخ گهی می‌بیند

گفتند که چون‌که بیوه‌زن‌ها اپن‌اند
یک صید لذیذ و راحت و مطمئن‌اند
یک چشم کبود صید آن روزم بود
اجناس لطیف گاهگاهی خشن‌اند

فحش ننهٔ غلیظ شد دلبرکم
هی دست زدم که جیز شد دلبرکم
یک حاملهٔ چهارده‌ساله شده
غوره نشده مویز شد دلبرکم

آن واژه که نیست توی فرهنگ لغت
نه اسم و نه فعل است و نه قید و نه صفت
از حلق زنی اوووووووووووووووووووف شدیداللحنی است
کو بشنود این قابلمه مال خودت

آن لحظه که زن کون تو را می‌گاید
نیروی زن از زبان او می‌آید
این تکهٔ گوشت ساعتی تقریباً
شصت و سه هزار جمله را می‌زاید

تا بوده خریت تو بارت شده است
بیگاری شیخ افتخارت شده است
تا خم نشوی کسی سوارت نشود
تو خم شده‌ای، طرف سوارت شده است

این خواهر منگِ از خریت سرمست
عاشق شد و دل به حضرت آقا بست
شاید که خدا ریده و روز نُه دی
با روز ولنتاین مصادف شده است

یک عضو بداخلاق جوانی ناکام
گاه آخر شب، دو ساعتی بعد از شام
با وی به زبان بی‌زبانی گوید:
دام دام دارارام دام دارارام دام دارارام

این احمد شاملوی شاشوی فقید
رندانه به ریش شعر ایران شاشید
جمعی به هوای احمدایش رفتند
دنبال نخود سیاه با شعر سپید

پنداشته از دماغ فیل افتاده‌ست
بر تخت فریدون چه لمی هم داده‌ست
این نوکر روس‌ها نمی‌داند که
قلادهٔ زر هنوز هم قلاده‌ست

یارو سگ ارباب ولادیمیر است
اما به شما که می‌رسد یک شیر است
ای گربه‌صفت‌ها، همهٔ این قصه
تقصیر شماست، شیخ بی‌تقصیر است

زن‌ها همگی زن‌اند، چون نامردند
هر جور بلایی به سرم آوردند
با این‌که زنان چیز ندارند، اما
دیدی که چه خوب چیزکوبم کردند؟

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست
هر روز به دنبال شکاری بوده‌ست
این دسته که دور کمرش می‌بینی
یک اسلحهٔ فاجعه‌باری بوده‌ست

هر ابله مغرور خری آماده‌ست
خر کردن یک الاغ کاری ساده‌ست
کافی است از او یک‌نمه تعریف کنید
بینید که هین نگفته راه افتاده‌ست

گر مغز عفونی شده و چرکین است
در تربت کربلا پنی‌سیلین است
در ضمن، اگر شعورتان درد گرفت
یک روضهٔ دبش بهترین مرفین است

پیکان وطن دنده‌عقب دارد و بس
راننده‌ای از بیخ عرب دارد و بس
مغز سر راننده فقط یک گرم است
هفتاد و دو تُن اسم و لقب دارد و بس

آن ماه که این گنبد مینا دارد
این ماه که زیر شرت تینا دارد
آن ماه هلال می‌شود، اما این
هر شب طلع البدر علینا دارد

ای دوست، به کونت که دلم را برده
در شهر کسی نیست که دل نسپرده
تو یوسف ثانی‌ای، ولی با یک فرق:
شلوار تو از پشت سرت جر خورده

هر کره‌خری رسیده شاعر شده است
یک کس‌خل از خود متشکر شده است
مجموعه‌ای از هزارها گونهٔ گه
قاطی شده و شعر معاصر شده است

با کارت بسیج و دستمالی خوشدست
چلغوز شعارمست بارش را بست
هی نان و پنیر سق بزن، شعر بگو
شاعر، به خدا که در سرت مغز خر است

در من هوسی چرخزنان است هنوز
آن هورمون مرموز روان است هنوز
اعضای تنم یکی یکی پیر شدند
یک عضو در این بین جوان است هنوز

یک جای زمین تا به ابد مال من است
جانان من است تا که جانی به تن است
جایی که در آن به خاک برخواهم گشت
یک جای زمین اسم قشنگش وطن است

تاریخ حدیث خواب خرگوشی ماست
بیماری ما همین فراموشی ماست
اخبار همیشه خونی میهنمان
در گوش که نه، همیشه در گوشی ماست

تا لحظهٔ بینا شدنم رنگ نبود
تا دل شنوا نبود آهنگ نبود
شیدا شدم و دو بال پیدا کردم
تا لحظهٔ پر زدن قفس تنگ نبود

جعل غزلی دروغ و زیبا عملی است
گر طعم عسل نداشت، رنگش عسلی است
یک شعر دروغ می‌درخشد گاهی
اما همه‌اش برق طلایی بدلی است

امروز طنین خنده‌ها خون‌جگر است
سگ‌زوزهٔ مرگ در هوا نوحه‌گر است
آن روح که از خندهٔ مستانه تهی است
از جیب تهی نیز تهیدست‌تر است

امسال همه به روز سگ افتادند
مردم همه از گرسنگی وادادند
در ماه محرم همین سال سیاه
در هیئت شمرها پلو می‌دادند

هر شب خبر از بره‌کشانی دگر است
از بوی کباب مردی آتش‌به‌سر است
هر یک وجب از عبای هر آخوندی
یک لقمهٔ نان سفرهٔ یک پدر است

ته‌رنگ ترانه‌هایمان نوحه‌گر است
بابا کرم زمانه مرغ سحر است
یا گوش جناب شیخ از بیخ کر است
یا این‌که جناب شیخ از بیخ خر است

دیری است برای بی‌قراری دیر است
اینک دلم از تپیدنش هم سیر است
در قلبی اگر توان لرزیدن نیست
یعنی به توان بی‌نهایت پیر است

هر وقت که از زخم به روحم اثری است
در خندهٔ شعرم نمک بیش‌تری است
تا خودکشی‌ام فاصله‌ای یک‌قدمی است
لبخند زدن به مرگ هم یک هنری است

آن گل که درون دیده‌ای می‌روید
از فاصله‌های دور هم می‌بوید
در باغ نگاه هر زن زیبایی
هر مرد گل گمشده‌ای می‌جوید

یک دخترک از می زیبایی مست
یک گل‌پسر از می شیدایی مست
آواز بداهه‌ای است در گوشهٔ دنج
همخوانی تن‌های ز تنهایی مست

چشمان تو ماه خفته بر آب من است
بی‌خوابی مهتابی مرداب من است
هر شب که قدم به خواب من بگذاری
تنها گل شب‌بوی زمین خواب من است

هر جا که اراده و شکیبایی هست
یک زندگی شاد و تماشایی هست
در طالع هر مرد و زن اهل عمل
اقبال بلند و بخت رؤیایی هست

روی سر ما باز کلاهی دگر است
پایان مسیر اول راهی دگر است
وقتی هدف قیام ما بی‌هدفی است
هر رهبر انقلاب شاهی دگر است

دلبستهٔ عکس گرگ در ماه شدیم
سرمست شعار مرگ بر شاه شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید
از چاله درآمدیم و در چاه شدیم

تقدیر خودت را خوش و خندان بپذیر
از هر دم خویش شادمان کام بگیر
وقتی که زمان مردنت می‌آید
آسوده بخواب و شاد و خرسند بمیر

حالی متعالی است که قالی دارد
شعری که زلال است کمالی دارد
آن شعر که ساختار او مالی نیست
بیچاره چه محتوای لالی دارد

وقتی غزلی با دلکم می‌آمیخت
در من تب‌وتاب وحشی‌ای می‌انگیخت
شوریدگی مرا که مادر می‌دید
کافور دوباره در غذایم می‌ریخت

جنگ تو و زندگی هراس‌انگیز است
یک جنگ مهیب و خشن و خونریز است
در بازی روزگار یک قانون هست:
بردن همه‌چیز نیست، تنها چیز است

با جان خمار باده را می‌سازند
با پای پیاده جاده را می‌سازند
در لحظهٔ دست و پا زدن در آتش
سرزنده‌ترین اراده را می‌سازند

شعری که خودم نشد پریناز نشد
طنزی که خودم نبود طناز نشد
هر حرف که با دلم زدم دلبرکی است
یک بیت دروغ من دل‌آواز نشد

دوبیتی‌ها

کسی خوشبوترین انسان دنیاست
که از هر بوی میرایی مبراست
میان مسجد و میخانه راهی است
که رد کفش‌های حافظ آن‌جاست

امید باغ بی‌باران دو رؤیاست
که در طوفان چشمان تو پیداست
زنی که زنده و زیبا و زایاست
به هر گل بنگرد، در دم شکوفاست

خدا غیر از بت بی‌حاصلی نیست
بدون لطف او هم می‌توان زیست
بدون هیچ اجر آن‌جهانی
تماشای گلی کار قشنگی است

زنی که جسم و جانش هر دو زیباست
سراپایش درخت آرزوهاست
تماشایش شفای چشم‌درد است
تب عشقش دوای جان شیداست

فلک کژروتر است از خط ترسا
صلیبی سرخ در ما می‌کند جا
به تثلیث سوسیس و تخم‌مرغش
چه شامی داده دست ملت ما

فلسطینی اگر بودیم، آقا
یقیناً دوست‌تر می‌داشت ما را
تو گویی پول نفت ما حلال است
برای هر کسی، غیر از خود ما

فقط سی سانت اول دردناک است
از آن پس دلپذیر و خوش‌خوراک است
بهاری خواهد آمد سبز و شیرین
بز بیچاره اما زیر خاک است

وفا مال سگ است ای مرد گمراه
من و تو آدمیم الحمدلله
تنوع دلپذیر و دلنشین است
خوشا یک دلبر نو گاه و بیگاه

سه تا از سوره‌ها را حفظ کرده
الهی مادرش دورش بگرده
سه تا حوری برای او رزروند
زهی تخم دوزرده؛ نه، سه‌زرده

سه‌گانی‌ها

بخت هم چیزی است مثل یک غزال
قسمت سرپنجهٔ شیر نر است
او نمی‌افتد به دست هر شغال

بردبارانه اگر بنشینی
خوش‌ترین نوگل هر باغچه را
دیر یا زود خودت می‌چینی

مرد وقتی که سخت می‌کوشد
بخت او چون درخت باغ بهار
جامه‌ای از شکوفه می‌پوشد

خود را به بوی مست بهاران سپرده بود
وقتی کنار پنجره آهسته می‌گریست
آن دختری که گوش به باران سپرده بود

گر نروید بر لبت لبخند
آرزوهای قشنگ من
یک به یک بار سفر بندند

در شب خواب‌های رؤیایی
خیس باران به ناز می‌آیی
به همین سادگی و زیبایی

پیچک از خانهٔ ما رفته به دیدار پری، دخترک همسایه
من لب باغچه تنها هستم
و چه شیرین و بهاری مستم

این را که تو سیمین‌تنی و گل‌رخسار
یک بار به دختری بگو تا شیطان
یکریز به گوش او بخواند صد بار

عقل را دخترک چو باخته است
غیر نان در تنور چسباندن
کاری از دست بنده ساخته است؟

هرکجا پول هست، شیطان هست
هرکجا پول نیست، موجودی
بدتر و بی‌شرف‌تر از آن هست

«اُه، چه فرزم، منو باش!»
پیرزن گفت؛ همان وقت که با سر
رفت تو کاسهٔ آش

آدمیزاد مستعد خطاست
لیکن اصرار بر خطاکاری
کار یک کس‌مشنگ خنگ خداست

آدم پرمدعای کون‌گشاد
حاصل کارش اگرچه اندک است
لیک باشد گوزگوز او زیاد

«آتیش را باشید»
این حرف موشی بود
آن‌موقعی که روی یخ شاشید

فلک آن مرد را یاری نماید
که او با کار و کوشش کون خود را
چنان گاید که از حلقش درآید

حرف‌هایی قشنگ می‌گویی
راستش را به من بگو لطفاً
از من ای بی‌شرف، چه می‌جویی؟

چاهی که در آن آب بریزند کدام است؟
هر کس بتواند بدهد پاسخ این را
یک لاشی بی‌تربیت تخم حرام است

این نصیحت به هر مجردی است:
موقع انتخاب یک همسر
کیر آدم مشاور بدی است

آدم کله‌پوک مسکینی است
گر نداند که روی کپهٔ گه
جای خوبی برای اسکی نیست

ز بی‌پولی بنالد آدمیزاد
ولیکن هیچ‌کس را دیده‌ای که
ز بی‌عقلی برآرد بانگ و فریاد؟

خر ماده اگر شود داور
حکم خواهد نمود در عالم
نیست چیزی ز کیر خر خوش‌تر

تفو بر تو ای چرخ گردون، تفو
بگا مردمان را، ولی مرگ من
بزن قبل کردن درِ کون تفو

سینمای وطنی را بنگر
نقش اول شده مال رهبر
نقش ما چیست؟ سیاهی‌لشکر

ای همانی که ناقص است تنت
برج میلاد توی کون زنت
که چه خوش ریده‌ای تو در وطنت

این‌چنین گفت سلیمان نبی:
دخترم، توی مکانی خلوت
برحذر باش ز مرد عذبی

گل اگه عطر و بو نده گل نیست
هیچ فردی شبیه دخترکی
که کسش آکبنده کس‌خل نیست

با خودش این‌گونه نجوا کرد مرد:
«علت عاشق ز علت‌ها جداست»
بعد لب‌های خرش را ماچ کرد

هرکجا که عکس قلب تیرخورده‌ای است
شک نکن که او که عکس را کشیده است
مرد از نگار خویش کیرخورده‌ای است

گر ز سوراخ کلیدی بنگرد یک مرد
ممکن است از مادرش چیزی ببیند که
طفلکی را بدرقم سرخورده خواهد کرد

تک‌بیت‌ها

عشق اگر یک خدای ناییناست
پس چرا هرچه می‌کند زیباست؟

خدای بخت بخندد به او که زیباروست
جهاز دختر زیبا درون چهرهٔ اوست

دلک ما که سوی ما باشد
چه کسی روبروی ما باشد

با قدم پشت قدم پشت قدم
می‌رود راه درازی آدم

ضرر حرف دلنشینی چیست؟
گفتن آن که مفت و مجانی است

لبخند که مهمان لبان تو شود
زیبایی رویت به توان دو شود

دلبری آن‌قدر هم دشوار نیست
دلبرا، هر دلبری دلدار نیست

دوستان آدمی که راستگوست
کم‌تر از انگشت‌های دست اوست

حقیقت است که روی سمند بخت سوار است
دروغ گام نخستین به سوی چوبهٔ دار است

هرکه او را زن و فرزندی نیست
معنی عشق نمی‌داند چیست

زنده‌اندیشی گلی باشد که در
جنت المأوا نیارد سر به در

هرکه عقلش بهر او سودی نداشت
اسم عاقل روی او نتوان گذاشت

او که در عمرش فقط خوابیده است و خورده است
ظاهراً زنده‌ست، اما در حقیقت مرده است

آدمیزاد همانی است که خود پندارد
ارزش فرد به درکی است که از خود دارد

به که دنیا یک گنهکارت بخواند
لیک قلبت یک ریاکارت نداند

برای هیچ کسی نقد حرف خویش روا نیست
عقیدهٔ خود آدم به هیچ وجه خطا نیست

چشم یک مادر نه در سر، بلکه در عمق دل است
بچهٔ میمون به چشم مادر خود خوشگل است

نیستم مالک املاکی، پس
دست من دوست من باشد و بس

دست من وقتی مرا یاری کند
چیست تا قصد دل‌آزاری کند

زنده و پاینده بادا این دو دست
آدمی معمار تقدیر خود است

خدای بخت نعمت‌های رنگارنگ دنیا را
فقط با دست‌های ما نهد در دست‌های ما

دروغ است آنچه فریادی برآرد
حقیقت پاسخی آهسته دارد

زندگی نغمه کند با سازی
که تو با دست خودت می‌سازی

مردگان را به حال خود بگذار
دل یک زنده را به دست بیار

خواستی شب‌ها سر آسوده بگذاری زمین
آنچه می‌دانی ندان و آنچه می‌بینی نبین

دل بیازار تا خسی باشی
دل به دست آر تا کسی باشی

تن دختری از می عشق مست
مربای آن سیب ممنوعه است

توی تاریکی حقیقت یا مشوش یا گم است
زیر نور شمع یک بز عینهو یک خانم است

مشتی آیات و احادیث چرند
نان و آب مردم خوش‌باورند

زنی که وفا داشت یک دلبر است
سگ از یک زن بی‌وفا بهتر است

همیشه موقع پیکار ماده با نر مست
لباس رزم زنان جوشن برهنگی است

هیچ چیزی مثل گاگولی که مرد ساکتی است
مثل مردی هوشمند و فاضل و فرزانه نیست

تا شیر مفت را به در خانه آورند
مردم خرند و گاو اگر گاو می‌خرند

درآمدهای یک بی‌پول گاگول:
امید و انتظار غیرمعقول

شانس در کار است، آن هم مثل خر
هر کسی خرکارتر، خرشانس‌تر

کس‌میخ را شمعی بده تا برفروزد
او شمع را با خانه‌ات یکجا بسوزد

پیش از آنی کز عزا فارغ شود
بیوه‌زن بار دگر عاشق شود

کسی که دل به زن ناز و خوشگلی داده
به کیف پول خودش قرص مسهلی داده

شتر اسبی است که آن را الله
آفریده‌ست به عنوان مزاح

یک وجب زیر ناف و دیگر هیچ
بیش از این بر اصول عشق مپیچ

مردها یا متأهل هستند
یا که فهمیده و عاقل هستند

وقتی یه دختر ناز و قشنگه
یا عن‌دماغه یا کس‌مشنگه

گاه با یک بوسه، گه با یک لگد
هر زنی با یک روش شل می‌شود

هر زمان زن کور و شوهر کر شود
زندگی در کامشان خوش‌تر شود

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم
زدی هم... خب، زدی دیگر؛ به کیرم

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود؟
تا وطن دست فقیهان گهی خواهد بود

اینِ ما در آنِ آن‌ها می‌رود
از همان‌جا کامد آن‌جا می‌رود

تو کون خودت را بر آتش بنه
و بعدش بر آن نام تقدیر ده

وه، چه حیوان غم‌انگیز پلشتی است بشر
شامپانزه به تکامل برسید و شد خر

آدمی وقتی بخواهد خر شود
شک نکن از هر خری خرتر شود

هر جیب یک مرد گدا یک تونل بی‌انتهاست
شخص خدا هم عاجز از پر کردن جیب گداست

به همه کون مفت باید داد
تا شوند از تو راضی و دلشاد

بی‌حیایی پلهٔ پیروزی است
باحیا را دستهٔ خر روزی است

هرکه از سال چهل تا شصت و نه زاییده شد
او ز نه سوراخ و از هر شش طرف گاییده شد

مجنون و شیرین، فرهاد و لیلی
گاهی تنوع می‌چسبه خیلی

دیدن مادرزن خود هست چیز دلنشینی
عینهو آبی که توی کفش‌های خود ببینی

هیچ‌کس مثل فقیه فاضلی
نیست یابوی نفهم کاملی

از وی لجاجت است و ز من هم سماجت است
ترمزبریده را به بفرما چه حاجت است

چیزی به‌سان عشق به زن جاودانه نیست
تنها دو روز و نصفی زیبای زندگی است

هر ببوی کس‌مشنگ بی‌خرد
میل دارد خلق را پندی دهد

غاز وقتی که غاز تخم‌طلاست
کشتن او خریت عظماست

او که یک کونی پولی است خودش می‌داند
درد آن می‌رود و پول ولی می‌ماند

هرچه آدم بیش‌تر خر می‌شود
شانس او انگار بهتر می‌شود

خدا بعضی کسا رو آفریده
و بعضی دیگه رو انگار ریده

هر کسی یک لاشی بی‌چشم‌وروست
عشق و حال کل دنیا مال اوست

سرنوشت نقشه‌های مردمان کون‌گشاد:
نصفشان بر یخ نوشته، نصف دیگر روی باد

لاشی به خیالش همه چون وی پست‌اند
کونی به خیالش همه کونی هستند

هر زنی با مانتوی کوتاه بیرون آمده
ضربه‌ای جانانه بر ماتحت ملاها زده

ز اذان صبح تا شام چو نمازخوان کس‌خل
ننموده هیچ کونی سی و چار بار قنبل

مرد اگر کله‌پوک بود و ببو
کمکی می‌کند کلاه به او؟

حرف‌های دلفریب و دلپسند
بهترین ابزار کار ناکس‌اند

در خیال هر مشنگ کس‌بو
حد اعلای خرد باشد همو

اره‌برقی وسیله‌ای است مفید
لیک با آن سبیل را نزنید

خنده و گریه و سرخاب زن‌اند
آن سه تا چیز که گولت بزنند

چو با زوبین زرینی بجنگی
کنی هر دشمنی را خایه‌فنگی

بعد از آنی که بلا نازل شد
تازه این کس‌خل خر عاقل شد

از زن خضر یک اندرز نیوش:
آب کیر آب حیات است، بنوش

فقط موی بلند است و تن چرکین و بوی گند
سه دستاورد این دنیا که بی‌زحمت به دست آیند

گر در همه دهر یک عدد کیر خر است
در کون کسی رود که بدشانس‌تر است

پاسخ سفسطهٔ یک ابله:
تو ارسطوی زمانی، به به

پاسخ چرت و پرت یک اسکل:
با شما من موافقم بالکل

گویندهٔ آن هر خری است
تو حرف را بشنو که چیست

آنچه یک زن اراده می‌کندش
در عمل هم پیاده می‌کندش

زندگی با نسخه‌های یک پزشک
هست توی مایه‌های ای زرشک

اگر از کون تو را کشند به دار
به ز یک ازدواج نکبت‌بار

هرکه پندارد که عقل مطلق است
احمق اندر احمق اندر احمق است

در کجا دیدی کسی با مردمان تنگدست
ادعای دوستی یا قوم و خویشی کرده است؟

اخم حاج‌آقا اگر دردآور است
قطعاً از لبخندشان خوشگل‌تر است

تا زنان یک خنگ پیدا می‌کنند
تا که جا دارد به او جا می‌کنند

اولش ناز طرف را بخرید
بعد از آن کون طرف را بدرید

از نگاه یک هلوی کیرمست
جندگی از زندگی شیرین‌تر است

جهان دارد آیین بالا و زیر
گهی روی کون و گهی زیر کیر

چنین است رسم سرای درشت
گهی از جلو می‌کند، گه ز پشت

اگر من بی‌نصیب از آش باشم
درون دیگ آن باید بشاشم

هر آن‌کس خورَد مثل یک گاومیش
کند گور خود را به دندان خویش

به نفع من تو دروغی بگو که من مفتی
برای تو قسمی می‌خورم که حق گفتی

طلا وقتی به طنازی درآید
دمار از روزگار دل برآید

کیست موجودی که بیش از مرد مست
شکل یک بوزینۀ دیوانه است

دل که بر آتش به پا کردن نهد
زن به شیطان نیز درسی می‌دهد

بخشیدن چیزی که از آن دگری است
از بهر گدای کوچه هم مشکل نیست

او که با شمشیر کیکی می‌برد
نیست جنگاور، فقط گه می‌خورد

گوز وقتی بی‌صدا باشد چس است
کیر اگر بی‌دست‌وپا باشد کس است

پشت لب مرد زن‌ذلیلی
کس‌پاک‌کن است هر سبیلی

فدایت شوم ای کلید طلایی
تو قفل زنان را چه خوش می‌گشایی

حال من پیش زنان دیدنی است
عینهو حال دم ریدنی است

القاب زن و شوهر:
آب‌آور و نان‌آور

دختری که بنای ناز نهاد
بند خود را به آب خواهد داد

مادرِ مادربزرگم گفته است:
بخت دختر زیر شرتش خفته است

همان دختر که در ظاهر خجول است
فقط موضوع فکرش شومبول است

به هر جا فتنه و شر در جهان است
همیشه پای یک زن در میان است

تو به یک زن بگو که زیبایی
کس‌خلی می‌شود تماشایی

تو به یک زن بگو دل‌انگیزی
تا مخش را به‌کل به هم ریزی

تو به یک زن بگو چه دانایی
می‌شود گوزفنگ شیدایی

تو به یک زن بگو هنرمندی
سر او گیج می‌رود چندی

دوربین دیده‌بان و همسر مردی جوان
شب به شب کاری حسابی می‌کشند از گرده‌شان

زیر پتو عیال تو یا دول می‌خورد
یا تا خود سحر الکی وول می‌خورد

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب بچهٔ نداده کنی

شک نکن هر دختر پیری
کونی است و تخمی و کیری

اگر با آتشی بازی کنی خود را بسوزانی
اگر با آلتی بازی کنی خود را بگوزانی

توی این کشور از نر و ماده
هیچ کونی نمانده ناگاده

پختن یک کبک پیش از صید او
هست کار خوش‌خیال کس‌ببو

آبروی دیگری را می‌بری
تا که آب کیر خود را آوری

تو چیزی را ببخش و بازپس گیر
به مامانت حواله می‌شود کیر

جهان از زمانی که آمد پدید
زن خوشگل پاکدامن ندید

گدایی مثل یک بیکارهٔ پست
همانا سنت پیغمبران است

یا به دوران جوانی تو بمیر
یا که عمری بخور از مردم کیر

هرچه پول حاجی‌آقا بیش‌تر
دختران در عشق او دلریش‌تر

خایه و کیر من سر پیری:
این‌یکی تخمی، آن‌یکی کیری

شیر را گاه موش می‌گاید
اتفاق است، پیش می‌آید

کیر سیاه زنگیان آب سفید می‌دهد
شام سیاه مژدهٔ صبح امید می‌دهد

اگر دیدی جواب حرف چوبی است
دهانت را ببندی کار خوبی است

ناخدا چون دوستت دارد به جان
می‌توانی فین کنی در بادبان

حاصل کون گشاد تو بلا خواهد شد
یک جوان تن‌لش پیر گدا خواهد شد

دزد وقتی پای او بشکسته است
می‌شود مردی شریف و پاکدست

خدای بخت مددکار لاشی و کونی است
کمک به باشرف اصلاً تخصص او نیست

فدای کون دل‌انگیز فرد اعلایت
علی‌الخصوص در آن شرت لامبادایت

هر کسی یک زن زیبا دارد
روز و شب با همه دعوا دارد

با پول‌های شوهر خرپول پیری
تو می‌توانی شوهری بهتر بگیری

من نفهمیدم از اول این را
عذر خوبی است خل مسکین را

دم شیر است کیر مرد بی‌زن
بترس از مرد بی‌زن خوشگل من

درد کیری گنده را چون می‌توان گفتن به کس
حال یک جرخورده را جرخوردگان دانند و بس

گر دخترکی زیبا از عشوه نپرهیزد
هر جا که نشیند وی بس کیر که برخیزد

خواهرش را به دست من داده
دنبه را پیش گربه بنهاده

او که کون بنده را گاییده است
یک ابرگاینده را گاییده است

هر کسی روی کون او مو نیست
به خیالت که عین تو کونی است؟

اختیار ما پسرها هست دست کیر ما
کاین‌چنین رفته‌ست در عهد ازل تقدیر ما

گر علیه کیر کاری می‌کنی
رو به طوفان فوت داری می‌کنی

صبح اگر شرت گل‌پسر خیس است
کار کار جناب ابلیس است

کیر وقتی ز خواب خوش برخاست
عقل را گو که موقع لالاست

جوانا، چو خواهی نگردی تو پیر
جهان را سراسر به کیرت بگیر

تنگ اگر باشد فلان دخترک
یک فشار اندکی محکم‌ترک

دور دور آب‌منگل‌هاست، غوغا می‌کنند
شخص قیصر هم که باشی، خواهرت را می‌کنند

شیخ اگر کم‌حرف هم باشد بلاست
چس همان گوز است، اما بی‌صداست

امان از دست شیخ ورپریده
درختی کو که پای آن نریده؟

هر چیز برای رهبر ما خوب است
تا دسته برای کشور ما خوب است

گفتهٔ فرهاد شیرین است و بس
حرف آقا هم فلسطین است و بس

کار ایران همیشه برعکس است
شده فرعون ما عصا در دست

هر کتابی در آن حدیث و دعاست
جای آن سطل آشغال شماست

او چو آید، همه را می‌گاید
شاید این جمعه بیاید، شاید

ترجمهٔ منظوم ۱۵۰ ضرب‌المثل فرانسوی

Dépends le pendard et il te pendra.

نابکاری چون رود بالای دار
رحم کن بر او و پایینش بیار
بابت لطفت تشکر می‌کند
می‌کند بر روی آن دارت سوار.

Femme rit quand elle peut, et pleure quand elle veut.

زنه وقتی بتونه می‌خنده
موقعی که براش ممکن شه
چه زمون آب‌غوره می‌گیره؟
تا که میل مبارکش بکشه.

Pour savoir vrai de chose toute, yvre, enffant, sot et femme escoute.

اگر دربارهٔ هر چیز و هر کس
حقیقت را تو می‌خواهی بدانی
به مستان، بچه‌ها، خل‌ها و زن‌ها
همیشه گوش کن تا می‌توانی.

Qui ne souffre pas seul, ne souffre pas tant.

آن زمانی که گرفتاری
همنشین و همدم و یاری
دور و اطرافت اگر باشد
مشکلات کم‌تری داری.

Vent au visage rend un homme sage.

مرد را بادی که توی صورتش
می‌وزد فهمیده و عاقل کند
(= دردها و رنج‌های زندگی
عقل و فهم مرد را کامل کند).

Il a beau se lever matin qui a le renom de dormir la grasse matinée.

چنانچه کسی شهرهٔ شهر شد
که او تا سر ظهر بیدار نیست
سحرخیزی‌اش کار بیهوده‌ای است.

Les cloches appellent à l’église mais n’y entrent pas.

زنگ‌ها چون که صدا سربدهند
دیگران را به کلیسا خوانند
لیک خود گام بدان‌جا ننهند.

Maints sont bons parce qu’ils ne peuvent nuire.

چه زیاد است نکو انسانی
که از آن روی نکو انسانی است
که توانایی شر در وی نیست.

Qui femme croit et âne mène, son corps ne sera jamais sans peine.

هرکه دل در وفای یک زن بست
یا که افسار خر گرفت به دست
هرگز از دردسر نخواهد رست.

Qui veut tenir nette maison, il n’y faut prêtre ni pigeon.

کسی که خانهٔ خود را تمیز می‌خواهد
به هیچ وجه نباید اجازه‌ای بدهد
کبوتری و کشیشی قدم بدان بنهد.

A barbe de fol apprend-on à raire.

مرد سلمانی سر اصلاح ریش بی‌خرد
یاد می‌گیرد چگونه ریش می‌بایست زد.

A bon chien il ne vient jamais un bon os.

هر زمانی سگی سگ خوبی است
قسمتش استخوان خوبی نیست.

A beau mentir qui vient de loin.

او که از دوردست می‌آید
با جسارت دروغ می‌زاید.

A dur âne dur aiguillon.

لایق یک الاغ یک‌دنده
یک چماق کلفت و کوبنده.

A goupil endormi rien ne lui chet en gueule.

توی حلق روبه خفته
مفتکی چیزی نمی‌افته.

Aisé à dire est difficile à faire.

کار اگر گفتنش آسان کاری است
کردنش کار بسی دشواری است.

A méchant chien court lien.

بند آن سگ را که تخس و موذی است
اندکی کوتاه‌تر باید که بست.

Amour, toux, et fumée, en secret ne font demeurée.

این سه تا چیز: عشق، سرفه و دود
راز پنهانی‌ای نخواهد بود.

Ane piqué convient qu'il trotte.

آن خری که خورده او سیخونکی
یورتمه باید رود حیوونکی.

A petite achoison le loup prend le mouton.

با دلیل و بهانه‌ای بی‌خود
بره را گرگ می‌برد با خود.

A raconter ses maux souvent on les soulage.

چون بنای درددل کردن نهیم
غصه‌های خویش را تسکین دهیم.

Argent reçu, le bras rompu.

پول را وقتی که قبلاً می‌دهم
دست مرد کارگر گردد قلم.

Assez a qui se contente.

او به اندازهٔ کافی دارد
که به دل تخم قناعت کارد.

Aujourd'hui marié, demain marri.

هر مرد مجرد که امروز بگیرد زن
فردا شده اوضاعش گه در گه و عن در عن.

Au long aller petit fardeau pèse.

بار سبک چون که سوی دوردست
برده شود، بار گرانی شده‌ست.

Aux grands maux les grands remèdes.

بهر درمان مریضی‌های حاد
دل به درمانی خشن باید نهاد.

Beauté et folie sont souvent en compagnie.

کلهٔ پوک و روی باب پسند
غالباً یار یکدگر هستند.

Belle chose est tôt ravie.

آنچه باشد قشنگ و باب پسند
مردم آن را سه‌سوته می‌قاپند.

Belle fille et méchante robe trouvent toujours qui les accroche.

دختر ناز و قشنگی یا ردایی ریش‌ریش
گیر خواهد کرد بر قلابی اندر راه خویش.

Belle promesse fol lie.

دست‌های مردک بی‌عقل را
وعده‌ای شیرین ببندد از قفا.

Bonne journée fait qui de fol se délivre.

او که با هر حقه‌ای از شر بی‌عقلی برست
ارزش کارش شبیه کار روزی کامل است.

Celui peut hardiment nager à qui l'on soutient le menton.

تا چانه اگر داخل آب است این مرد
بی‌باک و جسورانه شنا خواهد کرد.

Ce n'est rien, c'est une femme qui se noye.

چیز خاصی که نیست، می‌بینین؟
یه زنه داره غرق می‌شه، همین!

Ce que fait la louve plaît au loup.

هرچه گرگی ماده زاید
نره‌گرگی را خوش آید.

Ce qui est différé n’est pas perdu.

هرچه یک‌خرده معطل کرده‌ست
نتوان گفت به‌کل رفته ز دست.

Ce qui nuit à l’un duit à l’autre.

آنچه بد باشد برای یک نفر
خوب باشد بهر یک فرد دگر.

C’est folie de faire un maillet de son poing.

او که مشت خویش را چکش کند
هست موجودی مشنگ و بی‌خرد.

C’est quand l’enfant est baptisé qu’il arrive des parrains.

پس از مراسم تعمید و غسل یک فرزند
برای بچه پدرخواندگان فراوان‌اند.

Chacun tire l’eau à son moulin.

آب را هر آسیابانی که دید
سوی چرخ آسیاب خود کشید.

Charité bien ordonnée commence par soi-même.

نکوکاری و کار خیر بجا
در آغاز بر خویش باشد روا.

Chat engaunté ne surrizera ja bien.

گربه‌ای که دستکش دارد به دست
از شکار موش کلاً عاجز است.

Chose trop vue n’est chère tenue.

هرچه را بسیار می‌بینند
بی‌بها و خوار می‌بینند.

Contre coignée serrure ne peut.

کاری از دست قفل ساخته نیست
روبرویش اگر تبرزینی است.

De court plaisir long repentir.

از آن لذتی کو زمانی نپاید
پشیمانی بس درازی برآید.

De oui et non vient toute question.

پاسخی جز نه و آری هر جاست
از همان‌جاست که دعوا برخاست.

En sûreté dort qui n'a que perdre.

هر کسی چیزی ندارد بهر باخت
طعم خوب خواب خوش را او شناخت.

Faisant son office la balance, d'or ni de plomb n'a connaissance.

ترازو چون سر کارش نشیند
میان سرب و زر فرقی نبیند.

Femme, argent, et vin, ont leur bien et leur venin.

پول و مشروب و زن چو در کارند
درد و درمان خویش را دارند.

Femme sotte se cognoit à la cotte.

گر زنی باشد تهی‌مغز و ببو
می‌شناسندش ز زیورهای او.

Fille oisive, à mal pensive.

در سر دختری که بیکار است
هوس فتنه است و آزار است.

Fou qui se tait passe pour sage.

عاقل آید در نظر گاگول خر
از سخن گفتن چو بنماید حذر.

Grands oiseaux de coutume sont privés de leurs plumes.

پروبال لطیف و زیبا را
غالباً می‌کَنند آدمها.

Homme matineux, sain, alègre, et soigneux.

هر کسی صبح زود بیدار است
سالم و بانشاط و پرکار است.

Il est avis à vieille vache qu'elle ne fût oncques veau.

خیالی گاو پیر ما نموده
که او گوساله‌ای هرگز نبوده.

Il est bien aisé d'aller à pied quand on tient son cheval par la bride.

اگر باشد افسار اسبت به دست
پیاده‌روی کار مطبوعی است.

Il fait bon battre l'orgueilleux quand il est seul.

اگر کتک بزنی عن‌دماغ را چه بجاست
علی‌الخصوص زمانی که یکه و تنهاست. (او به‌خاطر غرورش قضیه را به کسی نخواهد گفت.)

Il ne faut que tourner le dos à Dieu pour devenir riche.

هر کس که بخواهد بشود یک دارا
باید بکند پشت خودش را به خدا.

Il n'est orgueil que de pauvre enrichi.

غروری چون غرور آن گدایی
که ثروتمند گشته نیست جایی.

Il n’est point de belles prisons ni de laides amours.

هیچ زندانی قشنگ و هیچ محبوبی پلشت
در ضمیر و دیدهٔ هیچ آدمی ظاهر نگشت.

Il n’est rien si bien fait où l’on ne trouve à redire.

هیچ چیزی نه چنان عالی و کامل کاری است
که توان گفت دگر قابل اصلاحی نیست.

Il n’est secret que de rien dire.

تنها روش حفظ و نگهداری راز
ناگفتن آن راز بُود از آغاز.

Il n’est si grand dépit que de pauvre orgueilleux.

لجاجتی نبُود هیچ وقت و هیچ‌کجا
چنان لجاجت یک مرد عن‌دماغ گدا.

Il n’y a si grand jour qui ne vienne pas a vêpres.

هیچ روزی بلند نیست چنان
که نیاید غروب در پی آن.

Il n’y eut jamais bon marché de peaux de lions.

هیچ موقع پوستین شیرها
توی بازاری نبوده کم‌بها.

Jamais grand nez n’a gâté joli visage.

کی دماغ گندهٔ بدشکل فرد
روی زیبا را به‌کل بی‌ریخت کرد.

Je ne vis oncques riche muet.

من به عمرم ندیده‌ام جایی
آدم کم‌صدای دارایی.

Joyeuse vie père et mère oublie.

زندگانی که خوش و شاد شود
پدر و مادرت از یاد رود.

L’amour fait rage, mais l’argent fait mariage.

عشق سازندهٔ صد اعجاز است
این‌وسط پول عروسی‌ساز است.

L’âne du commun est toujours le plus mal bâté.

گر خری مال همه مردان است
صاحب ژنده‌ترین پالان است.

L’avare et le cochon ne sont bons qu’après leur mort.

خوک و آدم خسیس خیرشان به این و آن
مطلقاً نمی‌رسد جز که بعد مرگشان.

La vie est moitié usée avant qu’on ne sache ce qu’est la vie.

نیمی از زندگی ما به هدر رفته و نیست
پیش از آنی که بفهمیم که معنایش چیست.

Le beau soulier blesse souvent le pied.

کفش‌های شیک و ناز و دلپسند
اغلب اوقات پا را می‌زنند.

Le cœur mène où il va.

دل به هر جانب که رو می‌آورد
صاحب خود را به همراهش برد.

Le faux ami ressemble à l’ombre d’un cadran.

رفیقی که قلابی و ناحسابی است
چنان سایهٔ ساعتی آفتابی است.

Le feu le plus couvert est le plus ardent.

آتشی که بیش‌تر پنهان شود
سرکش و سوزان‌ترین آتش بُود.

Le plus sage est celui qui ne pense point l'être.

کسی عاقل‌ترینِ مردمونه
که خود رو این‌چنین فردی ندونه.

Le riche a plus de parents qu'il ne connaît.

بیش از آنی که خودش پندارد
قوم و خویش آدم دارا دارد.

Les belles ne sont pas pour les beaux.

دختران دلفریب و دلپسند
قسمت خوشگل‌پسرها نیستند.

Les gueux ne sont jamais hors de leur chemin.

به هر راهی و توی هر جاده‌ای است
گدا هرگز از مقصدش دور نیست.

Les maisons des avocats sont faictes de la teste des folz.

ز سرهای جمعی خردباخته
سرای وکیلان شود ساخته.

Les plus rusés sont les premiers pris.

آن‌کسان کز همه مکارترند
از همه زودتر افتند به بند.

L'homme est bien heureux qui a une belle femme auprès d'une abbaye.

ای خوش آن مرد که یک همسر زیبا دارد
دم یک صومعه هم مسکن و مأوا دارد.

Marchand qui perd ne peut rire.

چو زیان دیده است یک تاجر
نتواند بخندد او هرهر.

Méchant poulain peut devenir bon cheval.

بسا کره‌ای تخس و ناسازگار
که اسبی شود عالی و راهوار.

Mère piteuse fait sa fille rogneuse.

مادری کو دل نازک دارد
دختر چرک و جرب بار آرد.

Mieux vaut être tête de chien que queue de lion.

کلهٔ یک سگ اگر باشم من
بهتر است از دم شیری بودن.

Ne mets ton doigt en anneau trop étroit.

نکن انگشت خود را زود و جنگی
درون حلقهٔ بسیار تنگی.

On a beau mener le bœuf à l'eau s'il n'a soif.

بردن یک گاو وقتی تشنه نیست
سوی آبی کار بس بیهوده‌ای است.

On lie bien le sac avant qu'il soit plein.

کیسه تا پر نگشته سرتاسر
درِ آن بسته می‌شود بهتر.

On n'a jamais bon marché d'une mauvaise marchandise.

از خرید جنس نامرغوب و پست
خیری و سودی نمی‌آید به دست.

On n’a rien pour rien.

هیچ چیزی در ازای هیچ چیز
گیر یک آدم نمی‌آید عزیز.

On ne jette des pierres qu’à l’arbre chargé de fruits.

به درختی که میوه‌هایی داد
سنگ پرتاب می‌کنند افراد.

On ne peut contenter tout le monde et son père.

همه را و پدر خود را مرد
نتواند که ز خود راضی کرد.

On ne saurait tirer de l’huile d’un mur.

نتوانی ز هیچ دیواری
روغنی بهر خود برون آری.

Où la chèvre est attachée il faut qu’elle broute.

بباید تا چرد بز در همان‌جا
که بسته صاحب او گردنش را.

Où la guêpe a passé le moucheron demeure.

در آن‌جا که زنبور وحشی گذشت
مگس گیر کرد و گرفتار گشت.

Où la haie est plus basse on saute dessus.

می‌پرند افراد این‌سوی چپر
هرکجایی باشد آن کوتاه‌تر.

Parole jetée va partout à la volée.

تا کلامی از دهان خارج شود
بال بگشوده به هر سو می‌رود.

Prends le premier conseil d’une femme et non le second.

اولین پند زنی را می‌پذیر
دومی را مطلقاً جدی نگیر.

Quand on a des filles on est toujours berger.

مرد اگر دخترکانی دارد
دائماً شغل شبانی دارد.

Quand on est bien il faut s’y tenir.

زمانی که آسوده‌ای از فشار
بکوش و همان‌گونه خود را بدار.

Qui a de l’argent a des pirouettes.

هرکه پول‌وپله‌ای دارد او
جست‌وخیزی بنماید که نگو.

Qui a la bourse pleine prêche au pauvre.

طرف با جیب‌هایی مملو از زر
برای بی‌نوایی رفته منبر.

Qui a tête de cire ne doit pas s’approcher du feu.

کسی که سر از موم دارد نباید
که هرگز به نزدیک آتش بیاید.

Qui attend les souliers d’un mort risque d’aller pieds nus.

کسی که منتظر کفش مرده‌ای بنشست
برای او خطر پابرهنه ماندن هست.

Qui cesse d’être ami ne l’a jamais été.

مطلقاً دوست نبوده آن فرد
که کنون دوستی‌اش را ول کرد.

Qui femme a, noise a.

آن مرد که یک عیال دارد

در خانهٔ خود جدال دارد.

Qui juge entre deux amis, perdra l’un ou l’autre.

هرکه قاضی شود میان دو دوست

یکی از آن دو دوست باخت اوست.

Qui mouche trop son nez, en tire du sang.

هرکه خیلی سفت و محکم فین کند

او دماغ خویش را خونین کند.

Qui n’amorce pas son haim, pèche en vain.

هرکه بر قلاب خود طعمه نبست

کار ماهیگیری‌اش بیهوده است.

Qui naquit chat, court après les souris.

از دل گربه آنچه زاده شود

او به دنبال موش‌ها بدود.

Qui n’a santé, n’a rien.

گر تن سالم ندارد یک نفر

او ندارد کلهم چیزی دگر.

Qui prend femme, prend maître.

مرد وقتی بهر خود همسر گرفت

یعنی او اربابِ بالاسر گرفت.

Qui prend une femme pour sa dot, à la liberté tourne le dos.

او که برای جهاز همسری آورده است

از همهٔ قدرتش صرف‌نظر کرده است.

Qui quitte sa place, la perd.

تا که جای یک نفر خالی شود
جای او البته از دستش رود.

Qui reste dans la vallée ne passera jamais la montagne.

چون که در دره بماند یارو
قله را فتح نخواهد کرد او.

Qui s'acquitte, s'enrichit.

کل قرضش را اگر پس داد مرد
خویش را یک مرد ثروتمند کرد.

Qui se fait brebis, le loup le mange.

خودت را گوسفندی چون نمودی
تو را گرگی بدرّاند به زودی.

Qui se marie par amours, a bonnes nuits et mauvais jours.

برای عشق اگر مردی ازدواج کند
شبان او خوش و خوب‌اند و روزهایش بد.

Qui se sent galeux, se gratte.

بگذار همان‌کسی که خارش دارد
با ناخن خویش خویشتن را خارد.

Qui veut noyer son chien, l'accuse de rage.

مدعی گردد سگش هار است مرد
هر زمان خواهد که او را غرق کرد.

Qui vit à compte, vit à honte.

هر کسی با نسیه و با قرض زیست
شرم او را تا همیشه همدمی است.

Qui vit longtemps, sait ce qu'est douleur.

هر کسی مدت درازی زیست
خوب داند که درد و محنت چیست.

Renard qui dort la matinée, n'a pas la langue emplumée.

صبحدم روبه اگر خواب رود
کی زبانش به پر آغشته شود.

Rien ne ressemble plus à un honnête homme qu'un fripon.

هیچ چیزی مثل او که ناکسی است
مثل یک فرد شرافتمند نیست.

S'il ne tient qu'à jurer, la vache est à nous.

گر فقط سوگند اساس کارهاست
هیچ شکی نیست گاو از آن ماست.

Si souhaits fussent vrais, pastoureaux rois seraient.

چنانچه آرزوها راست بودند
شبانان پادشاهی می‌نمودند.

Surement va qui n'a rien.

هر کسی چیزی ندارد توی دست
توی هر راهی که باشد ایمن است.

Tel a du pain qui n'a plus de dents.

بعضی از خلق خدا بانان‌اند
که دگر یکسره بی‌دندان‌اند.

Tel qui rit vendredi, dimanche pleurera.

ای بسا جمعه که می‌خندد مرد
روز یکشنبه فغان خواهد کرد.

Tôt gagné, tôt gaspillé.

آنچه فوری به دست می‌آید
به هدر می‌رود، نمی‌پاید.

Toujours amoureux, jamais marié.

زن نمی‌گیرد او که معمولاً
عاشق این زن است یا آن زن.

Toujours pêche qui en prend un.

هر کسی ماهی بگیرد یک عدد
صید ماهی را ادامه می‌دهد.

Toute chose qui est bonne à prendre est bonne à rendre.

هر چیز که ارزش گرفتن دارد
او ارزش باز دادن ایضاً دارد.

Triste est la maison où le coq se tait et la poule chante.

خانه‌ای بی‌خیر و محزون و دل‌آزار است آن
گر خروسش ساکت است و مرغ قوقولی‌کنان.

Trop tard crie l'oiseau quand il est pris.

مرغ آن‌وقتی که در دام اوفتاد
دیگرش دیر است بهر جیغ و داد.

Truie aime mieux bran que roses.

درون سر خوکی این باور است:
سبوس از گل سرخ هم بهتر است.

Un barbier en rase un autre.

می‌تراشد این‌یکی دلاک ما
ریش و پشم آن‌یکی دلاک را.

Un bon repas doit commencer par la faim.

یک وعده غذای خوب باید
همراه گرسنگی بیاید.

Un cerveau ne vaut guère sans langue.

چو مغزی هست، لیک او را زبان نیست
به‌غیر از بهره‌ای اندک در آن نیست.

Une femme ne cèle que ce qu'elle ne sait pas.

زن فقط آنچه را نمی‌داند
توی گوش همه نمی‌خواند.

Une poule aveugle peut quelquefois trouver son grain.

گاهی از اوقات حتی مرغ نابینا
می‌تواند تا بیابد دانهٔ خود را.

Un fou avise bien un sage.

یک خردمند از مشنگی کس‌بیو
ای بسا که چیزکی آموزد او.

Un homme bien monté est toujours orgueilleux.

هر کسی بار خویش را خوش بست
او همیشه به خویش مغرور است.

Un homme de paille vaut une femme d'or.

مرد اگر از کاه او را پیکر است
ارزشش مانند یک زن از زر است.

Un homme qui se noie s'attache à un brin d'herbe.

یک آدم غریق در آن دم که جان کند
چنگی به ساقهٔ علفی نیز می‌زند.

Un homme riche n’est jamais laid pour une fille.

هرگز آن مردی که دارا و غنی است
در نگاه دختری بدریخت نیست.

Un tiens vaut mieux que deux tu l’auras.

یک «بیا این را بگیرش توی دست»
از دو «باید داشته باشی» سر است.

Vilain enrichi ne connaît parent ni ami.

همینی که شد غربتی مایه‌دار
نه فامیل یادش بیاید، نه یار.

Ville qui parlemente est moitié rendue.

قصد شهری چو صلح کردن اوست
نصف آن توی چنگ دشمن اوست.

ترجمهٔ منظوم ۱۵۰ ضرب‌المثل آلمانی

Früh zu Bett und früh wieder auf, macht gesund und reich in Kauf.

مرد وقتی که بخوابد سر شب
بعد هم صبح سحر پا بشود
با همین یک عمل سادهٔ خود
سالم و عاقل و دارا بشود.

Mit der Mutter soll beginnen, wer die Tochter will gewinnen.

چو مردی بخواهد که بی‌دنگ‌وفنگ
دل دختری را به دست آورد
در آغاز باید بدون درنگ
دل مادر دخترک را برد.

Wer mich einmal betrügt, dem verzeihe es Gott; betrügt er mich wieder, verzeihe mir’s Gott.

یک بار سرم شیره بمالد آقا
گوییم که خاک بر سر او بادا
دو بار سرم شیره بمالد، اما
گوییم که خاک بر سر من حالا.

Könnte man jedes Ding zweimal machen, so stünd es besser in allen Sachen.

عملی بود اگر که هر کار
بشود بار دگر هم تکرار
کارها جمله نکوتر می‌شد.

”Rast ich, so rost ich,” sagt der Schlüssel.

«چو از کارم بدارم دست
یقین زنگار خواهم بست»
کلام یک کلید این است.

Was man nicht kann meiden, muß man willig leiden.

بایدش تاب آورد
آنچه را هیچ زمان
نتوان درمان کرد.

Wer aus Liebe heirathet, hat gute Nächte und üble Tage.

برای عشق هر کس زن بگیرد
شبان خوب و شادی دارد، اما
از آن‌سو روزهایی نکبت و بد.

Wer den Teufel einmal in’s Haus geladen, kann sein’ nimmermehr abkommen.

او که ابلیس را فقط یک بار
به سرای خودش فراخوانده‌ست
هرگز از شر او نخواهد رست.

Wer Eier unter den Füßen hat, muß leis’ auftreten.

او که بر تخم‌مرغ گام نهد
باید او گام خویش را یک یک
نرم و آهسته‌وار و رام نهد.

Wer in einen sauern Apfel gebissen hat, dem schmeckt der süße desto besser.

کسی که سیب ترشی را چشیده
در او شیدایی افزون‌تری هست
برای سیب شیرین و رسیده.

Wer will wissen, wer er sei, erzürne seiner zwei oder drei.

چو خواهد بداند کسی با یقین
که او چیست، راهش فقط باشد این
که همسایه‌اش را کند خشمگین.

Wessen Huldin schielt, der sagt sie liebaugele.

هر زمان دلبر کسی لوچ است
گوید او چشم‌های دلبرکم
عشوه و غمزه می‌کند سرمست.

Wie mancher liest in der Bibel, und lebt doch sehr übel.

چه بسیارند آنانی که هر روز
کمی انجیل می‌خوانند، هرچند
که از راه رذیلت برنگردند.

Alles wäre gut, wär kein "aber" dabei.

همه‌چی روبه‌راه می‌شد اگر
فقط از یک «ولی» نبود اثر.

Amt ohne Sold macht Diebe.

پیشه و کار چو باشد بی‌مزد
هست سازندهٔ تعدادی دزد.

An armer Leute Bart lernt der Junge scheeren.

مرد دلاک جوان آداب شغل خویش را
یاد گیرد روی ریش مردمان بی‌نوا.

Auf Regen folget Sonnenschein.

هر زمان باران به پایان می‌رسد
نوبت خورشید تابان می‌رسد.

Aus des Esels Wadel wird kein Sieb.

هیچ هنگام ز دم خرکی
نتوان ساخت سرندی الکی.

Besser ein Flick als ein Loch.

وصله‌ای بر لباس اگر پیوست
بهتر از یک لباس سوراخ است.

Besser ohne Abendessen zu Bette gehen als mit Schulden.

به که بی‌شام به بستر بروی
تا بدهکار خلایق نشوی.

Bricht ein Ring, so bricht die ganze Kette.

تا که یک حلقه شکست
کل زنجیر گسست.

Das Auge des Herrn schafft mehr als seine beiden Hände.

چشم ارباب از دو دستش بیش‌تر
کارها را می‌برد او پیش‌تر.

Das Glück hat Weiberart; liebt Jugend und wechselt gern.

بخت خوش‌فرجام هم چیزی است مانند زنان:
هم هوسباز است و هم مشتاق مردان جوان.

Das Nächste das Liebste.

او که نزدیک‌تر به یک نفر است
خاطرش از همه عزیزتر است.

Das Pferd, das am Besten zieht, bekömmt die meisten Schläge.

هر زمان اسبی فزون‌تر بار برد
بیش‌تر از دیگران شلاق خورد.

Dem Hungrigen ist: harr', ein hart Wort.

از برای گرسنگان زمین
«صبر کن» حرفی است بس سنگین.

Den Hungrigen ist nicht gut predigen.

نیست سودی در آن نصیحت و پند
که به گوش گرسنه‌ای خوانند.

Der Esel und sein Treiber denken nicht überein.

خره و خرسواره هیچ زمون
مثل هم نیست فکر تو سرشون.

Der größte Schritt ist der aus der Thür.

گام نخست را که نهادی برون در
این می‌شود بلندترین گام هر سفر.

Der Pfaff liebt seine Heerde, doch die Lämmlein mehr als die Wedder.

هر کشیشی گله‌اش را دوست دارد سربه‌سر
بره‌های ماده را از قوچها هم بیش‌تر.

Die Fische haben gut leben, die trinken wann sie wollen.

ماهیان می‌زیند باب پسند
تا هوس می‌کنند می‌نوشند.

"Die Worte sind gut," sprach jener Wolf, "aber ich komm ins Dorf nicht."

گرگ گفت: «گفتارت خوب و عالی است از دم
بنده مطلقاً اما توی ده نمی‌آیم.»

Ein Dieb stiehlt sich selten reich.

به ندرت توان دید در روزگار
که دزدی ز دزدی شود پولدار.

Ein Weib verschweigt nur, was sie nicht weiß.

آنچه یک زن به‌کل نمی‌داند

در دلش سربه‌مهر می‌ماند.

Ein Vogel in der Schüssel ist besser als hundert in der Luft.

یک پرنده داخل بشقاب ما

بهتر است از صد پرنده در هوا.

Ein Zaun dazwischen mag die Liebe erfrischen.

بین باغ عاشقی وقتی چپر

می‌گذاری می‌شود سرسبزتر.

Er ist ein armer Fuchs, der nur ein Loch hat.

چو روباهی فقط یک لانه دارد

بلا روی سر بیچاره بارد.

Es giebt nur zwei gute Weiber auf der Welt: die Eine ist gestorben, die Andere nicht zu finden.

تنها دو زن خوب و پسندیده در این خانهٔ هستی است

مرده‌ست یکی‌شان، دگری نیز که پیداشدنی نیست.

Es ist besser mit 'nem ganzen Narren handeln, denn mit 'nem halben.

گیر فرد کاملاً خنگ و خری افتی اگر

به که گیر فردی افتی نیمه‌عاقل ـ نیمه‌خر.

Es ist kein Kinderspiel, wenn ein altes Weib tanzt.

چو یک پیرزن گرم قر دادنی است

چنین صحنه‌ای بازی بچه نیست.

Es ist schwer stehlen, wo der Wirth selbst ein Dieb ist.

میزبان وقتی که دزد قابلی است

دزدی از وی کار خیلی مشکلی است.

Es nimmt kein Weib einen alten Mann um Gottes willen.

برای رضای خدای غنی
زن پیرمردی نمی‌شه زنی.

Es steckt nicht im Spiegel, was man im Spiegel sieht.

آنچه بینند که در آینه‌ای است
هرکجا هست در آن آینه نیست.

Feuer und Wasser sind gute Diener, aber schlimme Herren.

آب و آتش نوکران خوبی‌اند
لیکن اربابان نامطلوبی‌اند.

Fleiß ist des Glückes Vater.

هرکجا بخت خوش و شانس نکوست
سختکوشی پدر و مادر اوست.

Frauen und Jungfrauen soll man loben, es sei wahr oder erlogen.

راست باشد یا دروغ از بیخ و بن
از زنان و دختران تعریف کن.

Freie um die Wittwe, dieweil sie noch trauert.

خواستگاری کن تو از یک بیوه‌زن
تا که دارد جامهٔ مشکی به تن.

Fremdes Pferd und eigene Sporen haben bald den Wind verloren.

اسب مردی دیگر و مهمیز تو
می‌برند از باد در تندی گرو.

Gelehrte Narren sind über alle Narren.

دسته‌ای از ابلهان که فاضل و دانشورند
از تمام ابلهان این جهان ابله‌ترند.

Gold liegt tief im Berge, aber Koth am Wege.

طلا در عمق کوهستان نهفته‌ست
کثافت روی سطح جاده خفته‌ست.

Golden Gebiß macht’s Pferd nicht besser.

از طلا هم که باشه یک دهنه
اسبه رو اسب بهتری نکنه.

Gottes Mühle geht langsam, aber sie mahlt fein.

کند می‌گردد آسیاب خدا
آسیا کردنش خوش است اما.

Halt’s mit ben Nachbarn, geh’ es dir wohl oder übel.

گر درست و گر غلط باشد، تو باز
با دروهمسایه‌های خود بساز.

Hart gegen hart nimmer gut ward.

سفت را بر سفت وقتی می‌نهد
فرد خواهد ساخت یک دیوار بد.

Hat die Henne ein Ei gelegt, so gacket sie.

همین که مرغ تخمی می‌گذارد
صدای قدقد از خود درمی‌آرد.

Hin ist hin, da leihet kein Jude mehr darauf.

چیزی که از دست تو رفته، رفته او بر باد
هرگز جهودی روی آن وامی نخواهد داد.

Ich habe den Hund lieber zum Freund als zum Feind.

بسی نیکوتر است از منظر من
که یک سگ دوستم باشد، نه دشمن.

Ich möchte wissen wie der hieß, so nie vom Weib sich narren ließ.

کیست آن مردی که تا وقتی که مرد

هیچ موقع گول یک زن را نخورد.

Im Becher ersaufen mehr als im Meer.

آدمی در قدح مِی گویا

بیش‌تر غرق شده تا دریا.

Im Wasser kannst du dein Antlitz sehn,
Im Wein des andern Herz erspähn.

رخ خویشتن را ببینی در آب

دل دیگری را درون شراب.

Immer nur ein Haar und der Mann wird kahl.

با همین یک مو، فقط یک مو

آخرش کل می‌شود یارو.

Ist die Wirthin schön, ist auch der Wein schön.

زن میزبان هرکجا خوشگل است

شراب ضیافت چه باب دل است.

Je höher der Affe steigt, je mehr er den Hintern zeigt.

هرقدَر بوزینه بالاتر رود

بیش‌تر کونش نمایان می‌شود.

Jeder fege vor seiner Thür.

بگذارید کند هر یارو

جلوی خانهٔ خود را جارو.

Jedermanns Freund, Jedermanns Narr.

هر کسی همدم و یار همگان است

اسکل و مسخرهٔ خلق جهان است.

Jedermanns Gesell ist Niemands Freund.

هر کسی همدم هر انسانی است
دوست هیچ کسی نیست که نیست.

Jedes Weib will lieber schön als fromm sein.

در ضمیر هر زنی این باور است:
خوشگلی از پارسایی بهتر است.

Kinder und Narren sagen die Wahrheit.

بچه‌ها حرف راست می‌گویند
با کسانی که خنگ و هالویند.

Kleine Feinde und kleine Wunden sind nicht zu verachten.

دشمنان کوچک یا زخم‌های کوچک را
تحت هیچ عنوانی دست‌کم نگیر آقا.

Kleiner Profit und oft, ist besser wie großer und selten.

سود کم وقتی زیاد آید به دست
از زیاد گاهگاهی بهتر است.

Kluge Männer suchen wirthliche Frauen.

یقین مردان محتاط و خردمند
زنان صرفه‌جو برمی‌گزینند.

Licht ist Licht, wenn's gleich der Blinde nicht sieht.

نور نور است، اگرچند که کور
دیدنش نیست برایش مقدور.

Liebe deinen Nachbar, reiß aber den Zaun nicht ein.

دوست دار از جان و دل همسایه‌ات را، همچنین
از میان خانه‌ها پرچین خود را برنچین.

Man darf nur sterben um gelobt zu werden.

آدمی باید بمیرد تا
مردمان تحسین کنند او را.

Man muß mit Pfaffen nicht anfangen oder sie todtschlagen.

با کشیشان یا نبرد اصلاً نکن
یا که آنان را بکش از بیخ و بن.

Mit Geduld und Zeit wird's Maulbeerblatt zum Atlas-Kleid.

وقتی زمان و حوصله با هم قرین شود
یک برگ توت جامهٔ ابریشمین شود.

Narren bauen Häuser, der Kluge kauft sie.

خانه می‌سازند آنان که خرند
عاقلان آن را از آنان می‌خرند.

Nüchtern gedacht, voll gesagt.

آنچه در هشیاری اندیشی به آن
موقع مستی بیاری بر زبان.

Ost und West, daheim das Best.

چه در شرق دنیا، چه در غرب دنیا
بُود خانهٔ هر کسی بهترین جا.

Pfaffen lachen junge Weiber auch gern an.

حتی کشیش‌ها به رخ خانمی جوان
لبخند می‌زنند خوشایند و مهربان.

Pflanze oft versetzt, gedeihet nicht.

گیاهی که این‌جا به آن‌جا شود
محال است روزی شکوفا شود.

Rathe Niemand ungebeten.

مشورت از تو تا نخواسته‌اند
هیچ موقع به این و آن نده پند.

Reiche Leute sind überall daheim.

اغنیا هر جا که بنشستند
در سرای خویشتن هستند.

Rosen und Jungfern sind bald verblättert.

طراوت رخ گل‌های سرخ و دخترها
بسا که زود روند این دو تا به باد فنا.

Schnell Glück, schnell Unfall.

هر کسی یک‌هویی صعود نمود
سرنوشتش سقوط فوری بود.

Schöne Blumen stehen nicht lange am Wege.

زمانی دور گل‌های خوشایند
کنار جاده پابرجا نمانند.

Schöne Worte machen den Kohl nicht fett.

واژگان خوش و مقبول پسند
کلمی را کره‌مالی نکنند.

Schweigen und Denken kann Niemand kränken.

خامشی و حوصله در کار خود
مایهٔ اندوه نخواهند شد.

Sei Hur ober Dieb, hast du Geld so bist du lieb.

جنده‌ای یا دزد هستی، تا که در جیبت طلاست
یار ما هستی، قدومت روی تخم چشم ماست.

So geht es in der Welt: der Eine hat den Beutel, der Andere hat das Geld.

چنین است رسم سپنجی سرا:

یکی کیسه دارد، یکی هم طلا.

Tritt der Kummer in’s Haus, fliegt die Liebe zum Fenster hinaus.

شوربختی تا ز در وارد شود

عاشقی از پنجره درمی‌رود.

Trunken klug, nüchtern närrisch.

او که وقتی مست باشد عاقل است

وقت هشیاری مشنگی کامل است.

Umkehren ist besser als irre gehen.

بازگشتن در مسیر بین راه

بهتر از رفتن به راهی اشتباه.

Verschlossener Mund und offene Augen haben Niemand was geschadet.

دهان بسته و چشمان باز هیچ زمانی

به هیچ‌کس نرسانده به هیچ روی زیانی.

Viele Hände machen bald ein Ende.

دستِ بسیار اگر در کارند

کار را زود به پایان آرند.

Viele Köche verderben den Brei.

آشپز در هرکجا بسیار شد

آششان چیزی تأسف‌بار شد.

Wahn erheischt viel, Noth bedarf wenig.

هوا و هوس را تمنا زیاد است

ضرورت ولی با کمی نیز شاد است.

Was das Auge nicht sieht, bekümmert das Herz nicht.

آنچه را دیده‌ای نمی‌بیند
دل برایش به سوگ ننشیند.

Was Pfaffen beißen und Wölfe, ist schwer zu heilen.

جای دندان‌های گرگان و کشیشان هرکدام
دیر و خیلی هم به دشواری بیابند التیام.

Was soll der Honig in Esels Maule?

چه سودی دارد این کار تو آخر
که بگذاری عسل در کام یک خر؟

Weiber, Glück und Gold, sind allen Narren hold.

زنان و بخت و طلا را همیشه انگاری
به مردهای ببو هست میل بسیاری.

Weiberrache hat keine Grenzen.

کینه و انتقام‌جویی زن
حد و مرزی ندارد او اصلاً.

Weinende Braut, lachende Frau.

نوعروس اشک‌ریزانی برای شوهرش
می‌شود یک همسر شادان و خندان آخرش.

Wem das Glück pfeifet, der tanzet wohl.

او که خوشبختی برایش نی‌نوازی می‌کند
خوب دست‌افشانی و خوش پای‌بازی می‌کند.

Wenn das Schiff gut geht, will jeder Schiffherr sein.

چو دریاست آرام و بادی در او نیست
برای خودش هر کسی ناخدایی است.

Wenn das Wort heraus ist, gehört's einem Andern.

از دهان تا حرف بیرون می‌رود
مال یک انسان دیگر می‌شود.

Wenn der Fuchs predigt, so nimm die Gänse in Acht.

چو روباه بالای منبر بیاید
بباید کسی غازها را بپاید.

Wenn die Kuh den Schwanz verloren hat, merkt sie es erst, wozu er gut gewesen ist.

گاوه اون‌وقتی که دمّش دیگه نیست
قدر دمّو تازه می‌فهمه که چیست.

Wenn ein Bettler auf's Pferd kömmt, so kann ihm kein Teufel mehr voreilen.

گدایی را تو روی اسب بنشان
جلو خواهد زد او از شخص شیطان.

Wenn man den Wolf nennt, so kömmt er gerennt.

تا سخن از گرگ می‌گویی، یهو
توله‌اش ظاهر شود در پیش تو.

Wer dem Haufen folgt, hat viele Gesellen.

پی مردم که قدم برداری
همنشینان زیادی داری.

Wer den Armen giebt, leihet dem Herrn.

او که به دست فقرا می‌دهد
قرض تو گویی به خدا می‌دهد.

Wer den Credit verloren hat, der ist todt für die Welt.

کسی که اعتبارش رفته از دست
به چشم مردمان انگار مرده‌ست.

Wer der Bösen schont, schadet den Frommen.

به رذیلت چو رحمت آورده
به فضیلت بسا ستم کرده.

Wer Eier haben will, muß sich das Gackern gefallen lassen.

طالب تخم‌مرغ هر کس شد
بایدش ساخت با کمی قدقد.

Wer ein Kalb stiehlt, stiehlt eine Kuh.

هر کسی گوساله‌ای کش می‌رود
در نهایت گاودزدی می‌شود.

Wer gern borgt, bezahlet nicht gern.

زمان قرض کردن هرکه تند است
زمان بازپس دادن چه کند است.

Wer gewinnen will, lerne vertragen.

هر کسی خواستار پیروزی است
شرط کارش تحمل‌آموزی است.

Wer gute Beine hat, hat oft schlechte Stiefeln.

او که پاهایش بُود باب پسند
چکمه‌هایش غالباً خیلی بدند.

Wer hängen soll, ersäuft nicht.

هر کسی تقدیر او مرگی است بر بالای دار
غرق در آبی نخواهد بود در پایان کار.

Wer heirathet, thut wohl, wer ledig bleibt, thut besser.

کار مردی که زنی گیرد اگرچه محشر است
کار مردی که نمی‌گیرد از او هم بهتر است.

Wer hoch klimmt, der fällt hart.

گر صعودش زیاد باشد مرد
سخت و محکم سقوط خواهد کرد.

Wer im Grabe liegt, dem ist wohl gebettet.

او که در خاک گور جا کرده
خوب جایی به دست آورده.

Wer in’s Feuer bläst, dem fliegen die Funken in die Augen.

مرد هنگامی که در آتش دمید
اخگری در چشم او خواهد پرید.

Wer meint, daß er weise sei, dem wohnt ein Esel nahe bei.

الاغی دم دست دارد کسی
که خود را خردمند داند بسی.

Wer nicht in den Himmel will, braucht keine Predigt.

رستگاری را اگر فردی نخواست
بی‌نیاز از وعظ کردن‌های ماست.

Wer nicht liebt Wein, Weib und Gesang, der bleibt ein Narr sein Lebenlang.

کسی که دوستدار باده و آواز و زن‌ها نیست
تمام عمر را یک کله‌پوک خنگ خواهد زیست.

Wer oft schießt, trifft endlich.

او که هی تیر هر طرف بزند
آخرالامر بر هدف بزند.

Wer seine Schulden bezahlt, verbessert seine Umstände.

قرض‌هایش را اگر پس داد مرد
وضع خود را بهتر از ماقبل کرد.

Wer sich mausig macht, den fressen die Katzen.

چون که خود را موش کرد آقا
گربه‌ها خواهند خورد او را.

Wer sich selbst nichts taugt, taugt keinem Andern.

او که خیرش به خودش هم نرسید
دیگری نیز از او خیر ندید.

Wer von Hoffnung lebt, der stirbt am Fasten.

هر کس که زندگی بکند با فقط امید
در آخر از گرسنگی او می‌شود شهید.

Wer zuletzt lacht, lacht am besten.

هر کسی در پایان می‌خندد
بهتر از آن دگران می‌خندد.

Wer zur Gewalt schweigt, verliert sein Recht.

او که سر را پیش قدرت خم نمود
حق خود را می‌دهد از دست زود.

Wo der Teufel nicht hin mag, da schickt er ein alt' Weib.

هرکجا گام نهادن نتواند شیطان
در عوض پیرزنی را بکند راهی آن.

Wo es schlimm hergeht in der Welt, da ist ein Pfaffe dabei und ein Weib.

هر جا که شر و شیطنتی در زمانه است
پای کشیش یا که زنی در میانه است.

Wo Gewalt Herr ist, da ist Gerechtigkeit Knecht.

هرکجایی که زور سرور بود
عدل آن‌جا همیشه نوکر بود.

Wo Gewalt recht hat, da hat Recht keine Gewalt.

هرکجایی که زور حق باشد

حق چه بی‌زور و بی‌رمق باشد.

Wo Jedermann geht, da wächst kein Gras.

علف هرگز نمی‌روید در آن‌جا

که بر آن می‌نهد هر کس قدم را.

Wo Liebe mangelt, erspähet man alle Fehler.

هرکجا عشق نه پیدا باشد

هرچه عیب است هویدا باشد.

Wo Wasser gewesen ist, da kommt Wasser wieder.

هرکجا آب بوده قبلاً‌ها

خواهد آمد دوباره آب آن‌جا.

Wo Wein eingeht, geht Scham aus.

هر موقعی شراب رود داخل تنی

بیرون روند شرم و حیا و فروتنی.

Wo zu viel Arbeiter sind, da richtet man wenig aus.

اوستاها چنانچه بسیارند

حاصل کار اندکی دارند.

Wo's spukt, da liebt oder diebt sich's.

وقتی که اشباح جایی روان‌اند

یا عاشقان یا دزدان در آن‌اند.

Wohlgeschmack bringt Bettelsack.

معدهٔ مشکل‌پسندت دیر و زود

کیف پولت را گدا خواهد نمود.

Worte sind gut, wenn Werke folgen.

سخن‌ها خوب هستند و خوشایند
ولی وقتی عمل‌ها در پی آیند.

Zeit, Wind, Frauen und Glück, verändern sich all’ Augenblick.

تغییر می‌کنند دمادم چهار چیز:
اقبال نیک و باد و زنان و زمانه نیز.

Zu Gottes Hülfe gehört Arbeit.

همانان را کند یاری خداوند
که آنان خویش را یاری نمایند.

Zu spät ist es, am Ende zu sparen.

زمان پس‌انداز آن‌وقت نیست
که جیب تو دیگر به‌کلی تهی است.

Zwei Hunde an einem Bein, kommen selten überein.

دو تا سگ سر تکه‌ای استخوان
نخواهند شد یک‌دل و یک‌زبان.

ترجمهٔ منظوم ۷۰ ضرب‌المثل پرتغالی

Guai do filho, que o pai vai ao paraiso.

وای بر آن پسری که پدرش
سوی فردوس فتاده گذرش
(= پدرش مرد شریفی بود و
ارث نگذاشت برای پسرش).

Quem te faz festa, naõ soendo fazer, ou te quer enganar, ou te há mister.

هر کسی از تو ستایش می‌کند
بیش‌تر زانی که عادت دارد او
یا به دنبال فریب توست یا
انتظار یک عنایت دارد او.

Bem canta Martha, depois de farta.

مارتا خوب که می‌لمباند
با همان حنجرهٔ پایینی
وه، چه آواز خوشی می‌خواند.

Casar, casar, soa bem, e sabe mal.

زن بگیر و زن بگیر
ظاهرش خوب است، لیک
طعم آن نادلپذیر.

Naõ digas mal do anno, até que naõ seja passado.

تا که یک سال به آخر نرسیده
تو نگو هیچ زمانی بد آن را
که از این سال کسی خیر ندیده.

Nem estopa com tiçoens, nem molher com varoens.

بر دو چیز اصلاً نباید کرد اطمینان
نه به الیاف کتان و اخگر سوزان
نه به یک زن در کنار دسته‌ای مردان.

Nunca foi bom amigo, quem por pouco quebron a amizade.

مطلقاً دوست نبوده آن فرد
کز سر عذر و دلیلی واهی
رشتهٔ دوستی‌اش را شل کرد.

O ladraõ da agulha ao ouro, e do ouro à forca.

دزد در سیر و سلوکش رهسپار
می‌شود از سوزنی سوی طلا
وز طلا هم جانب سکوی دار.

Ovelha, que berra, bocado perde.

لقمه‌ای این وسط ضرر کرده
گوسفندی که وقت صرف غذا
از خودش بع‌بعی درآورده.

Agoa salobra na terra secca he doce.

آب شوری در زمان خشکسال
می‌شود یک آب شیرین و زلال.

Ainda que a garça voe alta, o falcaõ a mata.

گرچه درنا سخت بالا می‌پرد
در نهایت قوش او را می‌درد.

Alfaiate mal vestido, sapateiro mal calçado.

خیاط رختی ژنده داره
کفاش کفشی کهنه‌پاره.

Amar, e saber naõ póde ser.

عاشقی و عاقلی توأمان
از محالات است سازش بینشان.

Amigo de bom tempo, muda-se com o vento.

رفیق روزهای سرخوش و شاد
دگرگون می‌شود همراه هر باد.

A molher, e a gallinha por andar se perde asinha.

یک زن و یک مرغ وقتی ول شوند
هر دو خیلی زود از دستت روند.

A molher, e a ovelha com cedo a cortelha.

گوسفند تو و زنت باید
سر موقع به خانه بازآید.

A muita conversaçaõ he causa de menos preço.

صمیمیت اگر بسیار گردد
مصاحب در نگاهت خوار گردد.

Antes morto por ladrões, que por couce de asno.

آدمی کشتهٔ دزدان ستمگر بشود
به از آنی که شهید لگد خر بشود.

Asno contente vive eternamente.

گر خری قانع و راضی باشد
عمر او عمر درازی باشد.

Asno de muitos, lobos o comem.

طعمهٔ گرگ‌ها شود یک خر
صاحبانی زیاد دارد اگر.

Asno máo, junto de casa corre sem páo.

دم خانه الاغ ناقبراق
یورتمه می‌رود بدون چماق.

A viuva rica, com hum olho chora, e com outro repica.

زن بیوهٔ پولدار است این‌سان:
به یک چشم گریان، به یک چشم خندان.

Bem perdido, he conhecido.

چیز خوبی همین که دیگر نیست
تازه دانی که قیمت آن چیست.

Bem toucada naõ ha mulher feia.

هیچ زنی بدگل و بدریخت نیست
گر به تنش رخت برازنده‌ای است.

Boca fechada, tira-me de baralha.

دهانی که صدایی برنیارد
مرا از جنگ و دعوا دور دارد.

Brincai com o asno, dar-vos-ha na barba com o rabo.

با خری شوخی و بازی بنما تا که یهو
بزند با دم خود سیلی جانانه به تو.

Cada hum canta como tem graça, e casa como tem ventura.

هر کسی آواز خواند طبق استعداد خویش
زن بگیرد طبق بخت و شانس مادرزاد خویش.

Come do teu, e chama-te meu.

از جیب خودت بخور، ولیکن
خود را تو بنام نوکر من.

Coraçaõ determinado, naõ soffre conselho.

وقتی دلی مصمم انجام کاری است
از دست هر نصیحت و پندی فراری است.

Coraçaõ sem arte, naõ cuida maldade.

یک دلک ساده و پاک از گناه
شک به دورویی نبرد هیچ‌گاه.

Corpo bem feito naõ ha mester capa.

قدوبالای دل‌انگیز و نکو
چه نیازی به ردا دارد او.

Debaixo de boa palavra, ahi está o engano.

در پس هر سخن خوب و قشنگ
برحذر باش ز مکر و نیرنگ.

Debaixo de huma ruim capa jaz hum bom bebedor.

در پس یک ردای بی‌مقدار
هست شاید عرقخوری قهار.

Deita-te sem cea, amanhecerás sem divida.

بدون شام به بالین چو سر تو بگذاری
بدون قرض سحر سر ز خواب برداری.

Despreza teu inimigo, serás logo vencido.

دشمنت را حقیر بنگر و خرد
تو به زودی شکست خواهی خورد.

Dinheiro emprestaste, inimigo ganhaste.

پول وقتی که قرض داده شود
دشمنی هم بنا نهاده شود.

Dize-me com quem andas, dirte-hei que manhas has.

تو بگو تا همدم و یار تو کیست
تا بگویم کار و کردار تو چیست.

Do fogo te guardarás, e do máo homem naõ poderás.

توانی از آتش خودت را بپایی
ولی از پس ناکسی برنیایی.

Egoa cançada prado acha.

مادیان خسته‌ای سوی علف
می‌رود مشتاق و با شور و شعف.

Em casa do ladraõ, naõ lembrar baraço.

در خانهٔ مرد سارقی هیچ زمان
تو اسم طناب را نیاور به زبان.

Homem apercebido, meio combatido.

او که پیش از جنگ خود را خوب حاضر کرده است
نیمی از فتح و ظفر را او به دست آورده است.

Homem de bem, tem palavra, como Rei.

حرف یک مرد امین و پاکدست
معتبر همچون کلام شاهی است.

Mãi, casai-me logo, que se me arruga o rosto.

ننه، بجنب، یالا، بده سریع شوهرم
چرا که داره صورتم چروک می‌شه دم به دم.

Mais val ganhar no lodo, que perder no ouro.

چو چیزی درون گِل آید به دست
ز گم کردن اندر طلا خوش‌تر است.

Mais val guardar, que pedir.

اینک آن را حفظ کردن توی دست
از گدایی کردن آن بهتر است.

Mais val ruim asno, que ser asno.

یک خر بد هرچه باشد یک خر است
کز خر خود بودن تو بهتر است.

Mal vai á casa, onde a roca manda à espada.

دوک به شمشیر چو فرمان دهد
درد و بلا رو به سرا می‌نهد.

Mal vai ao passarinho na maõ do menino.

نگونبخت آن مرغ بیچاره‌ای است
که بازیچهٔ طفل بیکاره‌ای است.

Melhor he dar a ruins, que pedir a bons.

این که ناچار شوی بذل و عطایی بکنی
به که ناچار شوی تا که گدایی بکنی.

Muda-te, mudar-se-te-ha a fortuna.

خودت را عوض کن که اقبال تو
عوض می‌شود همرهت نو به نو.

Na agoa envolta pesca o pescador.

توی آن آبی که ناآرام بود
مرد ماهیگیر خوش صیدی نمود.

Na barba do nescio aprendem todos a rapar.

هرکه روی ریش خنگی کس‌ببو
شیوهٔ اصلاح ریش آموزد او.

Naõ he pobre, senaõ o que se tem por pobre.

نیست فردی که فقیر و بی‌نواست
غیر از آن فردی که پندارد گداست.

Naõ tem que comer, assenta-se a mesa.

برای شام من چیزی ندارم
بیا بنشین سر سفره کنارم.

Nunca de má arvore bom fruto.

هیچ هنگامی از درختی بد
میوه‌ای خوب درنمی‌آید.

O mal, que naõ tem cura, he loucura.

بدترین نوع درد بی‌درمان
هست حمق و بلاهت انسان.

Onde está o gallo, naõ canta a gallinha.

جایی که خروس باشد آن‌جا
قوقولی مرغ را چه معنا؟

Onde o lobo acha hum cordeiro, busca outro.

گرگ در هر جا در آن یک گوسفند آرد به دست
در همان‌جا در پی یک گوسفند دیگر است.

Onde vai mas fundo o rio, ahi faz menos ruido.

رود در هر جا که باشد ژرف‌تر
می‌شود ساکت‌تر و کم‌حرف‌تر.

O parvo, se he callado, por sabio he reputado.

چنانچه کس‌خلی ساکت بماند
طرف را هر کسی عاقل بداند.

O que he duro de passar, he doce de lembrar.

تحمل کردنش گر بوده سنگین
به یاد آوردن آن هست شیرین.

Paga o que deves, sararàs do mal que tens.

تو دِین خودت را به مردم ادا کن
خودت را از آزار و ماتم رها کن.

Panella que muito ferve, o sabor perde.

دیگی که زیاد جوش خورده‌ست
عطرش همه رفته است از دست.

Paz de cajado guerra he.

صلح با یک چماق اندر دست
هیچ شک نیست که خود جنگ است.

Pouco fel damna muito mel.

اندکی زرداب مقداری زیاد
از عسل را کلهم بر باد داد.

Que queira, que naõ queira, o asno ha de ir á feira.

خره میلش بکشه یا نکشه
لازمه راهی بازار بشه.

Quem tem bom ninho, tem bom amigo.

هر کسی را آشیانی خوب هست
دوستانی خوب می‌آرد به دست.

Roim seja, quem por roim se tem.

رهایش کن که یک بیچاره ماند
هر آن‌کس خویش را بیچاره داند.

Serve a senhor, saberàs que he dor.

یک تن از اشراف را خدمت نما
تا بفهمی معنی آزار را.

Se te fizeres mel, comer-te-haõ as moscas.

چو خود را انگبین کردی سراپا
تو را خواهند خورد از دم مگس‌ها.

ترجمهٔ منظوم ۷۰ ضرب‌المثل هلندی

Het geluk is rond; den eenen maakt het koning den anderen stront.

بخت می‌گردد چنان نقاله‌ای
یک نفر را پادشاهی می‌کند
دیگری را کپهٔ تاپاله‌ای.

Als apen hoog willen klimmen, ziet men hun naakte billen.

هر زمان بوزینه بالا می‌رود
کون لخت او هویدا می‌شود.

Als de ezel te wel is, soo gaat hij op 't ÿs danssen.

کیف خر وقتی که کوک کوک شد
روی یخ می‌رقصد آن خر خودبه‌خود.

Als één schaap over den dam is, volgen de anderen.

یک گوسفند تا ز سر جوی می‌پرد
باقی گله نیز بدان سوی می‌پرد.

Als hij lang genoeg wacht, wordt de wereld zijn eigendom.

شکیبایی اگر در پیش گیرد
جهان را توی مشت خویش گیرد.

Als 't geluk u tegen lacht, sta dan op de wacht.

اگر لبخند زد بخت دلاویز
ز نیرنگ و فسون او بپرهیز.

Als 't wel gaat zo is het goet raden.

هر زمان حال و روز میزان است
پند دادن همیشه آسان است.

Als twee honden vechten om een been, loopt de derde er meê heen.

سر استخوانی دو سگ گرم جنگ
سگ سومی گیرد و جیم‌فنگ.

Als uws buurmans huis brandt, is 't tijd uit te zien.

هر زمان دیدی که فردی از دروهمسایه‌ها
خانه‌اش آتش گرفته، خانهٔ خود را بپا.

Beter ten halve gekeerd dan ten heele gedwaald.

بازگشتن از مسیری اشتباه
بهتر است از گم شدن در بین راه.

Dat gij wilt alleen weten, zeg het niemand.

آنچه را خواهی که تنها خود بدانی
به که در گوش کسی دیگر نخوانی.

De eerambten veranderen de zeden.

چو جاه و مقام تو افزون شود
خصالت به‌کلی دگرگون شود.

De monnik preekte dat men niet stelen mogt, en hij zelf had de gans in zijne schapperade.

مرد راهب موعظه بر ضد دزدی می‌نمود
لیک در پستوی خود یک غاز پنهان کرده بود.

Den behoeftige is de schaamte onnut.

از برای مردمان تنگدست
شرمشان حاشا که کاری کرده است.

De schoone veêren maaken den schoonen vogel.

پروبال قشنگ و باب پسند
مرغ‌های قشنگ می‌سازند.

De zotten maken de feesten en de wijzen hebben de geneugten.

میهمانی می‌دهند آنان که گاگول و خرند
عاقلان هم می‌خورند و حال آن را می‌برند.

Die bij kreupelen woont, leert hinken.

با چلاقان زندگی وقتی کند آقا
یاد گیرد لنگ‌لنگان راه رفتن را.

Die een kwaad wijf heeft, diens hel begint op d'aarde.

مرد اگر افتاده در دست عیالی بد
دوزخش از این جهان آغاز می‌گردد.

Die eens steelt is altijd een dief.

تا ابد یک دزد ماند آن مرد
کو فقط یک بار دزدی کرد.

Die eieren hebben wil, moet der hennen kakelen lijden.

تخم‌مرغ آن‌کس که می‌خواهد بباید لاجرم
با صدای قدقد مرغان بسازد بیش و کم.

Die kan lijden en verdragen, vind zijn vijand voor zijn voeten geslagen.

گر صبورانه تواند اندکی بنشیند او
دشمنش را زیر پای خویشتن می‌بیند او.

Die laag blijft kan niet hard vallen.

هر کسی جای اوست در پایین
نکند یک سقوط بس سنگین.

Die maar een oog heeft bewaar dat wel.

مرد یک‌چشم باید که مراقب بشود
تا مبادا که همان نیز ز دستش برود.

Die niet te raden is, is niet te helpen.

آن‌کس که هیچ پند نخواهد ز کس شنود
حاشا اگر به وی بتوانی کمک نمود.

Die te veel onderneemt, slaagt zelden.

هرکه خیلی کار را با هم تقبل کرده است
اندکی زان را سرانجام او به سر آورده است.

Die van verre komt heeft goed liegen.

آنان که به دوردست ره می‌پویند
البته مجازند دروغی گویند.

Die veel dienstboden heeft, die heeft veel dieven.

هر کسی مستخدمانش خیلی‌اند
دزدهای خان‌ومانش خیلی‌اند.

Die voor een ander borg blijft, betaalt voor hem.

ضامن یک فرد دیگر هرکه بود
جای او پرداخت هم خواهد نمود.

Die vuur begeert, die zoek 't in de assche.

آدم جویای آتش را بگو
زیر خاکستر نماید جست‌وجو.

Die vuur wil hebben moet de rook lijden.

طالب آتش اگر فردی بود
باید البته بسازد با دود.

Die zijn gat brand, moet op de blaêren zitten.

او که کون خویش را سوزانده است

روی تاول‌هاش می‌باید نشست.

Distels en doornen steken zeer, maar kwade tongen nog veel meer.

نیش خار و گزنه بس دردآور است

لیک نیش بدزبانی بدتر است.

Een aap blijft een aap, al draagt hij een gouden ring.

با یکی انگشتر زرین به دست

باز هم بوزینه یک بوزینه است.

Één rotte appel in de mande, maakt al de gave fruit te schande.

سیب گندیده‌ای درون سبد

سیب‌ها را به‌کل به گند کشد.

Één schacht is beter in de hand dan zeven ganzen op het strand.

یک پر غاز توی پنجهٔ ما

بهتر از هفت غاز در دریا.

Een vriend in nood, is een vriend in der daad.

دوست راستین هر کس اوست

که زمان نیاز باشد دوست.

Een wolf hapt noch na 't schaap als hem de ziele uit gaat.

گرگ حتی در آخرین نفسش

گوسفند است خوش‌ترین هوسش.

Eer het gras gewassert is, is de hengst dood.

تا علف توی دشت سبز بشه

اسبه باید گرسنگی بکشه.

Gedwongen liefde vergaat haast.

عشق اگر زورزورکی باشد
عمر آن عمر اندکی باشد.

Geef een' ezel haver, hij loopt tot de distels.

به خری جو بده، ولی باز او
در پی خار می‌دود هر سو.

Geen geluk zonder druk.

هیچ جا سرخوشی‌ای نیست، مگر
در وی از غل‌وغشی هست اثر.

Gij hebt den dans begonnen, en kunt de muziek betalen.

خود را به میان رقص وقتی که دراندازی
تو اجرت مطرب را باید که بپردازی.

Het is best te vrijen, daar men de rook kan zien.

بهترین خواستگاری آن‌جاست
که در آن دود اجاقی پیداست.

Het is den eenen bedelaar leed, dat de andere voor de deur staat.

مایهٔ ماتم یک مرد گداست
که گدای دگری بر در ماست.

Het is genoegelijk te zien regenen, als men in den drooge staat.

تماشای باران خوش آید بسی
اگر زیر باران نباشد کسی.

Het is goed dat kwade koeijen korte horens hebben.

شاخ‌های گاوهای تخس و پست
اندکی کوتاه باشد بهتر است.

Het is goedt feest houden op een anders zaal.

بزم در تالار فرد دیگری
هست کار خوب و شادی‌آوری.

Het is kwaad stelen waar de waard zelf een dief is.

میزبان وقتی خودش طراری است
دزدی از وی کار بس دشواری است.

Het komt ten lesten aan den dag, wat in de sneeuw verholen lag.

آنچه که در برف نهان می‌شود
عاقبت‌الامر عیان می‌شود.

Hij is wel edel, die edele werken doet.

هرکه کار و عمل او نیکوست
آدم خوب و شرافتمند اوست.

Hij kan geen ei leggen, maar hij kan kakelen.

نتواند که تخم بگذارد
قدرت قدقد البته دارد.

Hij wacht lang, die naar eens anders dood wacht.

کسی که منتظر مرگ دیگری بنشست
چه انتظار درازی در انتظار وی است.

Ligt gewin maakt zware beurzen.

صرفه و سود سبک در انتها
می‌کند سنگین دو جیب مرد را.

Men kan ligt een stok vinden, als men den hond wil slaan.

ترکه‌ای یافت می‌شود آسان
تا سگی را کتک زنی با آن.

Nog beter is het, verloren arbeid gedaan, dan in ledigheid zich te verliezen.

به که تو زحمت کشی پوچ و بدون هدف
تا که به بیکارگی وقت نمایی تلف.

Rook, stank, en kwaade wijven zijn die de mans uit de huizen drijven.

یک زن بدذات و دود و بوی گند
مرد را از خانه‌اش رم می‌دهند.

Tusschen twee stoelen valt de aars op de aarde.

مابین دو چارپایه باسن
افتد به زمین به نحو احسن.

Van verre gehaalt en duur gekocht, is eten voor me vrouwen.

همان جنسی خوراک بانوان است
که هم خیلی عجیب و هم گران است.

Verloren eer, keert nimmermeer.

آبرو از دست وقتی رفته است
بار دیگر برنمی‌گردد به دست.

Viel den hemel, daar en bleef geen aarden pot heel.

کوزه‌ای سالم نخواهد ماند اگر
آسمان پایین بیفتد سربه‌سر.

Waar de vlijt de deur uit gaat, komt de armoede het venster in.

سختکوشی و تلاش از در که بیرون می‌رود
تنگدستی از میان پنجره داخل شود.

Wat het oog niet en ziet, dat begeert het herte niet.

آنچه را دیده‌ات نمی‌بیند
هوسش در دل تو ننشیند.

Wat van daag onregt is, is morgen geen regt.

آنچه امروز نادرست و خطاست
همچنین نادرست در فرداست.

Weinig gezegd is haast verbeterd.

آدمی هرقدر کم‌تر بر زبان آورد
زودتر رفع‌ورجوعش می‌تواند کرد.

Wie tegen wind spuwt, maakt zijn baard vuil.

او که تف رو به باد بنموده
ریش خود را نموده آلوده.

Wijsheid in mans, geduld in vrouwen, dat kan het huis in ruste houen.

خرد در شوهر و در زن صبوری
به خانه آورد صلح و سروری.

Zegt ons met wie dat gij verkeert, en heb ik uwen raad geleerd.

بگو دوست و همدم کیستی
که من هم بگویم که تو چیستی.

Zij leven te zamen als honden en katten.

مثل سگ‌ها و گربه‌ها با هم
یک‌دل‌اند و موافق و همدم.

Zoo de gekken geen brood aten, het koren zogoed koop zijn.

گندم ارزان بود اگر که ابلهان
توی عمر خود نمی‌خوردند نان.

Zweegen de dwazen zij waren wijs.

اگر بی‌عقل‌ها ساکت بمانند
علی‌الظاهر شبیه عاقلان‌اند.

۶۰۰ انگلیسی

A beggar can never be bankrupt.

گدای کوچه محال است ورشکسته شود.

A beggar’s purse is always empty.

جیب‌های گدا همیشه تهی است.

A beggar’s scrip is never filled.

کیسهٔ مرد گدا پرشدنی نیست که نیست.

A blind man would be glad to see it.

کوری از دیدن آن شاد شود.

A book that ia shut is but a block.

کتاب بسته همون کندهٔ درخته که بود.

A bully is always a coward.

زورگو همواره فردی بزدل است.

A carper will cavil at anything.

نق‌نقو دربارهٔ هر چیز نقی می‌زند.

A close mouth catches no flies.

دهان که بسته بماند مگس نمی‌گیرد.

A coward is always cruel.

فرد بزدل همیشه سنگدل است.

A fool at forty is a fool indeed.

احمق چل‌ساله قطعاً احمق است.

A fool dances without a fiddle.

بی‌عقل بدون ویولن می‌رقصد.

A fool is ever laughing.

هر مشنگی همیشه خندان است.

A fool is pleased with his own folly.

بی‌عقل ز بی‌عقلی خود خرسند است.

A fool is wise in his own conceit.

خنگ در پندار موهوم غرورش عاقل است.

A fool's speech is a bubble of air.

سخن‌های ابله حباب هواست.

A girl’s fortune is between her thighs.

اقبال دختری وسط هر دو ران اوست.

A good face is a letter of recommendation.

چهره‌ای زیبا سفارش‌نامه‌ای است.

A good name is the best of all treasures.

نیکنامی برترینِ گنج‌هاست.

A home is not home without mom.

خونه، مامان که نباشه، خونه نیست.

A house is not a home.

نه هر خانه‌ای خونه‌ای می‌شود.

A joke is a very serious thing.

هر جوکی یک چیز خیلی جدی است.

A knave discovered is a great fool.

رذلی که مچش باز شود اِند مشنگ است.

A leg of a lark is better than the body of a kite.

یک پای چکاوک به سراپای زغن می‌ارزد.

A lender nor borrower be.

قرض‌ده و قرض‌بگیری نباش.

A light heart lives long.

یک دل شاد و رها عمر درازی دارد.

A light purse is a heavy curse.

کیف پول سبکی لعنت بس سنگینی است.

A little mischief is too much.

کمی بدجنس بودن هم زیاد است.

A loving man will be a jealous man.

مرد عاشق حسود خواهد شد.

A maid that laughs is half taken.

نیمی از یک دختر خندان درون مشت توست.

A man cannot live by the air.

با باد هوا نمی‌توان زیست.

A man is a lion for his own cause.

برای منفعت خویش هر کسی شیری است.

A man of gladness seldom falls into madness.

آدم شاد به ندرت به سرش خواهد زد.

A man's best fortune is a dead wife.

خوش‌ترین اقبال هر مردی عیالی مرده است.

A man's house is his castle.

خانهٔ هر آدمی کاخ وی است.

A man's wealth is his enemy.

دارایی مرد دشمن اوست.

A naked man must run.

مرد کون‌لخت بباید بدود.

A rolling eye, a roving heart.

حاصل چشم‌چرانی دل سرگردانی است.

A toom purse makes a blate merchant.

تاجر بی‌مایه ترسو می‌شود.

A traveller has leave to lie.

دروغ مرد مسافر مجاز می‌باشد.

A true jest is no jest.

شوخی جدی دگر شوخی که نیست.

A useful trade is a mine of gold.

یک حرفهٔ مفید چو یک معدن طلاست.

A watched pot never boils.

دیگی که به آن زل بزنی جوش نیاید.

A wilful man will have his way.

یک مرد لجباز آخرش کار خودش را می‌کند.

A wise woman is twice a fool.

یک زن عاقل ببو اندر ببوست.

A wolf in sheep's clothing.

گرگی اندر جامهٔ یک گوسفند.

A woman hath none other weapon but her tongue.

زنی جز زبانش سلاحی ندارد.

A woman is a weather-cock.

زن‌جماعت خروس بادنماست.

A woman that is wilful is the worst plague.

بدترین طاعون زنی یک‌دنده است.

A woman’s place is in the home.

جای یک زن در میان خانه است.

A woman’s strength is in her tongue.

قدرت زن در زبان او بُود.

A woman’s tongue wags like a lamb’s tail.

زبان زن همانند دم یک بره می‌جنبد.

A woman’s work is never at an end.

کار زن ناتمام خواهد ماند.

A young idler, an old beggar.

یک جوان تن‌لش پیر گدا خواهد شد.

Absolute power corrupts absolutely.

قدرت مطلق بشر را مطلقاً ویران کند.

Action is the proper fruit of knowledge.

عمل میوهٔ درخور دانش است.

Adversity is a great schoolmaster.

بدبیاری معلم خوبی است.

After-wit is everybody's wit.

عقلِ مابعد عمل عقل تمام مردم است.

Agree, for the law is costly.

رضایت ده، شکایت خرج دارد.

All doors open to courtesy.

هر دری روی ادب باز شود.

All fails that fools think.

فکرهای ابلهان باد هواست.

All his geese are swans.

همهٔ غازهاش قو هستند.

All is not Gospel that thou doest speak.

وحی منزل نیست هر چیزی تو بلغورش کنی.

All work and no play makes Jack a dull boy.

کار بی‌تفریح جک را بچه‌ای خل می‌کند.

An ape is an ape, though clad in purple.

با ردای شاه هم عنتر فقط یک عنتر است.

An empty purse frights away friends.

جیب خالی دوستان را رم دهد.

An empty purse is the devil.

جیب خالی خود شیطان باشد.

An empty vessel gives a greater sound than a full barrel.

بانگ ظرف تهی از بشکهٔ پر بیش‌تر است.

An evil chance seldom comes alone.

به ندرت بخت بد تنهایی آید.

An ill marriage is a spring of ill fortune.

ازدواجی بد سرآغاز سیه‌روزی شود.

An obedient wife commands her husband.

همسر فرمانبری فرمان به شوهر می‌دهد.

An old fool is the worst of fools.

یک پیر خرفت بدترین نوع خرفت است.

As you sow so shall you reap.

هرچه بکارید همان بدروید.

At the end of the game you'll see who's the winner.

آخر بازی مشخص می‌شود کی برده است.

Avoid the pleasure which will bite tomorrow.

از آن لذت که فردا گاز می‌گیرد بپرهیزید.

Be bail and pay for it.

ضامن بشو و برای آن تاوان ده.

Be ruled by your purse.

تحت امر کیف پول خویش باش.

Beaten with his own rod.

با ترکهٔ خویشتن کتک خورد.

Beauty draws more than oxen.

زور زیبایی ز زور گاوهای نر سر است.

Beauty is in the eye of the beholder.

خوشگلی در دیدهٔ بیننده است.

Beggars cannot bide wealth.

گداها تاب ثروت را ندارد.

Believe well and have well.

تو خوشبین باش تا خوشبخت باشی.

Bend the twig while it is young.

شاخه را در نوجوانی خم بکن.

Best time is present time.

بهترین وقت همین الآن است.

Better be happy than wise.

شاد بودن به ز عاقل بودن است.

Better say Hear it is than Hear it was.

این‌که بگویی که هست، به که بگویی که بود.

Beware of Had I wist.

از ای کاش همواره پرهیز کن.

Beware of little expense.

بترس از خرج‌های خرده‌ریزه.

Blessed are the peacemakers.

خوشا سعادت آنان که صلح می‌سازند.

Bloom where you are planted.

تو شکوفه بده آن‌جا که تو را کاشته‌اند.

Blushing is virtue’s colour.

رنگ سرخِ گونه رنگ عفت است.

Borrowed garments never sit well.

لباس عاریه‌ای زار می‌زند به تنت.

But one egg and that addled too.

فقط یک تخم‌مرغ، آن نیز گندید.

By perseverance the snail reached the arc.

با پشتکار مار به عرش خدا رسید.

Calamity is man's true touchstone.

بدبیاری محک واقعی یک مرد است.

Catch that catch may.

آنچه را می‌شود گرفت بگیر.

Children and fools speak the truth.

بچه‌ها و کس‌خل‌ها حرف راست می‌گویند.

Confess and be hanged.

اعترافی کن و بر دار برو.

Content is the true philosopher's stone.

قناعت کیمیای راستین است.

Courage lost, all lost.

جرئت را که ببازی، همه را باخته‌ای.

Curiosity is ill manners in another's house.

کنجکاوی به سرای دگری بی‌ادبی است.

Curiosity is the kernel of the forbidden fruit.

کنجکاوی هستهٔ آن میوهٔ ممنوعه است.

Cut not the bough that thou standest upon.

شاخه‌ای که روی آنی را نبر.

Dangers are overcome by dangers.

می‌توان با یک خطر بر یک خطر پیروز شد.

Darns are bad, but better than debts.

رفو بد است، ولی باز بهتر از قرض است.

Dead dogs bark not.

سگ‌های مرده واغّوواغی نمی‌کنند.

Dead men don't bite.

مرده‌ها گاز نمی‌گیرندت.

Dead men tell no tales.

مرده‌ها قصه‌ای نمی‌گویند.

Death defies the doctor.

مرگ دکتر را به یک پیکار دعوت می‌کند.

Denying a fault doubles it.

انکار اشتباه خطایی مضاعف است.

Destroy the lion while he is yet but a whelp.

شیر را نابود کن وقتی هنوز او توله‌ای است.

Diligence is the mother of good luck.

سختکوشی مادر خوش‌شانسی است.

Do as I say, not as I do.

آنچه می‌گویم بکن، نه آنچه من خود می‌کنم.

Do as the lasses do, say No but take it.

چون دختران همیشه بگو نه، ولی بگیر.

Do not ask pardon before you are accused.

پیش از آنی که ملامت بشوی عذر نخواه.

Do not bite off more than you can chew.

بیش از آنچه بتوانی بجوی گاز نزن.

Do not burn out a candle in search of a pin.

در جست‌وجوی سوزنی یک شمع را تا ته نسوز.

Do not buy a pig in a poke.

خوک را داخل گونی نخرید.

Do not carry water to the river.

آب را سوی رودخانه نبر.

Do not cast your pearls before swine.

دانه‌های دُر خود را جلوی خوک نریز.

Do not cut off your nose to spite your face.

از لج صورتتان بینی خود را نبرید.

Do not fall before you are pushed.

تا تو را هل نداده‌اند نیفت.

Do not knock at the deaf man's door.

در خانهٔ مرد کر را نزن.

Do not leave your manners on the doorstep.

ادب و تربیتت را دم در جا نگذار.

Do not lift me before I fall.

بلندم نکن تا نیفتاده‌ام.

Do not make troubles of trifles.

از خرده‌ریزه‌ها الکی دردسر نساز.

Do not make yourself a mouse, or the cat will eat you.

خویش را موش نکن، گربه تو را خواهد خورد.

Do not meet troubles half-way.

به پیشواز بلاها و مشکلات نرو.

Do not put your cart before the horse.

گاری‌ات را جلوی اسب نبند.

Do not quarrel with the beggar for a bone.

با گدایی بر سر یک استخوان دعوا نکن.

Do not sound the trumpet of your own praise.

شیپور ستایش خودت را ننواز.

Do not spend more than you can afford.

از وسع خودت زیادتر خرج نکن.

Do not trust and you won’t be deceived.

اعتمادی نکن و گول نخور.

Do not trust anyone over thirty.

به بالای سی‌ساله‌ای اعتمادی نکن.

Do right and fear no man.

کار درست را بکن و از کسی نترس.

Doing nothing is doing ill.

این‌که کاری نکنی کار بدی است.

Drunken folks speak truth.

مست‌ها حرف راست می‌گویند.

Earth must to earth.

خاک باید به خاک برگردد.

Easier said than done.

گفتن آن ساده‌تر از کردن است.

Easy come, easy go.

آسان برود هرآنچه آسان آید.

Easy fool is knave's tool.

کس‌خل خوش‌باوری ابزار دست ناکس است.

Every ass is pleased with his bray.

هر خری با عرعر خود عالمی دارد.

Every dog has his day.

هر سگی روز خودش را دارد.

Every dog is valiant at his own door.

هر سگ جلوی لانهٔ خود بی‌باک است.

Every extremity is a fault.

هر افراطی و تفریطی خطایی است.

Every fool thinks himself wise to the very last.

هر مشنگ کس‌خل اندیشد که عقل مطلق است.

Every foot will tread on him who is in the mud.

او که در گِل خفته را هر پا لگد خواهد نمود.

Every groom is a king at home.

مرد میرآخور درون خانهٔ خود شاهی است.

Every Jack has his Jill.

هر جکی جیل خودش را دارد.

Every light has its shadow.

هر روشنی‌ای سایهٔ خود را دارد.

Every man has his hobby.

هرکه سرگرمی خود را دارد.

Every man hath his weak side.

هر کسی نقطهٔ ضعفی دارد.

Every man must bear his own burden.

بار خود را هر کسی باید کشد.

Every man slams the fat sow's arse.

درِ کون خوک پروار بزند هر آن که آید.

Every man thinks his own geese swans.

غازهای خودشان را همه قو می‌بینند.

Every "may be" hath a "may not be".

شاید بشودها را شاید نشودهایی است.

Every one feels his sack heaviest.

هر کسی حس می‌کند انبان او سنگین‌تر است.

Every one is kin to the rich man.

همه فامیل مرد پولدارند.

Every one knows how to find fault.

هر کس بلد است عیب گیرد.

Every peddler thinks well of his pack.

جنس هر دستفروش از نظر او خوب است.

Every pleasure hath a pain.

در دل هر لذتی یک رنج هست.

Every poor man is a fool.

هر مرد فقیر کله‌پوکی است.

Every shoes fits not every foot.

هر کفش که اندازهٔ هر پایی نیست.

Every step of life is a risk.

هر گام زندگی خطری پیش روی توست.

Every woman may be won.

هر زنی که باشد را می‌توان به چنگ آورد.

Everybody loves a lord.

هر کسی دوستدار یک لرد است.

Everything is worth its price.

هر چیز به قیمت خودش می‌ارزد.

Experience is the mistress of fools.

تجربه معشوقهٔ بی‌عقل‌هاست.

Facts are stubborn.

واقعیات کله‌شق هستند.

Failure is the stepping stone for success.

شکست گام نخستین به سوی پیروزی است.

Fair folk are aye fushionless.

کلهٔ آدم خوشگل پوک است.

Familiarity breeds contempt.

صمیمی شدن مایهٔ خواری است.

Fancy goes a long way.

خیال و وهم مسیری دراز خواهد رفت.

Far from my heart is my husband's mother.

مادر شوهر من از دل من بس دور است.

Fat hens are ill layers.

مرغان چاق تخم‌گذاران تخمی‌اند.

Feebleness is sometimes the best security.

ضعف گاهی بهترین امنیت است.

Felicity lies much in fancy.

شادمانی بیش‌تر توی خیال آدمی است.

Few people are out of the reach of slander.

کم‌اند آنان که از بهتان و تهمت در امان مانند.

Flies come to feasts unasked.

به مهمانی مگس بی‌دعوت آید.

Folly is wise in her own eyes.

حماقت به چشم خودش عاقل است.

Fools are fain of nothing.

ابله برای هیچ دلش ضعف می‌رود.

Fools are fortunate.

مردم کله‌پوک خوش‌شانس‌اند.

Fools are of all sizes.

بی‌خردها همه سایزی هستند.

Fools are pleased with their babblings.

ابلهان با زرزر خود سرخوش‌اند.

Fools praise fools.

ابلهان را ابلهان تحسین کنند.

Fools refuse favours.

بی‌خردها لطف را رد می‌کنند.

Fools seldom differ.

به ندرت کس‌ببوها فرق دارند.

Fools will be fools.

بی‌خردها بی‌خرد خواهند ماند.

For a tint thing care not.

برای گمشده‌ای غصه و دریغ نخور.

Fortune favours fools.

بخت یار مردمان ابله است.

Fortune favours the brave.

بخت یار دلیرمردان است.

Fortune is fickle.

بخت را هر دم خیالی تازه است.

Friends are thieves of time.

دوستان دزدان وقت آدم‌اند.

Gall under sugar hath double bitterness.

در زیر شکر زهره دوچندان تلخ است.

Gaming and women make men fools.

قمار و زنان مرد را خر کنند.

Geese with geese and women with women.

غازها با غازها و بانوان با بانوان.

Give a dog a bad name and hang him.

به سگ تهمتی زن، به دارش بکش.

Go to bed with the lamb and rise with the lark.

با بره به بستر رو و همراه چکاوک برخیز.

Go with the flow.

با جریان راه بیفت و برو.

Gold dust blinds all eyes.

چشم‌های همه را خاک طلا کور کند.

Gold is the sovereign of all sovereigns.

طلا سرور سروران جهان است.

Good counsel does no harm.

پند و اندرز خوب بی‌ضرر است.

Good watch prevents misfortune.

هوشیاری سد راه بدبیاری می‌شود.

Good words cost nought.

گفتن حرف خوب مجانی است.

Goodness is better than beauty.

خوب بودن بهتر از زیبایی است.

Grace is best for the man.

مروت بهر انسان بهترین است.

Habit is overcome by habit.

می‌توان با عادتی بر عادتی پیروز شد.

"Had I wist," quoth the fool.

«کاشکی» این گفتهٔ یک ابله است.

Half the truth is often a whole lie.

غالباً نصف حقیقت یک دروغ کامل است.

Hands are to do the work.

دست‌ها مال کار کردن ماست.

Hang saving, let's be merry.

گور بابای پس‌انداز، بیا خوش باشیم.

Hang yourself for a pastime.

خودتو دار بزن، بلکه سرت گرم بشه.

Happy go lucky.

مرد خوشحال مرد خوش‌شانس است.

Hate not at the first harm.

با نخستین گزند کینه نورز.

Hatred is blind, as well as love.

کینه کور است، همان‌گونه که عشق.

Have! causes a deaf man hear.

گوش یک کر را «بگیرش» وا کند.

He frieth in his own grease.

دارد درون چربی خود سرخ می‌شود.

He has given the hen for the egg.

مرغ را با تخم‌مرغی تاخت زد.

He hath a woman's tongue.

این مرد زبان زنکی را دارد.

He is an ass in a lion's skin.

او خری در پوستین شیری است.

He is desperate that thinks himself so.

کسی درمانده می‌ماند که باور کرده درمانده.

He is no man’s enemy but his own.

دشمن هیچ کسی نیست، مگر شخص خودش.

He is rich enough that wants nothing.

توانگر اوست که چیزی دگر نمی‌خواهد.

He is rich who has no debt.

هر کسی قرضی ندارد فرد ثروتمندی است.

He knows not a hawk from a hand-saw.

جنابش فرق قوش و ارّه‌دستی را نمی‌داند.

He knows on which side his bread is buttered.

داند که کدام سوی نانش کره‌ای است.

He loseth indeed that loseth at last.

بازنده کسی است کو در آخر بازد.

He makes a rod for his own back.

ترکه‌ای بهر کتک خوردن خود می‌سازد.

He needs must go that the devil drives.

او که شیطان راندش باید رود.

He smells best that smells of nothing.

او که بویی ندهد از همه خوشبوی‌تر است.

He takes a spear to kill a fly.

نیزه برداشته تا که مگسی را بکشد.

He that can quietly endure overcometh.

او که آرام تحمل بکند پیروز است.

He that conquers himself conquers an enemy.

او که بر خود چیره شد بر دشمنی چیره شده.

He that goes softly goes surely.

مطمئن می‌رود آن مرد که آهسته رود.

He that is down, down with him.

بره گم شه کسی که بدبخته.

He that is full of himself is very empty.

خالی است کسی که از خودش پر باشد.

He that sows nothing plants thistles.

هر کسی چیزی نکارد خاربن محصول اوست.

He that wants hope is the poorest man.

او که محتاج امید است تهیدست‌ترین انسان است.

He who dares wins.

برنده می‌شود آن‌کس که جرئتی دارد.

He who hesitates is lost.

هرکه تردید کند می‌بازد.

Health is better than wealth.

تندرستی بهتر از هر ثروتی است.

Hear and see and be still.

گوش کن و بنگر و خاموش باش.

Her face is her fortune.

چهرهٔ این دخترک اقبال اوست.

He's a fool that's fond.

آدم دلباخته یک احمق است.

His bark is worse than his bite.

واغواغ او ز گازش بدتر است.

Home is where the heart is.

قلب انسان هرکجا باشد همان‌جا خانه است.

Hope well and have well.

امیدوار بشو تا که نیکبخت شوی.

Idleness is the sepulchre of a living man.

کون گشاد مقبرهٔ مرد زنده است.

If all men say that thou art an ass, then bray.

اگر همه به تو گفتند خر، بگو عرعر.

If hope were not, heart would break.

دل می‌شکست اگر که امیدی نداشتیم.

If it ain't broke, don't fix it.

هرآنچه را نشکسته تو هم درست نکن.

If my aunt had been a man, she'd have been my uncle.

عمه‌ام مرد اگر بود، عمویم می‌شد.

If the shoe fits, wear it.

کفش اگر اندازهٔ پاته، بپوش.

If you are in a hole, stop digging.

گر درون چاله هستی، بیش از این دیگر نکَن.

If you burn most, you shine most.

بیش‌تر وقتی بسوزی، بیش‌تر هم می‌درخشی.

If you snooze you lose.

چرت اگر که بزنی می‌بازی.

If you want a friend, be a friend.

طالب یک دوست گر هستی، خودت یک دوست باش.

If you want peace, prepare for war.

چنانچه صلح می‌خواهی، برای جنگ حاضر شو.

Ignorance is the mother of devotion.

جاهلیت مادر هر عشق بی‌اندازه‌ای است.

Ill comes upon war's back.

بلا سوارهٔ بر پشت جنگ می‌آید.

Imitation is the sincerest form of flattery.

تقلید خالصانه‌ترین خایه‌مالی است.

In a battle between elephants, the ants get squashed.

در نبرد بین فیلان مورها له می‌شوند.

In every beginning think of the end.

در هر آغازی به پایان فکر کن.

In the house of the fiddler all fiddle.

در سرای ویولن‌زن همه از دم ویولن‌زن هستند.

In the land of hope there is never any winter.

در کشور امید خزانی نمی‌رسد.

In the middle of difficulty lies opportunity.

فرصت اندر دل مشکل خفته.

It ain’t over till it’s over.

تا به پایان نرسیده‌ست به پایان نرسیده‌ست.

It is a pound of butter amongst a kennel of dogs.

یک پوند کره میان یک گله سگ است.

It is foolish to deal with a fool.

با ابلهی طرف شدنت ابلهانه است.

It is hard to be poor and honest.

تهیدست و شرافتمند بودن کار دشواری است.

It is hard to kick against the pricks.

لگد به خار زدن کار مشکلی باشد.

It is ill healing of an old sore.

علاج زخم کهنه کار سختی است.

It is no small conquest to overcome yourself.

چیرگی بر خویشتن پیروزی‌ای ناچیز نیست.

It is not lost that a friend gets.

از دست نرفت آنچه به یک دوست رسید.

It is the first step that is difficult.

این گام نخست است که بس دشوار است.

It is the second blow that makes a fray.

این مشت دوم است که دعوا به پا کند.

It is the squeaky wheel that gets the grease.

چرخی که غیژغیژ کند چرب می‌شود.

Jest not at another's infirmities.

طعنه بر رنجوری مردم مزن.

Joys shared with others are more enjoyed.

هر خوشی با دیگران تقسیم گردد خوش‌تر است.

Keep a dog and bark myself?

سگ نگه دارم و خود پارس کنم؟

Keep something for a sore foot.

چیزی برای موقع پادرد خود گذار.

Keep the common road, and thou'rt safe.

از جادهٔ اصلی برو و ایمن باش.

Keep your purse and your mouth close.

جیب و دهان را همیشه بسته نگه دار.

Keep your tongue within your teeth.

زبان را بین دندان‌ها نگه دار.

Kindness will always conquer.

مهربانی همیشه پیروز است.

Kissing goes by favour.

بر اساس علاقه می‌بوسند.

Lazy folk take the most pains.

رنج آدم‌های تنبل از همه افزون‌تر است.

Learn wisdom by the follies of others.

خرد را از حماقت‌های دیگرمردمان آموز.

Lend your money and lose your friend.

پول خود را قرض ده تا دوستت از کف رود.

Let bygones be bygones.

گذشته را به تمامی گذشته انگارید.

Let no woman's painting breed thy heart's fainting.

نگذار که سرخاب و سفیداب زنی قلب تو را سست کند.

Let them laugh that win.

بگذار برنده‌ها بخندند.

Let well alone.

چیز سالم را به حال خود گذار.

Lips, however rosy, must be fed.

لب دلدار، اگرچند که همرنگ گل سرخ بُود، باز غذا می‌خواهد.

Little things please little minds.

چیز کوچک ذهن کوچک را خوش است.

Live not for yourself alone.

تنها برای شخص خودت زندگی نکن.

Losers are always in the wrong.

بازنده‌ها همیشهٔ دوران مقصرند.

Love is a sweet torment.

عشق شیرین شکنجه‌ای باشد.

Love is the true price of love.

بهای راستین عشق عشق است.

Love laughs at locksmiths.

عشق می‌خندد به ریش قفل‌ساز.

Luck is the idol of the idle.

شانس بت آدم بیکاره است.

Lucky men need no counsel.

خوش‌شانس را به پند و نصیحت نیاز نیست.

Mad dogs cannot live long.

سگ‌های هار عمر درازی نمی‌کنند.

Maids say nay and take.

دخترا می‌گن نه و می‌گیرنش.

Make not a toil of your pleasure.

لذتت را زحمت و محنت نکن.

Make not two sorrows of one.

غصه‌ای را دو غصه‌اش نکنید.

Man is a bundle of habits.

آدمی بقچه‌ای از عادات است.

Man is the measure of all things.

معیار تمام چیزها انسان است.

Manners maketh man.

مرد را طرز سلوک و ادبش می‌سازد.

Many lick before they bite.

چه بسیارند آنانی که پیش از گاز می‌لیسند.

Many women many words.

این‌همه زن، این‌همه هم حرف زدن.

Marry with your match.

با یک نفر شبیه خودت ازدواج کن.

Master's will is law.

میل ارباب همان قانون است.

Men are blind in their own cause.

در مورد وضع خویش مردم کورند.

Mind your own business.

حواست به کار خودت باشد و بس.

Misery loves company.

شوربختی دوستدار همدم است.

Misfortunes seldom come alone.

مصیبت‌ها به ندرت تک‌تک آیند.

Modesty is the beauty of women.

زیبایی زنانه حیا و فروتنی است.

Money governs the world.

پول بر دنیا حکومت می‌کند.

Money is the root of all evil.

ریشهٔ هر نوع شر پول است و بس.

Money is the ruin of many.

پول بسیار کسان را به تباهی بکشد.

Money makes friends enemies.

دوستان را پول دشمن می‌کند.

Much coin, much care.

سکه بسیار که شد، دغدغه هم بسیار است.

"Must" is for the king to say.

گفتن «باید» از آنِ پادشاست.

My dancing days are done.

روزهای رقص من دیگر به پایان آمده.

Nature abhors a vacuum.

طبیعت از خلأ بیزار باشد.

Nature does nothing in vain.

هیچ کاری در طبیعت بی‌خود و بیهوده نیست.

Nature is the true law.

طبیعت است که قانون راستین باشد.

Nature will not be hid.

طبیعت را نهان کردن محال است.

Necessity makes even cowards brave.

جبر حتی بزدلان را هم دلاور می‌کند.

Neither borrow nor flatter.

نه قرض و نسیه بگیر و نه خایه‌مالی کن.

Never be ashamed to eat your meat.

از خوردن غذای خودت شرمگین مباش.

Never bray at an ass.

رو به یک خر مطلقاً عرعر نکن.

Never do things by halves.

کار را نصفه‌کاره ول نکنید.

Never fall out with your bread and butter.

با کره و نان خودت درنیفت.

Never find fault with the absent.

هیچ موقع عیب‌های فرد غایب را نگیر.

Never trust a wolf with the care of lambs.

بره‌ها را به گرگ نسپارید.

No fence against ill fortune.

حصاری پیش روی بخت بد نیست.

No flying from fate.

گریز از سرنوشت خود محال است.

No garden without its weeds.

باغی بدون هرزه علف‌ها نمی‌شود.

No hell like a troubled conscience.

دوزخی مانند یک وجدان بی‌آرام نیست.

No lack to lack a wife.

برای مرد فقدانی چنان فقدان یک زن نیست.

No larder but hath its mice.

هیچ پستویی بدون موش نیست.

No law is made for love.

هیچ قانونی برای عاشقی نگذاشتند.

No longer foster, no longer friend.

ناهار و شام اگر که نباشد، رفیق نیست.

No love to a father’s.

عشقی به پای عشق یه بابا نمی‌رسه.

No one knows the weight of another's burden.

هیچ‌کس از وزن بار دیگری آگاه نیست.

No pain, no gain.

آدم بدون رنج به سودی نمی‌رسد.

No remedy but patience.

به‌جز صبر و تحمل چاره‌ای نیست.

No rest for the wicked.

شروران را به دل آرامشی نیست.

No striving against the stream.

برخلاف جریان زور نزن.

No time like the present.

هیچ وقتی شبیه الآن نیست.

No work, no recompense.

کار وقتی که نباشد، مزد نیست.

Nothing comes of nothing.

برنیاید ز هیچ الا هیچ.

Nothing is easy to the unwilling.

در نگاه آدم بی‌میل کاری ساده نیست.

"Now" is the watchword of the wise.

اسم رمز عاقلان «الآن» بُود.

Now or never.

یا همین الآن و یا که هیچ وقت.

Of all wars, peace is the final end.

پایان تمام جنگ‌ها یک صلح است.

Of one ill comes many.

چه بسیار شرها ز یک شر برآید.

Old ovens are soon heated.

تنورهای قدیمی سریع داغ شوند.

On some men's bread butter will not stick.

به نان بعضی از مردم کره هرگز نمی‌چسبد.

One beggar is enough at a door.

پشت یک در یک گدا هم کافی است.

One, but that one a lion.

یکی باشد، ولی یک شیر باشد.

One dog can drive a flock of sheep.

گله‌ای از گوسفندان را سگی ره می‌برد.

One doth the scathe, and another hath the scorn.

یکی ضرر زد و آن دیگری ملامت شد.

One eye-witness is better than ten hearsays.

شاهدی عینی به از ده شایعه‌ست.

One ill word asketh another.

یک واژهٔ زشت خواستار دگری است.

One kindness is the price of another.

بهای مهربانی مهربانی است.

One lie leads to another.

هر دروغی به دروغ دگری ختم شود.

One man's fault is another man's lesson.

خطای یکی درس آن دیگری است.

One man's trash is another man's treasure.

زباله‌های یکی گنج‌های دیگری‌اند.

One tongue is sufficient for a woman.

زنی را زبانی کفایت کند.

Opportunity lingers sometimes.

گاه یک فرصت درنگی می‌کند.

Oppression causeth rebellion.

ظلم و ستم باعث شورش شود.

Pain is so close to pleasure.

رنج خیلی به خوشی نزدیک است.

Pain past is pleasure.

رنج به پایان که رسد لذت است.

Pardon all but thyself.

بگذر از جرم هر کسی، جز خویش.

Past cure, past care.

درمان اگر ندارد، درماندگی ندارد.

Patience has it's rewards.

صبر پاداش خودش را دارد.

Patience is bitter, but it's fruit is sweet.

صبر تلخ است، ولی میوهٔ آن شیرین است.

Pay him in his own coin.

با سکهٔ خودش به خودش دستمزد ده.

Pick your friends like you pick your fruit.

دوستانت را شبیه میوه‌های خود سوا کن.

Pleasure has a sting in its tail.

خوشی روی دمش یک نیش دارد.

Poor folk are glad of pottage.

مردمان بی‌نوا با شوربایی دلخوش‌اند.

Poor folk have few kindred.

خویش و فامیل فقیران اندک است.

Pour not water on a drowned mouse.

روی یک موش غریق آب نریز.

Poverty breeds strife.

فقر درگیری و دعوا زاید.

Poverty parts friends.

تنگدستی جمع یاران را پریشان می‌کند.

Practice what you preach.

به آنچه موعظه‌اش می‌کنی عمل بنما.

"Pretty Pussy" will not feed a cat.

«پیشی خوشگل» غذای گربه نیست.

Pride will have a fall.

غرور آخرش سرنگون می‌شود.

Priests and doves, make foul houses.

کبوتران و کشیشان به خانه گند زنند.

Priests love pretty wenches.

کشیشان دخترک‌های هلو را دوست می‌دارند.

Procrastination is the thief of time.

طفره رفتن دزد وقت آدمی است.

Pry not into other people's affairs.

در احوال مردم فضولی نکن.

Put no faith in tale-bearer.

به حرف‌های سخن‌چین تو اعتماد مکن.

Quick resentments are often fatal.

خشم‌گیری‌های فوری غالباً مرگ‌آورند.

Rich men have no faults.

اغنیا را هیچ عیب و نقص نیست.

Sadness and gladness succeed each other.

غم و شادی پی هم می‌آیند.

Save me from my friends.

مرا از دوستان من نگه دار.

Say well or be still.

یا حرف‌های خوب بزن یا سکوت کن.

Saying and doing are two different things.

عمل و حرف دو چیز متفاوت هستند.

Scald not your lips with another's porridge.

لبت را با حلیم آدمی دیگر نسوزانی.

Screw not the chord too sharply lest it snap.

سیم ساز خویش را محکم نکش، جر می‌خورد.

Self-praise stinks.

خودستایی بوی گندی می‌دهد.

Set good against evil.

خیر را سوی جنگ شر بفرست.

She is neither maid, wife, nor widow.

این زن نه دختر است، نه همسر، نه بیوه است.

Show love to win love.

عشق رو کن که عشق جلب کنی.

Silence and thought hurt no man.

سکوت و فکر زیانی به هیچ‌کس نزنند.

Silence is the best ornament of a woman.

بهترین زیور زن خاموشی است.

Sink or swim.

یا غرق بشو یا که شنا کن.

Sloth is the mother of poverty.

کون‌گشادی مادر بی‌چیزی است.

Sloth turneth the edge of thy wit.

تنبلی هوش تو را کُند کند.

Sometimes the best gain is to lose.

بهترین برد گاه باختن است.

Sorrow comes unsent for.

اندوه بدون دعوت آید.

Sorrow will wear away in time.

ماتم زمان که می‌گذرد آب می‌رود.

Sow good works and you will reap gladness.

نیک‌کرداری بکار و شادمانی را درو کن.

Speak as you find.

سخن گو بدان‌سان که دریافتی.

Speak little, but speak the truth.

کم سخن گوی، ولی راست بگو.

Step after step the ladder is ascended.

پله پله نردبان طی می‌شود.

Stolen pleasures are the sweetest.

کِیف‌های دزدکی شیرین‌ترند.

Stuff today and starve tomorrow.

امروز پرخوری کن و فردا گرسنه باش.

Stupid is as stupid does.

کاری که ابلهی بکند ابلهانه است.

Sweep before your own door.

جلوی خانهٔ خود را تو بروب.

Take the goods the gods provide.

آنچه خدایان بدهندت بگیر.

Take things as you find them.

هرچه را آن‌سان که می‌یابی بگیر.

Talk is cheap.

قیمت حرف زدن ارزان است.

Talk of the devil, and he'll appear.

حرف شیطان را بزن تا ناگهان ظاهر شود.

Tell that tale to a deaf man.

این حکایت را تو در گوش کری تعریف کن.

The abundance of money ruins youth.

وفور پول جوان را تباه می‌سازد.

The age of miracles is past.

دورۀ معجزه‌ها طی شده است.

The ass brays when he pleases.

خره هر وقت که عشقش بکشه می‌خونه.

The ass that brays most eats least.

هر الاغی بیش‌تر عرعر کند کم‌تر خورَد.

The back is made for the burden.

پشت از برای بار کشیدن درست شد.

The bait hides the hook.

طعمه قلاب را نهان دارد.

The beaten road is the safest.

راه کوبیده‌شده امن‌ترین راه بُود.

The best things in life are free.

در زندگی نیکوترینِ چیزها مجانی‌اند.

The body is sooner dressed than the soul.

جسم را زودتر از روح توانی آراست.

The boughs that bear most hang lowest.

شاخۀ پرمیوه‌تر پایین‌تر است.

The cask savours of the first fill.

بشکه بوی اولین مظروف خود را می‌دهد.

The cuckold is the last that knows of it.

آخرین فردی که می‌فهمد قرمساق است آقای قرمساق است.

The devil dances in an empty pocket.

درون جیب خالی حضرت ابلیس می‌رقصد.

The ebb will fetch off what the tide brings in.

جزر خواهد برد چیزی را که مد آورده است.

The enemy of my enemy, is my friend.

دشمن دشمن من دوستم است.

The eyes are the windows of the soul.

چشم‌ها پنجره‌های روح‌اند.

The fated will happen.

سرنوشت اتفاق می‌افتد.

The fewer his years, the fewer his tears.

هرکه عمرش کم‌تر، اشکش کم‌تر است.

The first blow is half the battle.

مشت اول نیمی از دعوا بُود.

The first breath
Is the beginning of death.

نفس اول هر فرد شروع مرگ است.

The first duty of a woman is to obey.

اولین تکلیف زن تمکین اوست.

The first step is the hardest.

اولین گام سفر از همه دشوارتر است.

The folly of one man is the fortune of another.

حماقت یکی اقبال نیک دیگری است.

The fool is busy in every one’s business but his own.

سر احمق به کار هر کسی، غیر از خودش، گرم است.

The foot of the owner is the best manure for his land.

بهترین کود زمین در قدم مالک اوست.

The foremost dog catcheth the hare.

خرگوش را سگ جلویی صید می‌کند.

The full cask makes no noise.

بشکهٔ پر سروصدا نکند.

The good die young.

نیکان روزگار جوانمرگ می‌شوند.

The grass is greener on the other side of the fence.

آن سوی چپر رنگ علف سبزتر است.

The greatest wealth is contentment with a little.

قناعت به کم برترین ثروت است.

The house shows the owner.

خانه تصویری ز صاحبخانه است.

The husband is always the last to know.

آخرین فردی که می‌فهمد همیشه شوهر است.

The man who loves is easy of belief.

مرد عاشق آدم خوش‌باوری است.

The master absent and the house dead.

ارباب غایب است و سرا نیز مرده است.

The mirth of the world dureth but awhile.

نشاط و شادی دنیا فقط یک‌چند می‌پاید.

The more laws, the more offenders.

هرچه قانون بیش‌تر، قانون‌شکن هم بیش‌تر.

The more said the less done.

هرچه سخن بیش، عمل کم‌تر است.

The more thy years, the nearer thy grave.

هرچه عمرت بیش‌تر، قبرت به تو نزدیک‌تر.

The nail that sticks up will be hammered down.

میخی که بیرون می‌زند با یک چکش پایین رود.

The old fox is caught at last.

روباه پیر نیز سرانجام صید شد.

The older the more covetous.

هرچه آدم پیرتر، طماع‌تر.

The owl of ignorance lays the egg of pride.

جغد جهالت بشر تخم غرور می‌نهد.

The pen is mightier than sword.

نیروی قلم بیش‌تر از شمشیر است.

The postern door makes thief and whore.

درب مخفی خانه دزد و جنده می‌سازد.

The prodigal robs his heir, the miser himself.

ولخرج ز وارث، کنس از خویش بدزدد.

The properer man, the worse luck.

او که شایسته‌تر است از همه بدشانس‌تر است.

The receiver is as bad as the thief.

مالخر نیز همان‌قدر پلید است که دزد.

The remedy is worse than the disease.

راه درمان بدتر از بیماری است.

The rich knows not who is his friend.

مرد خرپول نداند چه کسی دوست اوست.

The rotten apple injures its neighbours.

سیب گندیده به همسایهٔ خود گند زند.

The sea complains it wants water.

دریا گله دارد که چرا آب ندارم.

The shortest answer is doing.

کوتاه‌ترین پاسخ عالَم عمل است.

The singing man keeps his shop in his throat.

خواننده توی حنجرهٔ خود دکان زده.

The sun can be seen by nothing but its own light.

خورشید را با هیچ چیز جز نور آن نتوان که دید.

The tailor makes the man.

مرد را خیاط مردی می‌کند.

The tailor’s wife is worst clad.

رخت زن یک خیاط بی‌ریخت‌ترین رخت است.

The virtue of a coward is suspicion.

بدگمانی فضیلت ترسوست.

The war is not done so long as my enemy lives.

تا زنده است دشمن من جنگ باقی است.

The way to a man’s heart is through his stomach.

جادۀ قلب یک آقا از مسیر معده است.

The will of a woman is always her reason.

میل یک زن همیشه منطق اوست.

The wind cannot be caught in a net.

باد را با تور نتوان صید کرد.

The wished-for comes too late.

بسی دیر آید آن چیزی که بس مشتاق آن باشی.

The wit of a woman is a great matter.

عقل زن موضوع خیلی عمده‌ای است.

There are always ears on the other side of the wall.

همیشه در پس دیوار گوشی است.

There are lees to every wine.

هر شرابی صاحب دُرد خود است.

There are many ways to fame.

بهر مشهور شدن راه و روش بسیار است.

There are more ways to the wood than one.

راه‌هایی که به جنگل می‌رود بیش از یکی است.

There are no birds in last year's nest.

در آشیانهٔ سال گذشته مرغی نیست.

There is a devil in every berry of the grape.

در دل هر حبهٔ انگور یک ابلیس هست.

There is a medium between painting the face and not washing it.

بین آرایش یک چهره و ناشستگی‌اش ربطی هست.

There is a scabby sheep in every flock.

به هر گله‌ای گوسفند گری است.

There is a time and a place for everything.

هرچه را وقت و مکانی باشد.

There is honour among thieves.

دزدها هم شرافتی دارند.

There is many a fair thing full false.

ای بسا چیز قشنگی که سراپا غلط است.

There is no medicine for fear.

هیچ دارویی برای ترس نیست.

There is no opportunity which comes back again.

فرصتی نیست که یک بار دگر برگردد.

There is no place like home.

هیچ جا خانهٔ آدم نشود.

There is nothing but is good for something.

هیچ چیزی بدون فایده نیست.

There is reason in roasting of eggs.

در پختن یک نیمرو هم منطقی هست.

There is some distance between Peter and Peter.

فاصله‌ای هست بین پیتر و پیتر.

They that give are ever welcome.

مقدم بخشندگان همیشه گرامی است.

Things hardly attained are longer retained.

هرآنچه سخت برآید دراز می‌پاید.

Threatened folks live long.

خلق تهدیدشده عمر درازی دارند.

Time cures sorrow.

زمان بر غصه مرهم می‌گذارد.

Time heals all wounds.

زمان هر زخم را درمان نماید.

Time tries all things.

زمان هر چیز را می‌آزماید.

Time will reveal the truth.

زمان ز روی حقیقت نقاب بردارد.

Timely blossom timely ripe.

شکوفهٔ سر موقع، رسیدهٔ سر وقت.

'Tis a good ill that comes alone.

شر اگر تنها بیاید چیز خیلی خوبی است.

’Tis a hard battle where none escapes.

جنگ سختی است اگر هیچ کسی درنرود.

’Tis easy to build castles in the air.

بنای کاخ‌هایی در هوا بسیار آسان است.

To agree like cat and dog.

شبیه سگ و گربه یک‌دل شدن.

To deceive oneself is very easy.

فریب خویشتن بسیار سهل است.

To the pure all things are pure.

نزد پاکان همه‌چیزی پاک است.

To the victor go the spoils.

غنیمت‌ها نصیب فاتحان است.

To travel hopefully is a better thing than to arrive.

سفر با امید از رسیدن به است.

To weep over an onion.

بر احوال پیازی گریه کردن.

Too much hope deceiveth thee.

امید زیادی فریبت دهد.

Too much talking is the sign of fools.

روده‌درازی نشان بی‌خردان است.

Too much water drowned the miller.

آسیابان را همین آب زیادی غرق کرد.

Trust not a broken staff.

به یک عصای شکسته تو اعتماد مکن.

Truth has no answer.

به حقیقت جواب نتوان داد.

Truth hath always a fast bottom.

حقیقت همیشه پی‌اش محکم است.

Truth lies at the bottom of a well.

حقیقت در ته چاهی نهان است.

Truth needs no colours.

حقیقت بی‌نیاز از هرچه رنگ است.

Truth needs not many words.

حقیقت از کلمات زیاد مستغنی است.

Try before you trust.

تو پیش از اعتمادت امتحان کن.

Two fools in one house are too many.

دو تا بی‌عقل در یک خانه خیلی است.

Two of a trade can never agree.

دو تا هم‌شغل ممکن نیست با هم هم‌نظر باشند.

Unkissed, unkind.

او که بوسیده نشد سنگدل است.

Visit your aunt, but not every day of the year.

از خاله‌ات دیدن بکن، اما نه که هر روز سال.

Wake not a sleeping lion.

شیر اگر خوابیده بیدارش نکن.

Want is the mother of industry.

ضرورت مادر سعی و تلاش است.

Want will be your master.

احتیاج ارباب آدم می‌شود.

War is death's feast.

جنگ جشن و ضیافت مرگ است.

We desire but one feather out of your goose.

یک پر از غاز تو را ما آرزومندیم و بس.

Wealth is nothing without health.

ثروتِ بی تن سالم هیچ است.

Wedlock is a padlock.

زناشویی چنان یک قفل باشد.

Weigh right, and sell dear.

به درستی بکش، گران بفروش.

Welcome is the best dish on the table.

بهترین نوع غذای سر هر میز خوشامدگویی است.

What a man sows, that shall he also reap.

مرد هر چیزی که می‌کارد همان را بدرود.

What belongs to everybody belongs to nobody.

مال همه مال هیچ‌کس نیست.

What greater crime than loss of time?

از وقت‌کشی بزرگ‌تر جرمی هست؟

What is a sport to one is death to another.

تفریح یکی هلاک آن دیگری است.

What is done by night appears by day.

روز پیدا بشود هرچه شب انجام شود.

What is lost is lost.

آنچه از کف رفته از کف رفته است.

What is worse than ill-luck?

چه چیزی بدتر از بدشانس بودن؟

What the heart thinks the tongue speaks.

بر زبان جاری شود چیزی که در دل بگذرد.

What you are doing do thoroughly.

هرچه داری می‌کنی تا ته بکن.

What you have, hold.

آنچه را داری نگهداری بکن.

Whatever you are, be a man.

هرچه هستی باش، اما مرد باش.

What's not your own, that let alone.

رها کن آنچه را مال خودت نیست.

When ale is in, wit is out.

آبجو که تو باشد، عقل و هوش بیرون است.

When in doubt, leave out.

چو شک داری به یک چیزی ولش کن.

When one door shuts another opens.

گر دری بسته شود، آن دگری باز شود.

When prayers are done, my lady is ready.

وقتی دعا خوانده شود، بانوی من آماده است.

When sorrow is asleep, wake it not.

غصه وقتی خفته بیدارش نکن.

Where there is no love, all are faults.

هرکجا عشق نباشد، همه‌چیزی عیب است.

Where there is peace, God is.

هر جا که صلح هست، خدا هست.

Who breaks, pays.

همو که می‌شکند می‌دهد خسارت را.

Who is worse shod than the shoemaker's wife?

او که کفشش بدتر از کفش عیال مرد کفاش است کیست؟

Who shall keep the keepers?

کی نگهبان نگهبانان شود؟

Who sows reaps.

او که می‌کارد درو هم می‌کند.

Widows are always rich.

بیوه‌زن‌ها همیشه خرپول‌اند.

Wilful will do it.

آدم یک‌دنده آن را می‌کند.

Will is the cause of woe.

خواستن مایهٔ اندوه شود.

Wine and wenches empty men’s purses.

جیب مردان را شراب و داف‌ها خالی کنند.

Wine and women make men fools.

باده و زن مرد را خر می‌کنند.

Wine makes old wives wenches.

باده عیال پیر را دخترکی هلو کند.

Wink at small faults.

به روی خطاهای ناچیز چشمک بزن.

Wipe with the water and wash with the towel.

خشک کن با آب و با حوله بشوی.

Wisdom is the beauty of men.

زیبایی مرد عقل مرد است.

Wit may be bought too dear.

شعور ممکنه خیلی گرون خریده بشه.

With the gods all things can be done.

با خدایان همه‌چیزی شدنی است.

With will one can do anything.

با اراده می‌توان هر کار کرد.

Woe follows wickedness.

ماتم اندر پی شر می‌آید.

Women and their wills are dangerous ills.

زنان و آرزوهاشان مرض‌هایی خطرناک‌اند.

Women are always in extremes.

زنان یا گرم افراط‌اند یا مشغول تفریط‌اند.

Women in mischief are wiser than men.

زن‌ها زمان شیطنت از مردها عاقل‌ترند.

Women must have the last word.

حرف آخر را زنان باید بگویند و خلاص.

Wonder is the daughter of ignorance.

شگفتی دختر بی‌اطلاعی است.

Words and feathers are tost by the wind.

حرف و پر هر دو به بادی بندند.

Words are but words.

واژه‌ها واژه‌اند و دیگر هیچ.

Words are for women; actions for men.

واژه‌ها مال زنان‌اند و عمل قسمت مردان.

Words wound worse than swords.

زخم کلمه سخت‌تر از شمشیر است.

Worrying never did anyone any good.

دلشوره برای هیچ‌کس خیر نداشت.

Wrong never comes right.

غلط محال بُود که درست از آب درآید.

You are what you do.

تو همانی که می‌کنی هستی.

You cannot be lost on a straight road.

توی یک جادهٔ سرراست کسی گم نشود.

You don't shit where you eat.

در آن مکان که غذا می‌خوری نمی‌رینی.

You get what you pay for.

آنچه را پول برایش بدهی می‌گیری.

You reap what you sow.

درو می‌کنی آنچه را کاشتی.

۴۰ اسکاتلندی

A beggar's wallet is a mile to the bottom.

عمق انبان گدا یک مایل است.

A blind man needs nae looking-glass.

مرد کوری بی‌نیاز از آینه‌ست.

A craw will no wash white.

زاغ با شستن خود مرغ سفیدی نشود.

A crookit stick will throw a crookit shadow.

سایهٔ چوب کجی کج می‌شود.

A cuddy's gallop's sune done.

چارنعل هر خری فوری به پایان می‌رسد.

A fool at forty will ne'er be wise.

ابله چل‌ساله‌ای حاشا اگر عاقل شود.

A fool may gie a wise man a counsel.

عاقلی را ابلهی شاید که اندرزی دهد.

A fu' man's a true man.

یک آدم مست آدم صادقی است.

A ganging fit is aye getting.

یک پای رونده دم به دم یابنده‌ست.

A thoughtless body's aye thrang.

سر یک آدم بی‌فکر همیشه گرم است.

A wise head maks a close mouth.

سری عاقل دهان را بسته دارد.

An honest man's word's his bond.

حرف هر مرد شریفی سند است.

Baith weal and woe come wi' world's gear.

هم خوشی، هم ناخوشی با مال دنیا می‌رسد.

"Because" is a woman's reason.

«چون‌که» استدلال و برهان زن است.

Danger past, God forgotten.

خطر گذشت و خداوند هم ز خاطر رفت.

Every Jack will find a Jill.

هر جکی یک جیل پیدا می‌کند.

Feckless folk are fain o' ane anither.

ابلهان دلبستهٔ یکدیگرند.

Fools are aye fortunate.

کله‌پوکان همیشه خوش‌شانس‌اند.

Fools are fain o' flattery.

ابلهان با چاپلوسی شاد و سرخوش می‌شوند.

For a tint thing, carena.

برای آنچه ز دست تو رفته غصه نخور.

Hanging gaes by hap.

رفتن سر دار بسته به اقبال است.

Hungry folk are soon angry.

مردان گرسنه زودخشم‌اند.

It's hard to be poor and leal.

فقیر و پاک بودن کار سختی است.

It's hard to keep flax frae the lowe.

حفظ یک پنبه از آتش سخت است.

It's ill limping before cripples.

پیش شل‌ها الکی لنگ زدن دشوار است.

Misterfu' folk maunna be mensefu'.

گدا گشنه‌ها را خجالت روا نیست.

Money's better than my lord's letter.

پول از نامهٔ ارباب سر است.

Mows may come to earnest.

ای بسا شوخی که جدی می‌شود.

Muckleness is no manliness.

گنده بودن نشان مردی نیست.

Nae fleeing frae fate.

از سرنوشت خویش نشاید فرار کرد.

Nae gain without pain.

صرفه‌ای نیست که بی‌رنج به دستت آید.

O' ae ill come mony.

ز یک شر شر بسیاری برآید.

O' gude advisement comes nae ill.

از پند خوب هیچ زیانی نمی‌رسد.

Our ain reek's better than ither folk's fire.

دود خود ما از آتش مردم به.

Poor folk are fain o' little.

مردمان بی‌نوا مشتاق چیزی اندک‌اند.

Rich folk hae routh o' friends.

دوستان پولداران خیلی‌اند.

Staunin' dubs gather dirt.

برکهٔ راکد لجنزاری شود.

Step by step climbs the hill.

گام گام از تپه بالا می‌روند.

There's nae lack in love.

هیچ کمبودی درون عشق نیست.

What may be mayna be.

آنچه شاید بشود شاید از آن‌سو نشود.

A chacun son fardeau pèse.

هر کسی حس می‌کند بار خودش سنگین‌تر است.

A cœur vaillant rien d'impossible.

چیزی برای قلب دلیری محال نیست.

A la guerre comme à la guerre.

در جنگ آن کنید که در جنگ می‌کنند.

Ami de table est variable.

رفیق میز غذا مستعد تغییر است.

A paroles lourdes oreilles sourdes.

لایق حرف وقیحانه فقط گوش کری است.

Après dommage chacun est sage.

پس از بدبیاری همه عاقل‌اند.

Après la mort le médecin.

بیمار که مرد، دکتر آمد.

Après le fait ne vaut souhait.

آرزوی بعدِ انجام عمل بیهوده است.

Argent emprunté porte tristesse.

پول قرضی مایهٔ غم می‌شود.

A Rome comme à Rome.

به رم آن بکن که رمی‌ها کنند.

Au battre faut l'amour.

عشق با دست بزن می‌گندد.

Au dernier les os.

استخوان‌ها سهم هر کس آخر آمد می‌شود.

Autant de trous, autant de chevilles.

بهر هر سوراخ میخی نیز هست.

Avec un Si on mettrait Paris dans une bouteille.

با یک اگر پاریس را در بطری‌ای جا می‌کنی.

Celui est homme de bien qui est homme de biens.

مرد خوب اوست که مالی دارد.

Ce que femme veut Dieu le veut.

آنچه زنی خواسته را شخص خدا خواسته است.

C'est partout comme chez nous.

هرکجا شکل همین‌جا باشد.

C'est trop aimer quand on en meurt.

هر کسی از عشق می‌میرد زیادی عاشق است.

Chacun a un fou dans sa manche.

ابلهی در آستین هر کسی است.

Chacun n'est pas aise qui danse.

هر کسی قر می‌دهد خوشحال نیست.

Charbonnier est maître chez soi.

حمال زغال در سرایش آقاست.

Chien qui aboie ne mord pas.

سگی که واغ‌واغی می‌کند گازت نمی‌گیرد.

Chien sur son fumier est hardi.

سگ روی کپهٔ گه خود باشهامت است.

Craignez la colère de la colombe.

از خشم کبوتری بترسید.

Dieu seul devine les sots.

فقط شخص خدا قادر به درک کله‌پوکان است.

En la cour du roi chacun y est pour soi.

به دربار هر کس به فکر خود است.

En la maison du ménétrier chacun est danseur.

در سرای ویولن‌زن همگی رقاص‌اند.

Goutte à goutte emplit la cuve.

قطره قطره تشت را پر می‌کند.

Grand vanteur, petit faiseur.

عمل کم است کسی را که لاف بسیار است.

Il est bien fou qui s'oublie.

هر کسی از یاد خود غافل شود خیلی خر است.

Il ne faut pas enseigner les poissons à nager.

شنا کردن به ماهی‌ها نیاموز.

Il ne faut pas s'en rapporter à l'étiquette du sac.

به برچسب یک کیسه دل خوش نکن.

Il n’y a ni rime ni raison.

نه منطق در آن هست و نه قافیه.

Il n’y a point d’amour sans jalousie.

هیچ عشقی بدون غیرت نیست.

Il n’y a que le premier pas qui coûte.

گام اول همهٔ دشواری است.

La gourmandise a tué plus de gens que l’épée.

پرخوری بیش از دم شمشیر آدم کشته است.

L’amour apprend aux ânes à danser.

عاشقیت به خران رقص می‌آموزاند.

Là où sont les poussins la poule a les yeux.

مرغ چشمش به جوجه‌های خود است.

Le premier pas engage au second.

گام اول آدمی را پایبند گام دوم می‌کند.

Les absents ont toujours tort.

آنان که غایب‌اند همیشه مقصرند.

Les femmes sont faites de langue, comme les renards de queue.

زنان کلاً زبان هستند، روباهان همه دم‌اند.

Les morts sont bientôt oubliés.

مردگان فوری ز خاطر می‌روند.

Mieux vaut engin que force.

ابتکار از زور خیلی بهتر است.

N’éveille pas le chat qui dort.

گربه وقتی خفته بیدارش نکن.

On dit est un sot.

«چنین گویند» خنگی کله‌پوک است.

On ne peut faire qu’en faisant.

بهر کردن آدمی باید کند.

Où il est faible le fil se rompt.

رشته از سست‌ترین قسمت خود می‌گسلد.

Qui doute ne se trompe point.

هر کسی شک بکند هیچ خطایی نکند.

Qui en dit du mal, veut l’acheter.

کسی که بر سر جنسی زند خریدار است.

Qui mal cherche, mal trouve.

هرکه دنبال زیانی می‌رود می‌گیردش.

Qui menace, a peur.

او که تهدید کند می‌ترسد.

Qui n’a rien, ne craint rien.

کسی که هیچ ندارد ز هیچ چیز نترسد.

Qui ne hasarde rien, n’a rien.

انسان بدون ریسک به چیزی نمی‌رسد.

Qui se fâche, a tort.

آن آدمی که خشم بگیرد مقصر است.

Qui sème, recueille.

هر کسی کاشت درو خواهد کرد.

Rien n'est bon comme le fruit défendu.

چیزی شبیه میوهٔ ممنوعه خوب نیست.

Sans pain, sans vin, amour n'est rien.

بی نان و شراب عشق پرپر گردد.

Selon le vent la voile.

باد از هر سو که آید بادبان رو سوی اوست.

Suivez la rivière et vous gagnerez la mer.

در پی رود برو تا که به دریا برسی.

Tendresse maternelle toujours se renouvelle.

عشق یک مادر همیشه تازه است.

Toujours truye songe bran.

خوک خواب سبوس می‌بیند.

Toutes têtes ne sont pas coffres à raison.

هر سری صندوق عقل و هوش نیست.

Tout état, et rien au plat.

جمله املاک است و چیزی داخل بشقاب نیست.

Tricherie revient à son maître.

نیرنگ به سوی صاحبش برگردد.

Une faute niée est deux fois commise.

انکار خطا خودش خطایی دگر است.

Une tromperie en attire une autre.

هر فریبی دیگری را در پی‌اش می‌آورد.

Un homme mort n'a ni parents ni amis.

آدم مرده نه خویشی، نه رفیقی دارد.

Vache de loin a lait assez.

گاوی از دور چه شیری دارد.

Ventre plein conseille bien.

شکم سیر خوب پند دهد.

Voler un voleur n'est pas voler.

دزدی از دزدِ دگر دزدی نیست.

۷۰ آلمانی

Allzuviel zerreißt den Sack.

کیسه را خیلی زیادی جر دهد.

Begonnen ist halb gewonnen.

نصف آن کار که آغاز شد انجام شده.

Besser was als gar nichts.

چیزکی از هیچچیزی خوش‌تر است.

Bettelsack ist bodenlos.

کیسهٔ مرد گدا بی‌انتهاست.

Bittre Pillen vergoldet man.

روکشی بر قرص‌های تلخ هست.

Den todten Löwen kann jeder Hase an der Mähne zupfen.

یال شیر مرده را خرگوش‌ها هم می‌کَنند.

Der Amboß fürchtet den Hammer nicht.

سندان ز چکش نمی‌هراسد.

Der Fisch fängt am Kopf an zu stinken.

ماهی از سوی سرش می‌گندد.

Der Mensch liebt nur einmal.

مرد در عمرش فقط یک بار عاشق می‌شود.

Die besten Freunde stehen im Beutel.

بهترینِ دوستان در کیف پول آدم‌اند.

Der Katzen Scherz, der Mäuse Tod.

بازی گربه موش را مرگ است.

Ein Blinder schluckt manche Fliege mit herunter.

کور بسیار مگس قورت دهد.

Eine Nothlüge schadet nichts.

دروغ ضروری زیانی ندارد.

Ein leerer Sack steht nicht aufrecht.

گونی خالی کجا صاف ایستد.

Ein Narr lobt den andern.

مشنگی مشنگ دگر را ستایش کند.

Eines Narren Bolzen ist bald verschossen.

ترکش هر کله‌پوکی زود خالی می‌شود.

Er hat die Henne für das Ei gegeben.

مرغ را داد و به‌جایش تخم‌مرغی را گرفت.

Erfahrung ist die beste Lehrmeisterin.

تجربه نیکوترین آموزگار آدمی است.

Erst besinn's, dann beginn's.

پیش از آن‌که بپری خوب ببین.

Es findet jeder seinen Meister.

هر کس ارباب خودش را دارد.

Es ist nicht gut der Poet im Dorfe zu sein.

شاعر ده‌کوره‌ای بودن بد است.

Faulheit ist der Schlüssel zur Armuth.

تن‌پروری کلید در تنگدستی است.

Geld im Beutel vertreibt die Schwermuth.

حال بد را پول توی جیب زایل می‌کند.

Glück und Weiber haben die Narren lieb.

بخت و زن‌ها دوستدار مردهای ابله‌اند.

"Habe gehabt" ist ein armer Mann.

«داشته‌ام» مرد تهیدستی است.

Halbes Haus, halbe Hölle.

نیمی از یک خانه نصف دوزخ است.

Hörensagen ist halb gelogen.

شایعه نیمه‌دروغین باشد.

Je älter der Geck, je schlimmer.

ابلهی هرچه پیرتر، بدتر.

Je fetter der Floh, je magerer der Hund.

هرقدَر کک چاق‌تر، سگ در عوض لاغرتر است.

Je mehr Gesetze, je weniger Recht.

هرچه قانون بیش‌تر باشد، عدالت کم‌تر است.

Je voller das Faß, je gelinder der Klang.

هرچه خم پرتر، صدایش گنگ‌تر.

Jeder hält sein Kupfer für Gold.

مس هر کسی در نگاهش طلاست.

Jeder ist sich selbst der Nächste.

هرکه عزیز دل و جان خود است.

Jeder Mutter Kind ist schön.

بچهٔ هر مادری مامانی است.

Junger Schlemmer, alter Bettler.

جوانی شکمباره پیری گداست.

Junger Spieler, alter Bettler.

قمارباز جوان یک گدای پیر شود.

Leere Tonnen geben großen Schall.

خم‌های تهی صدایشان بیش‌تر است.

Lieb wächst durch Kieb.

عشق با هر مانعی افزون شود.

Lieber biegen als brechen.

خم شدن بهتر از شکستن ماست.

Man muß sammeln wenn die Ernte da ist.

زمان درو موقع خوشه‌چینی است.

Müßiggang ist aller Laster Anfang.

ریشهٔ هر نوع شر بیکاری است.

Natur und Liebe lassen sich nicht bergen.

عشق و طبیعت نه نهان‌کردنی است.

Pfau, schau deine Beine.

آی طاووس، به پایت بنگر.

Rache ist neues Unrecht.

انتقام تو خطای تازه‌ای است.

Rathen ist leichter denn helfen.

پند دادن از کمک آسان‌تر است.

Rede, daß ich dich sehe.

حرف بزن تا که ببینم تو را.

Schäme dich deines Handwerks nicht.

هرگز از حرفهٔ خود شرم نکن.

Schick dich in die Zeit.

خویشتن را با زمانه وفق ده.

Schön ist, was schön thut.

هر کسی کردار او زیباست، او زیباست.

Tapfer angegriffen ist halb gefochten.

یک‌نیمهٔ جنگ یورشی بی‌باک است.

Tauben Ohren ist bös prediger.

موعظه در گوش‌های کر خطاست.

Thue was du thuest.

کماکان بکن آنچه را می‌کنی.

Traue, aber nicht zu viel.

اعتمادی بکن، اما نه زیاد.

Tugend wächst im Unglück.

فضیلت در مصیبت می‌شکوفد.

Verbotenes Obst ist süß.

میوهٔ ممنوعه شیرین می‌شود.

Verliebte Köchin versalzt die Speisen.

آش یک آشپز عاشق و شیدا شور است.

Viele Handwerke, Betteln das Beste.

میان این‌همه حرفه، گدایی بهترین باشد.

Viele Säcke sind des Esels Tod.

یک‌عالمه کیسه مایهٔ مرگ خر است.

Von Worten zu Werken ein weiter Weg.

از سخن تا به عمل راه درازی داریم.

Vor Liebe frißt der Wolf das Schaf.

گرگ از سر عشق بره را می‌درّد.

Weiber hüten ist vergebliche Arbeit.

پاییدن خانم‌ها یک زحمت بیهوده‌ست.

Wein und Weiber machen alle Welt zu Narren.

شراب و زنان هر کسی را مشنگی کنند.

Weit vom Streite macht alte Kriegsleute.

خارج از میدان جنگی هر کسی سربازی است.

Wer bringt, ist willkommen.

او که با دست پر آید، قدمش بر سر چشم است.

Wer den Sieg behält, der hat Recht.

او که پیروز شده حق دارد.

Wer nicht mit mir ist, der ist wider mich.

هر کسی با من نباشد بر من است.

Wo sich zweie zanken, gewinnt der Dritte.

دو تن که گرم نزاع‌اند، سومی برده.

Zorn ohne Macht wird verlacht.

خشمِ بی‌زور حماقت باشد.

Zornes Ausgang, der Reue Anfang.

پایان خشم تازه شروع ندامت است.

Zu viel Weisheit ist Narrheit.

عقل خیلی زیاد بی‌عقلی است.

۷۰ ایتالیایی

A chi vuol fare, non manca che fare.

برای فرد مصمم فقط عمل باقی است.

A cuor vile forza non giova.

قدرت به کار آدم ترسو نمی‌خورد.

Ad un cieco mal può mostrarsi il cammino.

ره نشان کور دادن ساده نیست.

A giovane cuor tutto è giuoco.

برای قلب جوان هرچه هست یک بازی است.

All'orsa paiono belli i suoi orsatti.

در خیال خرس ماده توله‌هایش خوشگل‌اند.

Anche il pazzo talvolta dice qualche parola da savio.

گاه یک گاگول هم حرف درستی می‌زند.

Apri bocca, e fa ch'io ti conosca.

تو دهان بگشای تا بشناسمت.

A tavola non vi vuol vergogna.

سر سفره خجالت سخت بیجاست.

Basta un matto per casa.

توی یک خانه یک احمق کافی است.

Buon principio fa buon fine.

شروعی خوب را پایان خوبی است.

Cane vecchio non abbaia indarno.

سگ پیری الکی واغّوواغی نکند.

Can ringhioso e non forzoso, guai alla sua pelle.

وای بر پوست آن سگ که شرور است و قوی نیست.

Cavallo magro non tira calci.

اسب لاغرمیان لگد نزند.

Cerca cinque piedi al montone.

به دنبال قوچی است با پنج پا.

Che sarà, sarà.

می‌شود آنچه قرار است شود.

Chi aspettar puole, ha ciò che vuole.

مردی که شکیباست به کامش برسد.

Chi burla, vien burlato.

نیش‌زن را گاه نیشی می‌زنند.

Chi giura, è bugiardo.

هر آدمی قسم بخورد یک دروغگوست.

Chi nasce matto, non guarisce mai.

قابل درمان نباشد او که اسکل زاده شد.

Chi non ha vergogna, tutto il mondo è suo.

هر کس که بی‌حیاست جهان مال شخص اوست.

Chi perde, ha sempre torto.

او که می‌بازد همیشه برخطاست.

Chi si marita in fretta, stenta adagio.

با شتابی زن بگیرید و سر فرصت پشیمانی کشید.

Chi si scusa, s'accusa.

کسی که عذر می‌خواهد خودش را متهم کرده.

Da stagione tutto è buono.

هرچه در فصل خودش می‌چسبد.

Del vero s'adira l'uomo.

حقیقت است که یک مرد را به خشم آرد.

Di rado il medico piglia medicina.

پزشکان به ندرت دوا می‌خورند.

Donna è mobile come piume in vento.

زن مثل پری توی هوا دمدمی است.

E mal rubare a casa de' ladri.

دزدی از خانهٔ دزدان عملی آسان نیست.

Far conto dell'uovo non ancor nato.

تخم‌های توی کون مرغ‌ها را نشمرید.

Gatto rinchiuso doventa leone.

گربهٔ در بند شیری می‌شود.

Guarda che tu non lasci la coda nell'uscio.

تو بپا لای در نمونه دمت.

Guardatevi dal "Se io avessi sospettato."

برحذر باش از «ای کاش که می‌دانستم».

Guerra cominciata, inferno scatenato.

جنگ آغاز شد و بند جهنم وا شد.

Il fiume non s’ingrossa d’acqua chiara.

با آب زلال رود طغیان نکند.

Il leone ebbe bisogno del topo.

شیر هم محتاج موشی می‌شود.

Il mondo è dei flemmatici.

دنیا از آن اوست که خونسرد و ساکت است.

Il pane mangiato è presto dimenticato.

نانی که خورده می‌شود از یاد می‌رود.

Il riso fa buon sangue.

خنده حال مرد را خوش می‌کند.

I pazzi per lettera sono i maggiori pazzi.

کسی به کس‌خلی یک مشنگ فاضل نیست.

La chiave d’oro apre ogni porta.

کلید طلا هر دری را گشاید.

La codicia rompe il saco.

آزمندی کیسه را جر می‌دهد.

La fortuna aiuta i pazzi.

بخت و طالع یاور بی‌عقل‌هاست.

Lagrime di donna, fontana di malizia.

اشک زن‌ها جویبار حیله‌هاست.

La luna non cura dell’abbaiar de’ cani.

به واغواغ سگان ماه اعتنا نکند.

Le feste sono belle a casa d’altri.

در سرای دگران بزم خوش است.

Lontano dagli occhi, lontano dal cuore.

به دور از دیده از دل نیز دور است.

L’ultimo vestito ce lo fanno senza tasche.

آخرین جامهٔ ما بی‌جیب است.

Medico, cura te stesso.

طبیبا، خودت را مداوا بکن.

Non è uomo chi non sa dir di nò.

او که نتواند جواب رد دهد یک مرد نیست.

Non può uscir del sacco se non quel che ci è.

ز گونی درنیاید هیچ، الا آنچه در آن است.

Ogni bottega ha la sua malizia.

هر دکان حقهٔ خود را دارد.

Ogni cane è leone a casa sua.

هر سگی در لانهٔ خود شیری است.

Ogni pazzo vuol dar consiglio.

هر خلی می‌خواهد اندرزی دهد.

Ognun sa navigar per il buon tempo.

در هوای خوب هر کس ناخداست.

Pazienza! disse il lupo all'asino.

طاقت بیار، گرگ به خر این‌چنین بگفت.

Per più strade si va a Roma.

سوی رم راه‌های بسیاری است.

Più che il martello dura l'incudine.

عمر سندان از چکش افزون‌تر است.

Quando tuona, il ladro divien uomo dabbene.

دزد در هنگام طوفان باشرافت می‌شود.

Quel che è fatto non si può disfare.

شده را ناشده نشاید کرد.

Quel che pare burla, ben sovente è vero.

چه بسیاری حقایق که به شوخی بر زبان آیند.

Quello che costa poco, si stima meno.

خوار شمرده می‌شود آنچه بهای آن کم است.

Sdegno d'amante poco dura.

خشم عاشق پدیده‌ای گذراست.

Segreto confidato non è più segreto.

راز افشاگشته دیگر راز نیست.

Se io andassi al mare, lo troverei secco.

گر به دریا بروم بی‌آب است.

Se la donna vuol, tutto la puol.

زن به هر کاری که خواهد قادر است.

Sorte, e dormi.

تو خوش‌شانس باش و بگیر و بخواب.

Tre lo sanno, tutti lo sanno.

سه نفر چون‌که بدانند همه می‌دانند.

Tutte le strade conducono a Roma.

پایان تمام راه‌ها شهر رم است.

Uomo amante, uomo zelante.

آن مرد که دل باخته یک مرد حسود است.

Vedi Napoli e poi muori.

ناپل را تو ببین و بعد بمیر.

۷۰ اسپانیولی

A cabo de cien años todos seremos calvos.

صد سال پس از این همهٔ ما کچلیم.

A cada necio agrada su porrada.

هر خلی با خرت و پرت خود خوش است.

A casa de tu tia, mas no cada dia.

برو به خانهٔ خاله، ولی نه که هر روز.

A las burlas así ve á ellas que no se salgan de veras.

شوخی بکن آن‌گونه که جدی نشود.

Al hombre bueno, no le busques abolengo.

از نژاد و نسب مرد نکو هیچ نپرس.

Al loco y al toro, darles corro.

به دیوانه و گاو نر راه ده.

A los bobos se les aperece la Madre de Dios.

مادر شخص خدا بر ابلهان ظاهر شود.

A los osados, ayuda la fortuna.

اقبال مددکار سلحشوران است.

Al perro flaco, todo es pulgas.

سگ لاغر بدنش غرق کک است.

A mal costumbre, quebrarle la pierna.

پای یک عادت بد را بشکن.

Amigo do todos y de ninguno todo es uno.

دوست هر کسی و هیچ کسی یک چیز است.

A muertos y á idos no hay mas amigos.

مردگان و غایبان را دوست نیست.

A palabras locas orejas sordas.

برای حرف‌هایی ابلهانه گوش‌هایی کر.

A quien dan, no escoge.

گداها نباید گزینش کنند.

A quien madruga, Dios le ayuda.

خداوند یار سحرخیزهاست.

A quien no tiene nada, nada le espanta.

او که دستش خالی است از ترس و وحشت ایمن است.

Buen abogado, mal vecino.

یک وکیل خوب بد همسایه‌ای است.

Burla burlando vase el lobo al asno.

گرگ از سر شوخی طرف خر برود.

Cada cuba huele al vino que tiene.

هر خمی بوی شرابی را دهد کاندر وی است.

Cada uno es hijo de sus obras.

هر کسی فرزند اعمال خود است.

Casarás y amansarás.

ازدواجی بکن و اهلی شو.

Compuesta no hay muger fea.

با جامهٔ شیک هیچ زن بدگل نیست.

Cobra buena fama, y échate á dormir.

نام نیکویی به دست آر و بخواب.

Costumbre hace ley.

عاقبت هر رسم قانون می‌شود.

Crea el cuervo, y sacarte ha los ojos.

کلاغی را بپرور تا که چشمت را برون آرد.

Cuidado ageno de pelo cuelga.

دلسوزی دیگری به مویی بند است.

De lo contado come el lobo.

می‌خورد گرگ ز چیزی که شمارش شده است.

De persona callada arriedra tu morada.

خانه‌ات را از بر یک فرد ساکت دور کن.

Do fuerza viene, derecho se pierde.

زور اگر غالب شود، حق مرده است.

Donde hay gana, hay maña.

هر جا که اراده‌ای است، راهی است.

El amor y la fe en las obras se vee.

عشق و ایمان هر دو از رفتار انسان روشن‌اند.

El hilo por lo mas delgado quiebra.

نخ از نازک‌ترین جا پاره گردد.

El mal que no se puede sañar, es locura.

درد بی‌درمان فقط بی‌عقلی است.

El que no duda, no sabe cosa alguna.

او که شکی نکند جاهل مطلق باشد.

El vino anda sin calças.

باده شلوار به پایش نکند.

En cada tierra su uso.

هر مملکتی رسم خودش را دارد.

En casa del herrero cuchillo de palo.

چاقوی سرای یک چلنگر چوبی است.

Habló el buey y dijó Mu.

گاو نر حرف زد و گفت که «ما».

La burla dineros cuesta.

متلک خرج برایت دارد.

La quinta rueda al carro no hace sino embaraçar.

چرخ پنجم وبال یک گاری است.

Las malas nuevas siempre son ciertas.

خبر بد همیشه واقعی است.

Lo que hecho es, hecho ha de ser por esta vez.

چیزی که شده، برای این بار شده.

Lo que la muger quiere, Dios lo quiere.

آنچه زنی می‌خواهدش، گویی خدا می‌خواهدش.

Los niños y los locos dicen la verdad.

کودکان و کله‌پوکان راست می‌گویند و بس.

Mas tira moça que soga.

دختری بیش از طنابی می‌کشد.

Mudar costumbre a par de muerte.

ترک یک عادت شبیه مردن است.

No digo quien eres, que tu te lo dirás.

نمی‌گویم که کی هستی، خودت البته خواهی گفت.

No hay mejor bocado que el hurtado.

لقمه‌ای خوشمزه‌تر از لقمهٔ کش‌رفته نیست.

No hay pariente pobre.

آدم بی‌پول خویشاوند نیست.

No hay peor burla que la verdadera.

جوکی بدتر از یک جوک راست نیست.

No seais hornéra si teneis la cabeza de manteca.

نانوا نشو وقتی که سری از کره داری.

Ojos que no ven, corazon que no quiebra.

دیده وقتی که نبیند، دل کجا خواهد شکست.

O morirá el asno, ó quien le aguija.

یا خره می‌میره یا اونی که سیخش می‌زنه.

Pan ageno caro cuesta.

همیشه نان دیگری گران تمام می‌شود.

Parto malo, y hija en cabo.

یک زحمت پوچ و آخرش یک دختر.

Pereza, llave de pobreza.

کون‌گشادی کلید بی‌چیزی است.

Piensa el ladron que todos son de sa condicion.

دزد پندارد همه همچون وی‌اند.

Poco á poco se va léjos.

اندک اندک آدمی تا دوردستان می‌رود.

Qual es el rey, tal es la grey.

شاه هر جوری که باشد، ملتش آن‌جوری‌اند.

Quien busca halla.

هرکه جویا گشت پیدا می‌کند.

Quien desalaba la cosa ese la compra.

کسی که عیب بگیرد همو خریدار است.

Quién es tu enemigo? Hombre de tu oficio.

دشمنت کیست؟ فرد هم‌شغلت.

Quien mal anda en mal acaba.

او که بد آغاز کرده بد به پایان می‌برد.

Quien mas sabe mas calla.

هرکه علمش بیش‌تر باشد کلامش کم‌تر است.

Quien pesca un pez, pescador es.

او که یک ماهی بگیرد مرد ماهیگیری است.

Quien promete, en deuda se mete.

او که قولی بدهد قرض به بار آورده.

Quien todo lo quiere, todo lo pierde.

همه را هرکه بچسبد، همه را خواهد باخت.

Tras los dias viene el seso.

عقل با سن و سال می‌آید.

Uso hace maestro.

تمرین به کمال می‌رساند.

Voz del pueblo es voz de Dios.

صدای خلق صدای خود خداوند است.

۵۰ پرتغالی

A adem, a mulher, e a cabra, he má cousa sendo magra.

غاز و زن و بز لاغرشان بد باشد.

A agoa o dá, a agoa o leva.

چیز آب‌آورده را آبی برد.

A dor de cabeça minha, e as vaccas nossas.

سردرد از آن من شد و گاوان از آن ما.

A homem ventureiro a filha lhe nasce primeiro.

اولین فرزند مرد نیکبختی دختر است.

A molher, e o vidro, sempre estaõ em perigo.

زن و شیشه همیشه در خطرند.

A muita cautela, damno naõ causa.

احتیاط زیاد بی‌ضرر است.

Aos parvos apparecem os santos.

بر گروه ابلهان قدیس‌ها ظاهر شوند.

Arrufos de namorados saõ amores dobrados.

جنگ عشاق همان عشق دوچندان شده است.

As sopas, e os amores, os primeiros saõ os melhores.

از میان سوپ و عشق، بهترینش اولی است.

Até á morte, pé forte.

تا زمان مرگ محکم گام نه.

Barba remolhada, meia rapada.

ریش صابون‌زده نصفش زده است.

Boca fechada, tira-me de baralha.

دهان بسته مرا از ستیزه دور کند.

Bom coraçaõ quebranta má ventura.

یک قلب ستبر بخت بد را شکند.

Cada formiga tem sua ira.

هر مورچه‌ای خشم خودش را دارد.

Cada hum colhe, segundo semea.

هر کسی می‌درود آنچه خودش کاشته است.

Cada hum em sua casa he Rei.

هر کسی در سرای خود شاهی است.

Cada mosca faz sua sombra.

هر مگس سایهٔ خود را دارد.

Cada qual sabe para seu proveito.

هر کس برای منفعت خویش عاقل است.

Coraçaõ partido, sempre combatido.

مرد بزدل همیشه در خطر است.

Cuidando donde vás, te esqueces donde vens.

با تمرکز روی مقصد مبدأت از یاد رفت.

Dai-me dinheiro, naõ me deis conselho.

تو به من پول بده، پند نده.

Dinheiro he a medida de todas as cousas.

پول معیار تمام چیزهاست.

Em quanto ha vida, ha esperança.

تا زندگی‌ای هست امیدی هم هست.

Fardel de pedinte nunca he cheio.

کیسهٔ مرد گدا هیچ زمانی پر نیست.

Faze mal, e espera outro tal.

بدی کن و به جوابش در انتظار بدی باش.

Homem de teu officio, teu inimigo.

هم‌شغل تو دشمن تو باشد.

Huma desgraça alcança outra.

هر مصیبت دیگری را در پی‌اش می‌آورد.

Lobo faminto naõ tem assento.

یک گرگ گرسنه بی‌قرار است.

Melhor he a gallinha da minha visinha, que a minha.

مرغ همسایه‌ام از مال خودم خوب‌تر است.

Molher, vento, e ventura asinha se muda.

باد و اقبال و زنان زود دگرگون گردند.

Morder a quem morde.

گازگیرنده را تو گاز بگیر.

Mudar costume, parelha da morte.

ترک عادت‌های آدم سیلی مرگ‌آوری است.

Muito folga o lobo com o couce da ovelha.

گرگ از لگد میش خوشش می‌آید.

Muito pòde o gallo no seu poleiro.

هر خروسی روی تل فضله‌اش پرجرئت است.

Nada duvida, quem naõ sabe.

کسی که هیچ نداند به هیچ شک نکند.

Naõ fiar de caõ, que manqueja.

به آن سگی که بلنگد تو اعتماد نکن.

Naõ me apraz porta, que a muitas chaves faz.

از در بسیارکلیده بترس.

Naõ se pode viver sem amigos.

زندگی بی‌دوستان ناممکن است.

Nem tanto puxar, que se quebre a corda.

آن‌قدَر محکم نکش تا ریسمان پاره شود.

Ninguem he bom juiz em causa propria.

هیچ فردی قاضی خوبی برای خویش نیست.

Nunca se matou ouriço cacheiro às punhadas.

خارپشتی را نمی‌باید به ضرب مشت کشت.

Obra feita dinheiro espera.

کار انجام‌شده چشم به راه پول است.

O sacco do genro nunca he cheio.

کیسهٔ داماد حاشا پر شود.

Os erros dos medicos a terra os cobre.

اشتباهات پزشکان را زمین پنهان کند.

Paga o que deves, sararàs do mal que tens.

دِین خود را تو بده تا غمت از دل برود.

Paõ comido, companhia desfeita.

نان خورده که شد، جمع پراکنده شود.

Principio querem as cousas.

هرچه را می‌باید از یک نقطه‌ای آغاز کرد.

Rogos de Rei mandados saõ.

خواهش پادشاه فرمان است.

Vai-se o tempo, como o vento.

وقت مانند باد در گذر است.

Vento, e ventura, pouco dura.

باد و اقبال را دوامی نیست.

۵۰ هلندی

Aanhoude doet verkrigen.

پایمردی پایهٔ پیروزی است.

Achter iederen berg ligt weer een dal.

پشت هر کوه دره‌ای خفته.

Als de buik zat is, is ’t harte vrolijk.

معده وقتی پر بُود، دل سرخوش است.

Arenden brengen geene duiven voort.

عقابان کبوتر نمی‌پرورند.

Bedelaars erf ligt in alle landen.

املاک گدا در همهٔ مزرعه‌هاست.

Beloven is een, en woord houden is twee.

قول چیزی است، عمل چیز دگر.

Beter scheel dan blind.

لوچ بودن به ز نابینایی است.

De liefde begint eerst met zich zelven.

از خانه کار خیر تو آغاز می‌شود.

Den rook ontvlugtende valt hij in ’t vuur.

از دود گریزد و در آتش افتد.

De pot verwijt den ketel, dat hij zwart is.

به کتری دیگ می‌گوید سیاهی.

Der bedelaren hand is eene bodemlooze mand.

دست گدا یک سبد بی‌ته است.

Deugd bestaat in de daad.

فضیلت در عمل رخ می‌نماید.

Die op borg geeft, verliest zijn goed en zijn vriend.

او که قرضی بدهد پول و رفیقش رفته.

Dochters zijn broze waren.

دخترک‌ها شکستنی هستند.

Drie vrouwen en eene gans maken eene markt.

سه زن و یک غاز یک بازار برپا می‌کنند.

Dwazen zijn vrij in alle landen.

ابلهان در همه‌جا آزادند.

Een arbeider is zijn' loon waardig.

اوستا لایق مزد خودش است.

Een dwaas maakt er veel.

یک احمق چه بسیار احمق بسازد.

Een ezel stoot zich geen tweemaal aan een' steen.

هرگز خری دو بار به سنگی نمی‌خورد.

Een ieder is meester in zijn eigen huis.

هر مرد درون خانه‌اش ارباب است.

Een ieder is prediker onder de galg.

هر کسی زیر طناب دار واعظ می‌شود.

Een mans moer is de duivel op den vloer.

شیطان عروس مادر شوهر اوست.

Effen is kwaad passen.

جلب رضایت همه دشوار کاری است.

Eigen haard is goud waard.

اجاق خانهٔ خود قیمت طلا دارد.

Elk is een dief in zijne nering.

هرکه در حرفهٔ خود یک دزد است.

Er is hulp voor alles, behalve voor den dood.

به‌جز مرگ، هر چیز را چاره‌ای است.

Geluk en glas breekt even ras.

شانس و شیشه سریع می‌شکنند.

Genoeg is meer dan overvloed.

کافی از خیلی زیادی بهتر است.

Goede dingen moeten tijd hebben.

هرچه نیکوست زمانبر باشد.

Gramschap is een korte dolligheid.

خشم دیوانگی کوتاهی است.

Het geld is de zenuw des oorlogs.

سرچشمهٔ عشق و جنگ پول است.

Het herte en liegt niet.

دل دروغی به ما نمی‌گوید.

Het is kwaad kammen daar geen haar is.

شانه بر یک سر بی‌موی خطاست.

Het zijn niet alle vrienden die eenen toelachen.

هرکه در رویت بخندد دوست نیست.

Hoe slimmer wiel, hoe meer het kraakt.

چرخ گاری هرچه بدتر، غیژغیژش بیش‌تر.

Koopt geen kat in een zak.

گربه‌ای را توی یک گونی نخر.

Kraauwt mij, en ik kraauw dij.

بخاران مرا تا بخارانمت.

Kwaad kruid wast wel.

علف هرز زود می‌روید.

Kwalijk begonnen, kwalijk geslaagd.

بد آغاز گشت و بد انجام یافت.

Luiheid is de aanvang van alle ondeugd.

تن‌پروری مقدمهٔ زشتکاری است.

Niemand's lief is lelijk.

هیچ‌کس نیست که معشوقهٔ او زشت بُود.

Praatjes vullen geen gaatjes.

شکم با حرف‌های چرب و شیرین پر نخواهد شد.

Snijd uw mantel naar uw laken.

کت خود را به قد پارچهٔ خویش ببر.

Strooit geen rozen voor varkens.

گل‌های سرخ را جلوی خوک‌ها نریز.

Vroeg of laat komt de waarheid aan den dag.

دیر یا زود حقیقت ز پس پرده درآید.

Wacht u voor een’ man met twee aangezigten.

از مرد دورو حذر نمایید.

Zelfs lief niemands lief.

خودپرست از عشق هر انسان دیگر عاری است.

Zet u teeringe, na u neeringe.

خرج خود را وفق ده با شغل خود.

Zijn geld bekleed bij hem de plaats van wijsheid.

پول یارو جای عقلش را گرفت.

Zulk begin, zulk einde.

آن‌چنان آغاز گشت و این‌چنین پایان گرفت.

۵۰ دانمارکی

Arm er den Muus som kun har et Hul.

موش یک‌سوراخه موشی بی‌نواست.

Armod og Kiærlighed ere onde at dölge.

عاشقی و تنگدستی سخت پنهان می‌شوند.

Barneryg vil böies i Tide.

پشت کودک زود باید خم شود.

Bedre er aaben Fjende end Hykle-Ven.

دشمن یکرو به از یار دوروست.

Bedre er Bröd end Fuglesang.

نان به از نغمهٔ مرغان غزلخوان باشد.

Bedre er tiende Ord end tarvlös Tale.

یک سکوت پرمعنی به ز حرف بی‌معنی است.

Börn er fattig Mands Rigdom.

بچه‌ها ثروت فقیران‌اند.

Den ene Ravn hugger ikke Öinene ud paa den Anden.

یک زاغ چشم زاغ دگر را نمی‌کند.

Den er Mand, som giör Mands Gierning.

او که رفتارش چو یک مرد است یک مرد است.

Det er et klogt Barn der kiender sin egen Fader.

بچهٔ عاقلی است او که بداند پدرش کیست.

Det er ondt at plukke Haar af den Skaldede.

کندن موی ز یک کلهٔ کل آسان نیست.

Det förste Raad af en Qvinde er det bedste.

اولین اندرز یک زن بهترین اندرز اوست.

Det stille Vand har den dybe Grund.

آب راکد عمیق می‌گذرد.

En god Dag skal man rose om Aftenen.

دم غروب ز یک روز خوش ستایش کن.

Fattig Mand har faa Kyndinger.

مرد بی‌پول آشنایانش کم‌اند.

Fattig Mands Hovmod varer stakket.

تکبر فقرا بی‌دوام خواهد بود.

Frisk vovet er halvt vundet.

یک تلاش باشهامت نیمی از پیروزی است.

Gammel Giek er værre end ung Daare.

پیر خنگی از جوان ساده‌لوحی بدتر است.

Gammel Green bryder naar den skal böies.

شاخهٔ پیر اگر خم بشود می‌شکند.

Giem din Mund, og giem din Ven.

زبانت را نگه داری، رفیقت را نگه داری.

Halvt at rose er halvt at skielde.

ستایش شل و ول مثل فحش می‌ماند.

Han er ingensteds, som er allesteds.

هیچ جا نیست کسی که همه‌جاست.

Han raader for Sækken, der sidder paa den.

گونی از آن اوست که رویش نشسته است.

Hovmod gaaer for Fald.

سرانجام تکبر یک سقوط است.

Hvo lidet saaer, lidet faaer.

او که کم کاشته کم می‌درود.

Hvor Aadselet er, forsamles Örnene.

هرکجا لاشه‌ای آن‌جاست، عقابان جمع‌اند.

Hvor der er Hierterum, er der Huusrum.

در دل که جایی باشد، در خانه هم جایی هست.

Hund er Hund om han er aldrig saa broget.

سگ، به هر رنگی که باشد، یک سگ است.

Hunger er det bedste Suul.

بهترین سس گرسنگی باشد.

Ingen kommer i Skaden, uden han selv hielper til.

هیچ‌کس بی مدد خویش نیفتد به بلا.

Ingen Veibyrde er bedre at bære end Viisdom.

عقل کم‌زحمت‌ترین ره‌توشه است.

Intet Svar er ogsaa Svar.

جوابی ندادن خودش یک جواب است.

Jo ædlere Blod, jo mindre Hovmod.

هرکه با اصل و نسب‌تر، نخوتش اندک‌تر است.

Jo argere Skalk, jo bedre Lykke.

هرچه انسان رذل‌تر، خوش‌شانس‌تر.

Jo flere Hyrder, jo værre Vogt.

هرچه چوپان بیش‌تر، تیمار گله کم‌تر است.

Let er den Byrde som en anden bær.

بار یک آدم دیگر سبک است.

Mands Ord, Mands Ære.

حرف مردی شرف آن مرد است.

Man skal ei kaste Steen efter den Hund som ligger stille.

به سوی سگی خفته سنگی نینداز.

Man skal sætte Tæring efter Næring.

تو در حد وسع خودت زندگی کن.

Man skal skiemte med sin Lige.

به که با همتای خود شوخی کنی.

Mellem sige og giöre er en lang Vei.

بین گفتار و عمل فاصلهٔ بسیاری است.

Præstesæk er ond at fylde.

پر کردن کیسهٔ کشیشی سخت است.

Ræd Mand har tynd Lykke.

شانس یک مرد مردد اندک است.

Rig Hustru er Trættetynder.

هر عیال پولداری منبع درگیری است.

Sandhed er en suur Kost.

حقیقت یک غذای تلخ باشد.

See Dig vel for, Fraade er ikke Öl.

برحذر باش که کف آبجو نیست.

Sielden bliver blu Hund fed.

ندرتاً یک سگِ با شرم و حیا چاق شود.

Soen er helst i Söle.

میل یک خوک به گِل بیش‌تر است.

Tiden bier efter ingen Mand.

زمان برای کسی منتظر نمی‌ماند.

Var Avind en Feber, var al Verden syg.

رشک اگر تب بود، دنیا کلهم بیمار بود.

۱۳۰ لاتین

A fonte puro pura defluit aqua.

از چشمهٔ پاک آب پاکی آید.

Actum ne agas.

نکن آنچه را پیش‌تر کرده‌اند.

Æqualem uxorem quære.

زنی همتای خود را برگزینید.

Age quod agis.

کار را با جان و دل انجام ده.

Alii sementem faciunt, alii metent.

یک نفر می‌کارد و آن دیگری خواهد درود.

Amantes amentes sunt.

عاشقان از بیخ و بن دیوانه‌اند.

Amici probantur rebus adversis.

دوستان هنگام سختی آزمایش می‌شوند.

Amicorum esse communia omnia.

دارایی دوستان عمومی است.

Amor gignit amorem.

عشق عشق دگری خلق کند.

Amor non patitur moras.

عشق را تاب انتظاری نیست.

Amor tussisque non celantur.

عشق و سرفه نه نهان‌کردنی‌اند.

Anus saltat.

پیرزنی طالب رقصیدن است.

Anus subsultans multum excitat pulveris.

پیرزن وقتی به رقص آید چه غوغایی کند.

Aretum annulum ne gestato.

حلقهٔ بسیار تنگی را در انگشتت نکن.

Asini vellera quæris.

از خری پشم طلب می‌داری.

Asinus esuriens fustem negligit.

خر گرسنه ز مشت و لگد نمی‌ترسد.

Audentes Fortuna juvat.

خدای بخت مددکار شیرمردان است.

Audito multa, sed loquere pauca.

به همه گوش کن و هیچ نگو.

Bis peccare in bello non licet.

در نبردی دو خطا جایز نیست.

Bis pueri senes.

پیرمردان کودک اندر کودک‌اند.

Boni principii finis bonus.

آغاز خوب بود که پایان خوب ساخت.

Brevis est magni fortuna favoris.

نظر لطف بزرگان گذراست.

Cave tibi cane muto et aqua silente.

بترس از سگ ساکت و آب راکد.

Certa sunt paucis.

در کلامی مختصر قطعیت است.

Compendia, dispendia.

میانبرها مسیری بس درازند.

Consilium senum est sanum.

پندهای پیرمردان منطقی است.

Consuetudinis magna vis est.

قدرت عادات انسان خیلی است.

Consuetudo est altera natura.

رسم و سنت طبیعت ثانی است.

Corrumpunt otia corpus.

کون‌گشادی مایهٔ نابودی است.

Crimine nemo caret.

هیچ فردی کامل و بی‌نقص نیست.

Cuivis dolori remedium est patientia.

بردباری دوای هر دردی است.

Cum principe non pugnandum.

بپرهیز از جدل با زورمندان.

De mortuis nil nisi bonum.

ذکر خیر مردگان را گوی و بس.

Delirus et amens dicatur amans.

مرد عاشق را خل و دیوانه باید فرض کرد.

Dii facientes adjuvant.

خدایان یاور زحمتکشان‌اند.

Dos est uxoria lites.

جهاز هر زنی جنگ و نزاع است.

Dos non uxor amatur.

جاذبه توی جهاز است، نه زن.

Dulce est pro patria mori.

مرگ در راه وطن شیرین است.

Elephantem ex musca facis.

یک مگس را فیل داری می‌کنی.

Esto quod esse videris.

آن‌چنانی که می‌نمایی باش.

Ex nihilo nihil fit.

از هیچ به‌غیر هیچ حاصل نشود.

Ex pede Herculem.

می‌توان هرکول را از روی پایش هم شناخت.

Exercitatio optimus est magister.

بهترین استاد تمرین کردن است.

Experientia stultorum magistra.

تجربه آموزگار خنگ‌هاست.

Exstinctus amabitur idem.

هر کسی بعد مرگ محبوب است.

Fabricando fabri fimus.

سر کار ما اوستا می‌شویم.

Fames bilem acuit.

گرسنگی است که بر خشم ما بیفزاید.

Felicitas multos habet amicos.

دوستان روزگار نیکبختی خیلی‌اند.

Felix qui nihil debet.

خوشا سعادت مردی که فارغ از قرض است.

Felix qui non litigat.

خوشا سعادت مردی که از جدال گریخت.

Finis coronat opus.

پایان کار روی سرش تاج می‌نهد.

Fortes creantur fortibus.

دلیران از دلیران زاده گردند.

Fortuna favet fatuis.

خدای بخت مددکار کله‌پوکان است.

Fortuna miserrima tuta est.

بخت خیلی کوچکی ایمن‌تر است.

Frustra Herculi.

جنگ با هرکول کار پوچی است.

Fugere est triumphus.

گریز از وسوسه فتحی بزرگ است.

Gratia gratiam parit.

مهربانی مهربانی آورد.

Habet et musca splenem.

حتی مگسی خشم خودش را دارد.

In aqua scribis.

تو داری روی آبی می‌نویسی.

In asini aures canere.

برای یک الاغ آواز خواندن.

In flammam ne manum injieito.

دست خود را داخل آتش منه.

Invicem cedunt dolor et voluptas.

لذت و درد به دنبال هم‌اند.

Invidia festos dies non habet.

حسادت روز تعطیلی ندارد.

Jejunus venter non audit verba libenter.

یک شکم گرسنه را گوش سخن‌شنو کجاست.

Juxta fluvium puteum fodit.

در کنار رود چاهی می‌کند.

Laus in proprio ore sordescit.

خودستایی چیز نامطبوعی است.

Lis litem generat.

جنگ و دعوا جنگ و دعوا آورد.

Littera scripta manet.

حرف مکتوب به جا می‌ماند.

Lucrum malum æquale dispendio.

سودِ از راه حرام آمده عین ضرر است.

Magna est veritas et prævalebit.

حقیقت زورمند است و به زودی چیره خواهد شد.

Magnum est vectigal parsimonia.

صرفه‌جویی درآمد خوبی است.

Mala gallina, malum ovum.

مرغ بد تخم بدی بگذارد.

Mala ultro adsunt.

دردسر بی‌جست‌وجو نازل شود.

Malis mala succedunt.

مصائب در پی یکدیگر آیند.

Mortuum unguento perungis.

بر تن یک مرده مرهم می‌نهی.

Mulierem ornat silentium.

بهین پیرایهٔ یک زن سکوت است.

Multa docet fames.

گرسنگی به بشر درس‌ها بیاموزد.

Ne Hercules quidem contra duos.

هرکول هم حریف دو آدم نمی‌شده.

Nemo læditur nisi a seipso.

نمی‌رنجد کسی، الا که از خویش.

Nemo potest nudo vestimenta detrahere.

از تن مرد برهنه نتوان رختی کند.

Nemo sibi nascitur.

آدم برای خود متولد نمی‌شود.

Nequicquam sapit qui sibi non sapit.

هرکه عقلش نشود چارهٔ درد خود او عاقل نیست.

Nihil difficile amanti.

بهر عاشق هیچ کاری سخت نیست.

Non progredi est regredi.

پیش نرفتن عملاً پسروی است.

Nulla est sincera voluptas.

شادی بی‌غل‌وغش ناممکن است.

Omne nimium vertitur in vitium.

هر افراطی به شری ختم گردد.

Omne pulchrum amabile.

هرچه زیباست دوست‌داشتنی است.

Omni malo punico inest granum putre.

در میان هر اناری دانه‌ای گندیده هست.

Otiosis nullus adsistit Deus.

هیچ خدا یاور بیکاره نیست.

Ovem lupo commisisti.

گرگ را مسئول حفظ گوسفندان کرده‌ای.

Paritur pax bello.

صلح با جنگ به کف می‌آید.

Præstat cautela quam medela.

پیشگیری بهتر از درمان بُود.

Prima sibi charitas.

خود آدم هدف اول نیکوکاری است.

Principium dimidium totius.

یک‌نیمهٔ هر کار شروع آن است.

Quære verum.

به دنبال کشف حقیقت برو.

Quævis terra alit artificem.

هر مملکتی حامی یک پیله‌ور است.

Qualis rex, talis grex.

مردمان شکل پادشاه خودند.

Qui non zelat non amat.

هر کس که حسادت نکند عاشق نیست.

Quid cæco cum speculo?

با آینه یک کور چه کاری دارد؟

Quod quisque sperat, facile credit.

آنچه را مشتاق آن باشیم خیلی زود باور می‌کنیم.

Quod scis, nescis.

فکر خود را پیش خود محفوظ دار.

Quod sibi quis nolit fieri, non inferat ulli.

چنان کن که خواهی چنانت کنند.

Quum Romæ fueris, Romano vivite more.

توی رم وقتی که هستی، با مد رم زندگی کن.

Ride, si sapis.

خوش و شادمان باش اگر عاقلی.

Ridentibus arride.

با هر آن فردی که می‌خندد بخند.

Risus abundat in ore stultorum.

خنده توی دهن مردم احمق خیلی است.

Senecta leonis præstantior hinnulorum juventa.

یک شیر پیر به ز الاغ جوانی است.

Sero sapiunt Phryges.

مردمان تروا دیر خردمند شدند.

Simile gaudet simili.

هر چیز شبیه خویش را خوش دارد.

Simulatio amoris pejor odio est.

عشق مصنوعی ز نفرت بدتر است.

Sorex suo perit indicio.

موش با لو دادن خود کشته شد.

Sua cuique voluptas.

هر کسی ذائقهٔ خاص خودش را دارد.

Sub omni lapide scorpius dormit.

زیر هر سنگ عقربی خفته.

Sunt asini multi solum bino pede fulti.

الاغ‌های زیادی فقط دو پا دارند.

Surdo fabulam narras.

با کری دارید صحبت می‌کنید.

Suum cuique pulchrum.

مال هر کس در نگاهش خوشگل است.

Suus cuique mos est.

هر کس اخلاق خودش را دارد.

Tigridis evita sodalitatem.

از صحبت ببر برحذر باش.

Ubi amor, ibi oculus.

هرکجا عشق تو آن‌جاست، نگاهت آن‌جاست.

Ubi bene, ibi patria.

هر جا که به من خوش گذرد میهنم آن‌جاست.

Ubi uber, ibi tuber.

به هیچ جا گل سرخی بدون خار نباشد.

Unius dispendium alterius est compendium.

زیان یکی سود آن دیگری است.

Usus est tyrannus.

رسم یک پادشاه خودکامه‌ست.

Usus promptum facit.

کمال از کار و تمرین حاصل آید.

Ut populus, sic sacerdos.

مردمان چون کشیش خود باشند.

Vacuum vas altius pleno vase resonat.

صدای ظرف و ظروف تهی بلندتر است.

Verba fiunt mortuo.

بهر یک مرده قصه می‌گویی.

Veritas non quærit angulos.

حقیقت در پی کنجی نگردد.

Vina venusque nocent.

باده و زن مایهٔ بدبختی‌اند.

Vincit qui se vincit.

او که بر خود چیره گردد فاتحی است.